

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ الفتح:۲۹

اوصاف پیروان راستین پیامبر ﷺ

نویسنده: استاد امین الله معتصم

اوصاف پیروان

راستین پیامبر 

نویسنده : پوهنمل امین الله «معتصم»

.

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله

دار الترجمه اصلاح تقديم مينمايد

معرفی کتاب

نام کتاب : اوصاف پیروان راستین پیامبر |
نویسنده : پوهنمل امین الله معتصم
تهیه و دیزاین : دار الترجمۀ اصلاح
شمارۀ چاپ : اول
تیراژ : هزار جلد
تاریخ چاپ : حمل سال 1389 هجری شمسی
ناشر : انتشارات اصلاح افکار بخش نشرات جمعیت اصلاح و انکشاف اجتماعی افغانستان
آدرس : کابل ، خوشحال مینه ، ساحۀ الف ، عقب بلاکهای شاداب ظفر کوچۀ اصلاح آدرس انترنتی :
Email:eslahmilli@gmail.com
dartarjuma@gmail.com

فهرست مآخذ

1- قرآن کریم.

2- ابن ابی الفداء؛ اسماعیل؛ تاریخ ابی الفداء؛ (المکتبۀ الشاملۀ، اصدار الثالث، ب ت)

3- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ مجموع الفتاوی؛ (مدینه‌ی منوره: مجمع ملک فهد، 1995م)

4- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ السیاسۀ الشرعیۀ؛ (لاهور: دارالدعوۀ الاسلامیۀ، ب ت)

5- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ الفتاوی الکبری؛ (بیروت: دارالمعرفۀ، طبع اول، 1386 هـ ق)

6- ابن حبان، محمد؛ صحیح ابن حبان؛ (بیروت، مؤسسۀ الرسالۀ، طبع دوم 1993م)

7- ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد؛ (بیروت، مؤسسۀ الرسالۀ، طبع دوم، 1999م)

8- ابن قیم، محمدبن‌ابی‌بکر؛ مدارج السالکین؛ (بیروت: داراحیاء التراث العربی، طبع دوم، 2001م)

9- ابن قیم، محمدبن‌ابی‌بکر؛ رسالۀ ابن القیم الی احد اخوانه؛ (ریاض: مکتبۀ ملک فهد، طبع اول، 1420 هـ ق)

10- ابن قیم، محمدبن‌ابی‌بکر؛ اعلام الموقعین؛ (بیروت: دارالفکر،

1999م)
11- ابن قیم، محمدبن‌ابی‌بکر؛ الداء والـدوا؛ (مصـر: دارالمـدنی، 1983م)
12- ابن کثیر، اسماعیل؛ البدایة والنهایة؛ (منصوره: دار ابن رجـب، طبع اول، 2005م)
13- ابن منظور، جمال الدین؛ لسـان العـرب؛ (ایـران: نشـر ادب الحوزه، 1363 هـ ق)
14- ابوالفرج، عبدالرحمن بـن احمـد؛ جـامع العلـوم والحکـم؛ (بیروت: دارالمعرفة، طبع اول، 1408 هـ ق)
15- ابوالفرج، عبدالرحمن بن علـی؛ غریـب الحـدیث؛ (بیـروت: دارالکتب العلمیة، طبع اول، 1985م)
16- ابوالقاسم، سلیمان؛ المعجم الکبیر؛ (موصل: مکتبـة العلـوم و الحکم، طبع دوم، 1983م)
17- ابوحامد، محمد؛ احیـاء علـوم الـدین؛ (بیـروت: دارالکتـب العلمیة، طبع سوم، 2002م)
18- ابوداود، سلیمان بن اشعث؛ سنن ابوداود؛ (لبنان: بیروت، طبع اول، 1974م)
19- ابوزهره، محمد؛ خاتم پیامبران؛ (حسین صابری، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1373هـ ش)
20- ابوعبدالله، محمد بن عبدالله؛ المسـتدرک علـی الصـحیحین؛ (بیروت: دارالکتب العلمیة، طبع اول، 1411هـ ق)
21- ابوعبدالله، محمدبن یزید؛ سنن ابن ماجه؛ (بیروت: دارالفکـر،

ب ت)

22- ابو عیسی، محمد بن عیسی؛ جامع الترمذی؛ (قاهره: دارالحدیث، طبع دوم، 1999م)

23- احمد الراشد، محمد؛ العوائق؛ (تهران: نشر احسان، طبع اول، 1380هـ ش)

24- بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری؛ (دمشق: دار العلوم الانسانیۀ، طبع دوم، 1993م)

25- بغوی، حسین بن مسعود؛ شرح السنۀ؛ (بیروت: المکتب الاسلامی، طبع دوم، 1983م)

26- بیهقی، احمد بن حسین؛ شعب الایمان؛ (بیروت: دارالکتب العلمیۀ، طبع اول، 2000م)

27- بیهقی، احمد بن حسین؛ السنن الکبری؛ (بیروت: دارالکتب العلمیۀ، 1999م)

28- خطیب؛ سید عبدالرحیم؛ شیخین؛ (تهران: نشر احسان، طبع هشتم، 1376هـ ش)

29- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه‌ی دهخدا؛ (انتشارات دانشگاه تهران: مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، کتاب‌خانه‌ی کمپیوتری)

30- ذهبی، شمس الدین؛ سیر اعلام النبلاء، (لبنان: بیت الافکار الدولیۀ، طبع اول، 2004م)

31- رازی، فخرالدین؛ التفسیر الکبیر؛ (بیروت: دارالکتب العلمیۀ، طبع اول، 2000م)

32- سید، قطب؛ فی ظلال القرآن؛ (ترجمه‌ی مصطفی خرم دل،

تهران: نشر احسان، طبع دوم، 1387هـ ش)

33- صالح العلی العزی، تهذیب مدارج السالکین؛ (بیروت: مؤسسۀ الرسالۀ، طبع هفتم، عبدالمنعم؛ 2005م)

34- طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ الطبری؛ (ریاض: بیت الافکار الدولیۀ، ب ت)

35- طحاوی؛ احمد بن محمد بن سلامۀ، مشکل الآثار طحاوی؛ (بیروت: مؤسسۀ الرسالۀ، طبع اول، 1415هـ ق)

36- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر؛ تهذیب التهذیب؛ (هند: مطبعۀ دائرۀ المعارف النظامیۀ، طبع اول، 1326 هـ ق)

37- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر؛ فتح الباری؛ (ریاض: دارالسلام، طبع اول، 2000م)

38- عمید، حسن؛ فرهنگ فارسی عمید؛ (تهران: امیر کبیر، چاپ بیست و چهارم، 1381هـ ش)

39- قرطبی، محمدبن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن؛ (تهران: ناصر خسرو، چاپ دوم، 1967م)

40- قطب، محمد؛ اسلام و نابسامانی‌های روشنفکران؛ (ترجمه‌ی علی عابدی؛ تهران: مؤسسه‌ی نشر انقلاب، ب ت)

41- مبارکپوری، صفی الرحمن؛ رحیق المختوم؛ (ایران: شیخ‌الاسلام احمد جام، چاپ دوم، 1384 هـ ش)

42- مصطفی، ابراهیم؛ المعجم الوسیط؛ (دار الدعوۀ، المکتبۀ الشاملۀ، اصدار الثالث)

43- نووی، محی الدین؛ اربعون نووی؛ ریاض: وزارۀ الشؤون

الاسلامیۀ، طبع اول، **1425**هـ ق)

44- نیشـاپوری، مسـلم بـن حجـاج؛ صـحیح مسـلم؛ (ریـاض: دارالسلام، طبع دوم، **2000**م)

45- قاموس قرآن؛ (المکتبۀ الشاملۀ، اصدار الثالث)

مقدمه

الحمد لله نور السماوات والأرض الذي أرسل رسوله محمداً صلى الله عليه وسلم بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله، وكفى بالله شهيداً.

والصلاة والسلام على البشير النذير، والسراج المنير، الذي بعثه الله بالحق إلى قيام الساعة، وجعل أمته خير أمة أخرجت للناس يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويؤمنون بالله.

حضرت محمد صلى الله عليه وسلم شخصیتی است که حدود چهارده قرن متوالی تعداد زیادی از انسان‌ها ادعای پیروی او را دارند و احیاناً این مدعیان با وجود اختلافات شدید ذات البینی، هر یک خود را تابعان واقعی و علمبرداران راستین مکتب او می‌دانند.

محمد صلى الله عليه وسلم قبل از رسیدن به سن چهل‌ساله‌گی حامل پیامی که مردم را به سوی آن فرا خواند نبود و تاریخ به یاد ندارد که باری مردم را به اطاعت از خود دعوت کرده باشد؛ ولی بعد از سپری شدن چهل سال از عمر مبارکش در غار حرا به پیامبری مبعوث شد و از آن لحظه به بعد با قاطعیت تمام مردم را به تابعیت از خود دعوت می‌کرد و پیروی از خود را موجب فلاح و رستگاری دنیا و آخرت انسان می‌دانست. پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم بعد از عهده‌دار شدن منصب نبوت مدت 23 سال با جدیت تمام برای پخش و نشر اندیشه‌ی جدیدش که از جانب الله متعال دریافت کرده بود، از هیچ گونه سعی و تلاشی فروگذار نکرد و در نتیجه موفق شد تعداد قابل ملاحظه‌یی از پاک‌ترین انسان‌های تاریخ را در محور اندیشه‌ی

آسمانی‌اش جمع کند و توسط آنان دین اسلام را بــه دورتــرین نقــاط جهان گسترش دهد.

سوالی که در این زمینه عرض وجود می‌کند و همیشه فکر و ذهــن عموم مسلمانان را به خود مشغول دارد این است که دین اســلام چــه گونه توانست از مردمانی مشرک و غرق در جهالت، الگوهــای پــاکیزه بسازد و چه تغییراتی در نفسیت آن‌ها پدید آورد کــه قــادر شــدند بــه ساده‌گی از همه‌ی معیارها و ملاک‌های موروثی خود دست بردارنــد و تابع تعالیم جدید شوند؟ و ســبب چیســت کــه در نســل‌های بعــدی مسلمانان آن صفا و پاکیزه‌گی کم‌رنــگ و کم‌رونــق شــد و مســلمانان نتوانستند برای دیگران الگوهای شایسته باشند و بالآخره کار بــه جــای رسیده است که امروزه بسیاری از مسلمانانی که در دامن اسلام دیــده به جهان گشوده‌اند و در میان خانواده‌ی مســلمان و محیطــی اســلامی رشد کرده‌اند و ظاهراً مراسم دینی را انجام می‌دهند، حاضر نیســتند از ساده‌ترین عنعنات منافی با دین دست بردارند و یا ملاک‌هــای دیــن را بر معیارهای موروثی ترجیح دهند؟

به نظر ما علت تفاوت فاحش میان پیروان اولیه‌ی مکتــب اســلام و مسلمانان امروز، تفاوت در نحوه‌ی آموزش و فراگیــری تعــالیم دینــی است؛ به این صورت که اصحاب کرام صلی الله علیه وسلم دینداری را از شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم فرامی‌گرفتنــد، و رســول الله صلی الله علیه وسلم همزمان با تعالیم دینی مانند توحید، معاد، نمــاز، روزه و... عملاً از خود الگویی شایسته تقدیم می‌کرد و اوصاف عــالی خود را به یارانش منتقل می‌نمود و قولاً با تعلیم هر مسأله‌ی دینــی بــه

ابعاد معنوی آن نیز اشاراتی داشت؛ مثلاً وقتی برای شان روزه را تعلیم می‌داد می‌فرمود که:

«مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ»[1]

(کسی که سخن دروغ و عمل به آن را تـرک نکنـد، خـدا نیـازی ندارد که از خوردن و آشامیدن اجتناب نماید)

ولی امروزه مسلمانان دین را از پدر و مادر و محیط زنده‌گی خـود به ارث می‌برند و غالباً الگوهای شـان، خـود دارای صـفات اسـلامی نیستند و بنا به قول معروف «فاقد الشئ لایعطیه» (کسـی کـه چیـزی ندارد آن را به دیگری بخشیده نمی‌تواند) وقتی ظاهر آموزه‌های دینـی را به دیگران تعلیم می‌دهند، به جای تقدیم الگویی شایسته، نهال کبر و غرور، رقابت ناسالم، نفرت و دورویی، بی‌توجهیی بـه جـوهر دیـن و دیگر ذمایم اخلاقی را در وجود شان غرس می‌کننـد و از توصـیه‌های اخلاقی سخنی به میان نمی‌آورند؛ بناءً دیده می‌شود فرد در حـالی کـه مسلمان است، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، زکـات می‌دهـد و حـج می‌رود، از خیانت اجتناب نمی‌کند، عدالت را زیر پا می‌گذارد، معیاری برای دوستی و دشمنی ندارد، از تجسس، غیبت و تهمت نمی‌پرهیـزد، به عهد و پیمانش وفادار نمی‌ماند و... حتا با جرأت می‌توان گفت ایـن پدیده در میان کسانی که بیشتر ادعای دین فهمـی و دینـداری دارنـد، خیلی پر رنگ‌تر و ملموس‌تر است.

امام مسلم در مقدمه‌ی کتاب خود سـخن زیبـا و آموزنـده‌یی را از

---

[1] – صحیح البخاری؛ بَاب مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فِي الصَّوْمِ.

محمد بن سیرین نقل می‌کند:

«إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ دِينٌ فَانْظُرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ»[1]

(یقیناً که این علم دین است، ببینید [دقت کنید] که دین خـود را از کی می‌گیرید)

یعنی باید در انتخاب آموزگار علـوم مربـوط بـه دیـن دقـت لازم صورت گیرد، چون انسان هنگام آموزش علوم دینی، جوهر دین را نیز فرا می‌گیرد و اگر آموزگار دارای صفات اسلامی نباشد همراه با تعالیم دینی، ذمایم اخلاقی‌اش را نیز به عنوان دین به شاگردش منتقل می‌کند.

مسلمانان زمانه‌ی ما دینداری را به محدود عبادات فرضی خلاصـه کرده‌اند که در انجام آن هم بیشتر بُعد ظاهری مـورد توجـه اسـت تـا جنبه‌ی معنوی و روحی، و متدین واقعی به کسی گفته می‌شود که نماز بخواند و روزه بگیرد، حتا حج و ذکات نیز آهسته آهسته از رده خارج شده است، چه رسد به فریضه‌ی امـر بـه معـروف و نهـی از منکـر و توصیه به حق و صبر که فکر می‌شود وظیفـه‌ی انسـان‌های بی‌کـاره و بی‌برنامه است؛ در این میان چیزی که از همه بیشتر مـورد بی‌تـوجهی قرار گرفته است، فراگیری اوصافی است که قسمت اعظم تعالیم اسلام را به خود اختصاص داده و مقدار زیادی از وقت گرانمایـه‌ی رسـول اکرم صلی الله علیه وسلم صـرف نهادینـه شـدن آن در روح و روان اصحاب شده است. بلی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خـود دارای صفاتی عالی بود که خداوند متعال در مواردی از آن ستایش می‌کند و

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب بَيَانِ أَنَّ الْإِسْنَادَ مِنْ الدِّينِ.

آن را سبب جمع شدن مردم به محور حضرتش می‌داند:

﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ آل عمران: ۱۵۹ (به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخو و مهربان هستی. اگر تند خو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند)

اصحاب بزرگوار آن حضرت نیز از نشست و برخواست با او، صفاتی را کسب کرده بودند که آنها را شایسته‌ی زعامت و رهبری بشریت نمود و خداوند متعال در آیات زیادی از آن یادآوری کرده و ما را به پیروی از آنان ترغیب نموده است:

﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ البقرة: ۱۳۷

(اگر به آن چه شما ایمان آورده‌اید آنان نیز ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند)

ایمان صحابه چه ویژه‌گی داشت که از طرف پروردگار جهانیان تأیید و ستایش گردیده و ملاک راهیابی معرفی شده است؟! ایمان صحابه، ایمانی بود که در گفتار، کردار، تعامل با دوست و دشمن، و حتا در تعامل با حیوانات تجسم یافته بود؛ اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها نماز و روزه را از او یاد نگرفتند، بلکه، حق‌جویی، واقع‌گرایی، صداقت، عدالت، جوانمردی، شجاعت، فروتنی، گذشت، فداکاری، رازداری، ترحم و... را نیز آموختند؛ این اوصاف از آنان بنیانی مستحکم و استوار ساخت که به هیچ‌وجه توطئه‌های دشمنان نتوانست به آن رخنه اندازد؛ چون با صفاتی که آنان داشتند دیگر اغوا نمی‌شدند، از غیر خدا نمی‌ترسیدند، به یکدیگر خیانت نمی‌کردند...

امروزه هم اسلام نیاز به کسانی دارد که چنین اوصافی در وجود شان پیدا شود، چنان که ابراهیم بن ادهم رح می‌گفت:

«وأي دين لو كان له رجال»[1]

دین اسلام همه‌ی خوبی‌ها را دارد به شرط این که مردانی واقعی در کنار آن قرار داشته باشند و تعالیم آن را همان گونه که هست قولاً و عملاً به دیگران برسانند. آموزه‌های اسلامی که امروز در دست ما مسلمانان قرار دارد، بدون کم و زیاد همان تعالیمی است که هزار و چهارصد سال قبل اصحاب کرام از آن کسب معرفت می‌کردند؛ یگانه چیزی که ما کم داریم اوصافی است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن مُتَّصف بودند.

بناءً فرشته‌ی نجاتَ مسلمانان و بهتر است گفته شود پیک نجات بشریت از این همه بدبختی و ذلتی که دامنگیرش شده است به صحنه آمدن پیروان واقعی پیامبر اسلام است و بس؛ مجموعه‌یی که با اخلاص و صداقت پرچم توحید را بر دارند و همانند پیروان اولیه‌ی این مکتب ندایی آزادی انسان از اسارت انسان را سر دهند و تلاش کنند بشریت را به سویی بنده‌گی پروردگار رحمان رهنمون شوند.

بلی اگر اوصاف یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان مسلمانان زنده نشود، دیگر نفوس زیاد و منابع طبیعی و زیرزمینی شان دردی را مداوا نخواهد شد و آنان را از کید و مکر دشمنان در امان نخواهد داشت و در نتیجه از خسارت دنیا و آخرت نجات نخواهند

---

[1] – سیر اعلام النبلاء؛ ج1 ص645.

یافت.

امروزه الحمدلله در قسمت رساندن پیام دین سهولت‌های فراوانی ایجاد شده است و آموزش مسایل دینی در تمام نقاط جهان به شدت و سرعت ادامه دارد، و مسلمانان خَیِّر و خداجو تلاش‌های زیادی در این راستا به خرچ می‌دهند، ولی باز هم کسانی که قدم جلو گذاشته و در قسمت زنده کردن اوصاف اسلامی سعی و تلاش کنند و برای این کار زمینه‌سازی نمایند و همانند انبیاء کرام مجموعه‌یی از انسان‌ها را بر این اساس تربیت کرده و به عنوان الگو و نمونه پیش‌کش نمایند کار چندانی صورت نمی‌گیرد و تمایل چندانی نشان داده نمی‌شود، در حالی که این کار اساسی‌ترین خشت بنای اسلام و یگانه راه ادای مسؤولیت ایمانی هر مسلمان است.

نگارنده در این رساله سعی نموده تا گوشه‌یی از اوصاف تابعان واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم را با ذکر دلایل و شواهدی از قرآن کریم، سنت و سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، سیرت صحابه صلی الله علیه وسلم و دیگر بزرگان تاریخ اسلام را به تصویر کشد، به امید این که مطالب رساله در دنیا باعث ایجاد انگیزه‌ی پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و در آخرت سبب فلاح و رستگاری نویسنده و خواننده گردد.

امین الله معتصم

1389/2/7

1- اخلاص

اخلاص یعنی پاک و خالص کردن.[1] در شریعت اسلامی و فرهنگ قرآنی، اخلاص عبارت است از اجرای برنامه‌ی زنده‌گی مطابق با رضای الله جل جلاله به گونه‌یی که هیچ کس حتا تمایلات نفسی شخص در انتخاب برنامه‌های زنده‌گی وی دخلی نداشته باشد.

برنامه‌های زنده‌گی انسان به دو دسته تقسیم می‌شود:

1- برنامه‌های که انسان به حکم فطرت خود مجبور به انجام آن است مانند خوردن، خوابیدن و فعالیتی که به خاطر فراهم‌آوری اسباب معیشت و زنده‌گی انجام می‌دهد.

2- برنامه‌های که انسان به حیث مخلوق عاقل و مکلف مأمور به اجرای آن است مانند نماز، روزه، امر به معروف، نهی از منکر، نصحیت و...

وقتی صحبت از اخلاص در کارها به میان می‌آید منظور خالص ساختن نیت برای خدا در کارهای است که انسان به حیث موجودی عاقل، مسؤول و مکلف، مأمور به اجرای آن می‌باشد. قرآن کریم در مورد می‌فرماید:

[﴿ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ ﴾ البينة: ٥

---

[1] – فرهنگ عمید؛ ج1 ص98.

(و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند و در حالی که بـه توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند)

یعنی روش و طریقه‌ی زنده‌گی خاص برای الله جل جلالـه باشـد و هیچ موجودی دیگر در انتخاب راه و روش زنده‌گی انسان نقشی نداشته باشد.

اخلاص در وجود انسـان بـه منزلـه‌ی تکیـه‌گاهی اسـت قـوی و مستحکم که پایداری او را در مسیر حق و هـدایت تضـمین می‌کنـد؛ ولی اگر انگیزه‌یی غیر از رضای خدا انسان را به انتخاب و گزینش راه زنده‌گی وادار نماید چه بسا که در خَم و پیچ‌های این راه پُر مخاطره و تاریک مسیری ناصواب را در پیش گیرد و تا هلاکـت کامـل متوجـه بی‌راهه‌روی خود نگردد. الله متعال می‌فرماید که روز واپسـین همـه‌ی انسان‌های گمراه می‌دانند که در زنده‌گی روشی نادرسـت را در پـیش گرفته بودند، اما یادآوری آن زمان مشکلی را برطرف نمی‌کند:

﴿يَوۡمَئِذٖ يَتَذَكَّرُ ٱلۡإِنسَٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكۡرَىٰ﴾ الفجر: ٢٣

(آن روز است که انسان پند گیرد [ولی] کجا او را جای پنـدگرفتن باشد)

در حالی که همه‌ی انسان‌های گم‌کرده راه تا زمانی که در دنیا قرار داشتند فکرشان این بود که در راهی درست حرکت می‌کنند:

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا ١٠٣ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ الكهف: ١٠٣ - ١٠٤

(بگو آیـا شـما را از زیانکـارترین مـردم آگـاه گـردانم * [آنـان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زنـده‌گی دنیـا بـه هـدر رفتـه و خـود

می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند)

در این جا یادآوری این نکته ضروری است که اخلاص در کارها باید مسبوق به شناخت امر خدا در مورد آن باشد؛ یعنی انسان در هرکاری که برای زنده‌گی اعم از اعتقادات، عبادات، اخلاقیات و... انجام می‌دهد باید قبل از آغاز عمل خود را از حکم و فیصله‌ی خداوند در مورد آن مطمئن سازد؛ زیرا اگر در مورد کاری حکم خداوند متعال منفی بود، نیت خوب انسان آن را به کاری که نتیجه‌ی مثبت از آن به دست آید تبدیل نمی‌کند.

از قرآن و احادیث صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استنباط می‌شود که اخلاص در اعمال بنده‌گان بیشتر در موارد زیر مطرح است:

1- اعتقادات:

اخلاص در این بُعد شخصیت بنده بیش از تمام ابعاد دیگر مطرح می‌باشد. زیرا اگر بنده‌یی در باورهای خود رضای کسی غیر از خدا را در نظر داشته باشد، اصلاً اهل ایمان به حساب نمی‌آید مثلاً اگر کسی به خاطر کسب رضای یکی از دوستان خود به گوید خدا یکی است، محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر او است، قرآن کتاب خدا است و... مؤمن به شمار نمی‌رود.

2- عبادات:

در مورد عبادات احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم دال بر این است که اگر انگیزه‌ی عبادت به دست آوردن رضای الله و کسب

ثواب و پاداش اخروی نباشد نه این که ثواب و پاداشی ندارد حتا یکی از معاصی بزرگ به حساب می‌آید. چنان که در حدیثی مشهور از آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده است:

«إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ فَأُتِىَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ. قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لأَنْ يُقَالَ جَرِىءٌ. فَقَدْ قِيلَ. ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِىَ فِى النَّارِ وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ فَأُتِىَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ. قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ عَالِمٌ. وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ هُوَ قَارِئٌ. فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِىَ فِى النَّارِ. وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ فَأُتِىَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلاَّ أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ هُوَ جَوَادٌ. فَقَدْ قِيلَ ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِىَ فِى النَّارِ»[1]

(اولین کسانی که روز قیامت در مورد شان فیصله صورت می‌گیرد، شخصی است که شهید شده است؛ آورده می‌شود و خداوند نعمت‌های را که به او عطا فرموده یادآوری می‌کند، او هم می‌پذیرد، سپس الله تعالی می‌فرماید در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ می‌گوید خدایا تا مرز شهادت در راه تو مبارزه نمودم. خدای تعالی می‌فرماید دروغ گفتی، تو جنگیده‌ای تا [مردم] بگویند این شخص دلاور است. و [در موردت] چنین گفته شد. سپس فرمان داده

1- صحیح مسلم؛ بَاب مَنْ قَاتَلَ لِلرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ اسْتَحَقَّ النَّارَ.

می‌شود تا بر رویش کشان‌کشان بـه دوزخ انداختـه شـود. شـخص دیگری که علم آموخته و آن را آموزش داده است و قرآن یاد گرفته و آن را به دیگران تعلیم داده است آورده می‌شود و خداوند نعمت‌هـایی را که به او عطا فرموده یادآوری می‌کند، او هـم می‌پـذیرد، سـپس الله تعالی می‌فرماید در برابر این نعمت‌ها چه کرده‌ای؟ در جواب می‌گوید علم آموختم و آموزش داده‌ام و به خاطر رضای تو قرآن یاد گـرفتم و آن را تعلیم داده‌ام. خداوند متعال می‌فرماید دروغ می‌گویی، اما تو علم یاد گرفتی تا گفته شود فلانی عالم است و قرآن خوانده‌ای تـا بگوینـد قاری است. [در مورد تو چنین حرف‌های] گفته شد. سپس فرمـان داده می‌شود تا بر رویش به زمین کشیده داخل دوزخ گردد. شخصی دیگر آورده می‌شود که به او مال و ثروت زیادی از انواع گوناگون داده شده است، خداوند متعال نعمت‌های را که به او عطا فرموده بر می‌شـمارد، او هم قبول می‌کند، سپس الله تعالی می‌فرماید شـکر ایـن نعمت‌هـا را چگونه به جا آورده‌ای؟ او می‌گوید هیچ راهی را که تو دوست داشتی در آن مال به مصرف رسد نگذاشتم مگر این که در آن راه ثروتم را به خاطر رضای تو به مصرف رساندم، الله تعالی می‌فرمایـد دروغ گفتـی، اما تو این کارها را انجام داده‌ای تا گفته شود سخاوتمند اسـت و ایـن گفته در مورد تو در همان دنیا گفته شد، سپس دستور داده می‌شود تـا به رویش کشیده شده وارد جهنم گردد)

علت این کـه خداونـد متعـال عبـادات اشـخاص فـوق الـذکر را نمی‌پذیرد این است که انجام اعمـال غیـر خالصـانه‌ی آنهـا اهـداف و مقاصدی را برآورده نمی‌سازد که الله تعالی به خاطر تحقـق آن بنـده‌گان

خود را مأمور به انجام آن نموده است، بلکه اعمال عاری از اخلاص نتایجی معکوس به بار می‌آورد. مثلاً الله تعالی زمانی از مجاهد تلاشش را به عنوان عمل صالح می‌پذیرد و به او پاداش می‌دهد که فقط به خاطر رضای خدا جهاد کند که در آن صورت مجاهد به هیچ چیز غیر از پاداش الهی فکر نمی‌کند و طبعاً در تمام مراحل جهاد سعی می‌کند تا از قوانین تعیین شده از جانب الله جل جلاله تخطی ننماید، اما اگر هدف شخص از جنگیدن با کافران رسیدن به قدرت و ثروت و یا کسب نام و شهرت باشد، در آن صورت هر لحظه به فکر رسیدن به مقصد خود بوده و چه بسا در جایی که پای مقاصد دنیوی‌اش در میان باشد اصول و مقررات شریعت الله را زیر پا بگذارد و مسلماً در چنین حالتی نتیجه‌ی مبارزه‌اش حاکمیت دین الله نبوده بلکه رسیدن خودش به قدرت و یا ثروت و حذف دیگران از صحنه و ایجاد فتنه و فساد خواهد بود.

علم دین یکی از بزرگ‌ترین فضیلت‌هایی است که ممکن است انسان در زنده‌گی دنیوی خود به آن دست یابد؛ در آیات و احادیث از علم به خاطر توصیف شده است که بزرگ‌ترین وسیله‌ی شناختن و شناساندن الله متعال و صفات اوست که اگر به جهت رضای خدا فرا گرفته شود دقیقاً باعث معرفت درست الله می‌شود و در جهت شناساندن خدای تعالی به کار می‌رود. اما در صورتی که علم دین به قصد فراهم‌آوری مال دنیا و یا رسیدن به مقام و منصب دنیایی فرا گرفته شود می‌تواند به حیث نیرومندترین وسیله‌ی تخریب دین عمل نماید. قرآن کریم و تاریخ ادیان به وضاحت بیان می‌دارند که ادیان

آسمانی و تعالیم انبیاء علیهم السلام برای اولین بار توسط علمای غیر مخلص امت شان تخریب و تحریف شده است و همیشه علمای سوء بوده‌اند که با زیاد کردن خرافات و بدعت‌ها و تأویلات گوناگون دین را مطابق با خواسته‌های نفس و تمایلات شهوانی خود ساخته و پرداخته‌اند و از شریعت پاک الله چهره‌ی زشت به نمایش گذارده‌اند.

همچنین صدقه اگر به خاطر کسب رضای خداوند متعال باشد می‌تواند مشکلات متعدد نیازمندان را رفع کند، اما اگر به خاطر جلب ستایش مردم باشد نه این که مشکلی را حل نمی‌کند و نیازی را برطرف نمی‌نماید که ده‌ها گره‌ی تازه بر مشکلات موجود نیازمندان جامعه می‌افزاید. چنان که امروز می‌بینیم در جامعه‌ی اسلامی سرمایه‌های هنگفتی به نام خدا و صدقه در راه رضای الهی صرف می‌شود اما غالباً روپیه‌یی از آن در راه برآوردن نیاز مستمندی به کار نمی‌رود بلکه این گونه اعمال وسیله‌یی می‌شود برای دامن‌زدن به رقابت‌های ناسالم، خودنمایی‌ها و سوءاستفاده‌های سیاسی، دنیوی و...

3- اخلاقیات:

داشتن خلق نیک در آیات قرآن کریم و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بسیار توصیف شده است به گونه‌یی که در روز قیامت سنگین ترین وزن را در میزان حسنات مؤمن دارد چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:

«إن أثقل ما وضع في ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن»[1]

(هر آیینه سنگین‌ترین چیزی که در روز قیامت در میـزان حسـنات بنده‌ی مؤمن قرار می‌گیرد، خلق نیک است)

اگر اخلاق بنده‌یی به خاطر خدا خوب باشـد همـه‌ی اطرافیـان او از اثرات نیک اخلاق وی مستفید شده می‌توانند، ولی اگـر انسـان فضـایل اخلاقی را به انگیزه‌ی غیر رضای الله رعایت کند، طبعاً در صـورتی کـه آن انگیزه و سبب بر طرف شود از اخلاق خوب نیز خبری نخواهد بود.

پیامبران الهی می‌آمدند تا بعد از ایمان و باور به ذات یگانـه، مـردم را به اخلاص دعوت کنند تا در زمین خدا جای فتنه و فساد را صـلح و صمیمیت بگیرد و بنده‌گان خدا به جای صرف وقت در راه ساخت و ساز سلاح‌های مرگ‌بار به آبادانی و ترقی زمـین و عـوض طراحـی مرگ‌ابزار به ساختن وسایل رفاه و آسایش انسان‌ها فکر کنند.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم در مدت 23 سـال پیـامبری خود تلاش‌های زیادی را به خاطر ریشه‌دار کردن اخـلاص در روح و روان اصحاب خویش مبذول داشت تـا بـالآخره موفـق شـد از آنـان الگوهای تمام عیاری جهت معرفی دین خدا بسـازد و بـرای بشـریت ارائه کند. الله تعالی خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿ فَإِنْ ءَامَنُواْ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَواْ ۖ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ ۖ فَسَيَكْفِيكَهُمُ ٱللَّهُ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾ ﴾ البقرة: ١٣٧

1- صحیح بن حبان؛ باب الاستماع المکروه وسوء الظن والغضب والفحش ج12 ص506.

(پس اگر آنان [هم] به آن چه شــما بــدان ایمــان آورده‌ایــد ایمــان آوردند قطعاً هدایت‌شده‌اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیســت کــه سر ستیز [و جدایی] دارند و بــه زودی خداونــد [شــر] آنــان را از تــو کفایت‌خواهد کرد که او شنوای داناست)

بنابراین اخلاص که بعد از ایمان بزرگ‌ترین صفت یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و متأسفانه در نسل‌های بعدی مســلمانان رو به کاهش نهاد یکی از دقیق‌ترین معیارهای شناســایی پیــروان راســتین رسول الله است؛ چون اگر در وجود بنده‌یی اخلاص نباشد نه می‌توانــد قدمی در راه خدمت به دین خدا بردارد و نه قادر خواهــد بــود تــا از دین پاک الهی بــه خــوبی نماینــده‌گی کنــد؛ بلکــه همــه‌ی کارهــا و فعالیت‌هایش که ممکن است در خیلی از موارد رنگ دینــی بــه خــود گرفته باشد به ضرر دین تمام گردد و بسیاری از خرابکاری‌هــایش بــه پای دین نوشته شود.

2- تقوا

واژه‌ی تقوا که در فارسی بیشتر به «ترس از خدا و پرهیزکاری»[1] ترجمه می‌شود مفهومی بسیار گسترده‌تری دارد که می‌توان گفت ترس از خدا یکی از مصادیق آن است نه تمام معنای آن. الله متعال که خالق و مدبر امور انسان و زمینه‌ساز محیط مناسب برای زنده‌گی اوست در حقیقت با فراخواندن انسان به تقوا نعمت خود را بر این موجود ضعیف و ناتوان تمام گردانیده است. تقوا در وجود انسان همانند وسیله‌ی کنترول یک ماشین پیچیده است؛ همان طور که ترمز و یا برک موتر، راننده را بر کنترول موتر کمک می‌کند و به او اجازه می‌دهد تا در جای فارغ و خلوت به سرعت راننده‌گی کند و هرگاه با مانعی روبه‌رو شد از سرعت آن بکاهد، تقوا نیز مسلمانی را که مجبور است در میادین مختلف اجتماع فعالیت کند و با فتنه‌های مختلف سر و کله زند، قادر می‌سازد تا در هنگام ضرورت جلو خود را بگیرد و از فرو افتادن در منجلاب فتنه‌ها حفاظت شود.

انسان با تقوا کسی است که هر لحظه خود را زیر نظر و مراقبت الله می‌داند، اگر در کوچه و بازار مصروف خرید و فروش است، اگر در

1- فرهنگ عمید؛ ج1 ص602.

باغ و مزرعه به کار و کوشش اشتغال دارد، اگر در میدان قتال و جهاد فی سبیل الله کاروزار می‌کند، اگر در میدان سیاست به رقابت می‌پردازد و اگر در میدان دعوت و تبلیغ فعالیت می‌نماید، در همه‌ی احوال می‌داند که قدرتی مطلق او را نظارت می‌کند، متوجه حال اوست، او را دوست دارد، کارهای خوب را به وی معرفی کرده، از انجام آن خورسند می‌شود و کارهای بد را برایش مشخص نموده، از ارتکاب آن به خشم می‌آید؛ انسان متقی می‌داند که خداوند ذاتی است مقتدر و توانا و در عین حال بسیار مشفق و مهربان، اگر برکسی خشم گیرد هیچ قدرتی جلو انتقام او را گرفته نمی‌تواند و اگر بر بنده‌یی اراده‌ی خیر و خوبی کند هیچ کس نمی‌تواند مانعی ایجاد کند...

بنده‌یی را می‌توان اهل تقوا گفت که در چنین شرایطی زنده‌گی می‌کند. فرق نمی‌کند که این بنده در داخل مسجد باشد یا در دکان، به درس و تعلیم اشتغال داشته باشد یا به حرفه و تجارت، در عصر صحابه زنده‌گی کند یا در قرن 21، زن باشد یا مرد، خواب باشد یا بیدار، در اروپا به سربرد یا در مکه‌ی مکرمه و...

وقتی از این روزنه به تقوا نگاه کنیم به وضاحت ثابت می‌شود که یاران پیامبر خدا مردمانی باتقوا بودند، محبت خدا و دلبستگی به آیینی که الله جل جلاله برای شان فرستاده بود، آنان را از مکه به مدینه برد، ترس از الله پاک و در نظر گرفتن قدرت مطلقه‌ی او به آنان اجازه نمی‌داد دست از پا خطا کنند؛ تسلیم بودن به قضا و قدر الهی طوری بر آنان احاطه داشت که وقتی دستور خدا جل جلاله و پیامبر صلی الله علیه وسلم مبنی بر خروج برای جهاد فی سبیل الله فرا می‌رسید،

هست و بود خود را گذاشته وارد میدان نبرد می‌شدند و حادثه‌های به یاد ماندنی می‌آفریدند؛ امید به رحمت و مغفرت خدا چنان در قلب‌های شان محکم و استوار بود که بعد از خطا و گناه بی‌درنگ نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شده اعلان برائت از گناه می‌کردند و خود را برای تحمل عقوبت آماده می‌ساختند؛ احساس مسؤولیت در برابر فرامین الله متعال چنان در وجود شان پخته شده بود که نمی‌گذاشتند لحظه‌یی از عمر شان در کاری عبث سپری شود...

حالا ببینید انسان قرن 21 چقدر نیاز به چنین صفاتی دارد، و تا چه اندازه بشریت فروافتاده در شهوت و مصیبت امروزی نیازمند رهبرانی است که با داشتن چنین ویژه‌گی‌های زمام امورشان را در دست گرفته دست تجاوز انسان از سر انسان را کوتاه کنند؛ و چقدر دوراند مدعیان خط پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران او از این تعالیم والا و ارزشمند!...

تقوایی که اسلام برای ما معرفی می‌کند و پیامبر صلی الله علیه وسلم یاران خود را بر اساس آن تربیت نمود ابعادی دارد که شناخت آن می‌تواند رهنمای خوبی به سوی عمل به آن باشد از جمله:

الف. شناخت تقوا

رسول الله صلی الله علیه وسلم باری به سینه‌ی خود اشاره نموده، سه بار فرمودند:

«التَّقْوَى هَا هُنَا»[1]

(تقوا در این جا است)

بنابراین شناخت تقوا امری غیبی است که جز ذات الله کسی بر آن اطلاع نمی‌یابد، اما آثاری که از تقوای انسان به جا می‌ماند تا اندازه‌یی می‌تواند انسان را بر شناخت اهل تقوا کمک کند.

بعضی از بزرگان دین در مورد معرفی تقوا سخنانی دارند که ذکر آن در این جا خالی از فایده نیست:

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: باری همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در جای نشسته بودیم، ناگهان جوانی از ثنیه[2] ظاهر شد، وقتی او را دیدیم گفتیم اگر این جوان سلامتی و توانایی‌هایش را در راه خدا به کار می‌بست چه خوب می‌شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم سخن ما را شنیده فرمودند:

«وَمَا سَبِيلُ اللَّهِ إِلاَّ مَنْ قُتِلَ؟ مَنْ سَعَى عَلَى وَالِدَيْهِ فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَنْ سَعَى عَلَى عِيَالِهِ فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَنْ سَعَى عَلَى نَفْسِهِ لِيُعِفَّهَا فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَنْ سَعَى عَلَى

1- صحیح مسلم؛ بَاب تَحْرِيمِ ظُلْمِ الْمُسْلِمِ وَخَذْلِهِ وَاحْتِقَارِهِ وَدَمِهِ وَعِرْضِهِ وَمَالِهِ.

2 – نام جایي است در مدینه.

التَّكَاثُرِ فَهُوَ فِي سَبِيلِ الشَّيْطَانِ»[1]

(آیا جز کشته شدن [در جهاد فعالیت‌های دیگر] راه خـدا نیسـت؟ کسی که در خدمت پدر و مادر خود تلاش کنـد در راه خـدا اسـت، کسی که برای برآوردن نیازهای خانواده‌اش تلاش نمایـد در راه خـدا است و کسی که برای برآوردن نیازهای شخصی خود کار می‌کنـد تـا خود را از واقع شدن در حرام و گناه حفاظت نماید در راه خدا است، اما کسی که در جهت زیاده‌طلبی و جمع کردن بی‌رویه‌ی دنیـا تـلاش می‌کند در راه شیطان است)

خلیفه‌ی راشد عمربن عبدالعزیز رضی الله عنه می‌گفت: «تقـوا ایـن نیست که انسان شب را به شـب‌زنده‌داری و روز را بـه روزه گـرفتن سپری کند، اما در میان این دو اعمالی را انجام دهد که رضای خـدا را در قبال نداشته باشد، بلکه تقوا آن است کـه انسـان فـرایض الله را ادا نموده، از محرمات او اجتناب کند و اگر در کنار این سیرت کار خیـر دیگری انجام دهد، علاوه بر تقوا فضیلت دیگری نیز بـه دسـت آورده است»[2]

---

[1] – السنن الكبري للبيهقي؛ ج9 ص43.

[2] – جامع العلوم والحكم؛ ج1 ص96.

ب. فواید و آثار تقوا

تقوا در زنده‌گی انسان تحولات ژرفی را ایجاد می‌کند به گونه‌یی که الله تعالی همه‌ی نیازهای اولی و مبرمیت‌های زنده‌گی انسان را به تقوا گره زده می‌فرماید اگر انسان تقوا را پیشه‌ی خود سازد نه گرسنه می‌ماند، نه به مشکلی بر می‌خورد و نه سختی غیر قابل حلی در سر راهش ایجاد می‌گردد.

اینک به برخی از آیات کلام خدا که در مورد اثرات تقوا آمده است اشاره می‌کنیم:

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ ﴾ الطلاق: ٢ - ٣

(و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد * و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند)

﴿ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ﴾ الطلاق: ٤

(و هر کس از خدا پروا دارد [خدا] برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد)

[وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاته وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا](طلاق 5)

(و هر کس از خدا پروا کند بدی‌هایش را از او بزداید و پاداشش را بزرگ گرداند)

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تَتَّقُواْ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّكُمۡ فُرۡقَانٗا وَيُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢٩ ﴾ الأنفال: ٢٩

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهان‌تان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است)

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤۡتِكُمۡ كِفۡلَيۡنِ مِن رَّحۡمَتِهِۦ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ نُورٗا تَمۡشُونَ بِهِۦ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٨ ﴾ الحديد: ٢٨

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت‌خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید و بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده‌ی مهربان است)

﴿ وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٦ ﴾ الأعراف: ٩٦

(و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم)

توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

ج. اهل تقوا

احیاناً در جوامع اسلامی شرایطی پیش می‌آید که مردم در شناخت معیارهای دینی دچار اشتباه می‌شوند، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم در رابطه با یکی از آن موارد پیش‌گویی نموده فرمودند:

«...وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ. وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ...»[1]

(در وصف شخص گفته می‌شود، چقدر عاقل است چقدر زیرک و هوشیار و چالاک است، ولی در قلبش به اندازه‌ی یک دانه سپنج ایمان

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب رَفْعِ الْأَمَانَةِ.

پیدا نمی‌شود)

به همین صورت گاهی در مورد اشخاصی با ویژه‌گی‌های مشخص گفته می‌شود که فلان کس اهل تقوا است و یا در باره‌ی اشخاصی که از دید آنها معیارهای تقوا را ندارند فیصله می‌شود کـه فـلان شـخص متقی نیست. در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم بـه سـینه‌ی خود اشاره نموده می‌فرمایند:

«التَّقْوَى هَا هُنَا»[1]

(تقوا در این جا است)

و در حدیثی دیگر می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَادِكُمْ وَلاَ إِلَى صُوَرِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ». وَأَشَارَ بِأَصَابِعِهِ إِلَى صَدْرِهِ»[2]

(هر آیینه خداوند به بدن‌ها و قیافه‌های شما نمی‌بیند، بلکه دل‌هـای شما را نگاه می‌کند) [در این حال] رسول الله صلی الله علیه وسلم بـه سینه‌ی خود اشاره نمودند)

از دلایل فوق به خوبی دانسته می‌شود که اهل تقوا کسـانی‌اند کـه در قلب‌های شان پروای خدا وجود دارد و در مجموع زنده‌گی خود به احکام خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم پایبندتراند، نه کسـانی که با لباس، قیافه و القابی ویژه در داخل اجتماع ظاهر می‌گردنـد و از میان سنن رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مواردی را کـه بـا ذوق و

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب تَحْرِيمِ ظُلْمِ الْمُسْلِمِ وَخَذْلِهِ وَاحْتِقَارِهِ وَدَمِهِ وَعِرْضِهِ وَمَالِهِ.

[2] – صحیح مسلم؛ بَاب تَحْرِيمِ ظُلْمِ الْمُسْلِمِ وَخَذْلِهِ وَاحْتِقَارِهِ وَدَمِهِ وَعِرْضِهِ وَمَالِهِ.

سلیقه‌ی شان برابر است بر می‌گیرند؛ حتا امروزه با کمال تأسف وضعیت جوامع اسلامی به گونه‌یی شده است که بیشتر مسلمانان سنن عادی رسول الله صلی الله علیه وسلم را ملاک و معیار دینداری قرار داده سنن هدایت آن حضرت را به فراموشی سپرده‌اند و بر اساس همین حالت در مورد یکدیگر قضاوت می‌کنند؛ عده‌یی را اهل تقوا می‌دانند و گروهی را از لیست متقیان خارج می‌نمایند و چه بسا که عرف‌ها و سنت‌های اجتماعی را مصادیق دینی دانسته اما حقایق دینی را که شاید به خاطر عدم آگاهی نسل‌های پیشین برای مان خیلی مأنوس نیست کم اهمیت جلوه دهند...

3- احسان

ویژه‌گی دیگر پیروان راستین پیامبر صلی الله علیه وسلم احسان است. (احسان) مصدر باب افعال به معنی نیکی کردن است.[1] نیکوکاریی که در دین اسلام مطرح است و یکی از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی به شمار می‌آید و باید مدعیان پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن متصف باشند، مطلق احسان است که تمام انواع نیکی‌ها را در بر می‌گیرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در گفتاری مشهور به حدیث جبرییل در پاسخ به این سوال که احسان چیست؟ فرمودند:

«الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»[2]

(احسان این است که خدا را به گونه‌یی عبادت کنی که گویا او را می‌بینی، چون اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند)

چون عبادت در اسلام شامل تمام ابعاد زنده‌گی انسان می‌گردد، هدف رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که انسان محسن کسی است که در تمام لحظات زنده‌گی خود به گونه‌یی عمل می‌کند که گویا با چشم سر خدا را می‌بیند؛ طبعاً چنین کسی چون ایمان قوی به

---

[1] – قاموس قرآن؛ مکتبة الشاملة.

[2] – صحيح البخاري؛ بَاب سُؤَالِ جِبْرِيلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ الْإِيمَانِ.

مراقبت الله متعال دارد همه‌ی کارهای خود را به نحـو احســن انجـام می‌دهد. حدیث دیگری از رسول خـدا صـلی الله علیـه وسـلم ایـن حقیقت را به گونه‌ی بهتر بیان می‌کند:

«رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجة في اللبن فأمر أن تسد فقال ان العبد إذا عمل عملا أحب الله أن يتقنه»[1]

(پیامبر صلی الله علیه وسلم سـوراخی را در یـک خشـت دیـد، دستور داد تا آن را پُر کنند سپس فرمود: وقتی یک بنده عملی را انجام می‌دهد، خداوند دوست دارد که آن را خوب به اتمام رساند)

و در فرموده‌ی دیگر آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده است:

«إِنَّ اللهَ كَتَبَ الإِحْسَانَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ: فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذِّبْحَةَ، وَلْيُحِدْ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ، وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»[2]

(همانا خدا نیکویی را در مورد هر چیز واجب نموده اسـت، پـس هرگاه کشتید، کشتن را بر وجه نیکو انجام دهید، و هرگاه ذبح کردیـد، بر وجه نیکو ذبح کنید، به این صورت که یکی از شما کـارد خـود را تیز نماید، تا حیوانی را که برای کشتن آماده شده، آسایش دهد)

یکی از مصداق‌های احسان این است که انسان در برابر کسانی کـه به او بدی روا داشته‌اند خوبی کند. فلسفه‌ی خـوبی در برابـر بـدی در دین مبین اسلام بر می‌گردد به فلسفه‌ی خلقت انسان در روی زمـین و مأمور و مسؤول بودن انسان در برابر خدای متعال. به بـاور مـا اسـلام

---

[1] – المعجم الكبير؛ ج24 ص307.

[2] – صحيح مسلم؛ بَاب الْأَمْرِ بِإِحْسَانِ الذَّبْحِ وَالْقَتْلِ وَتَحْدِيدِ الشَّفْرَةِ.

دین همه‌ی پیامبران الهی است و تمامی انبیاء‡ مردم را به سوی اسـلام دعوت می‌کردند، یعنی می‌گفتند باید شما در همه‌ی اعمال و تصرفات خود تابع دین و شریعت خدا باشید؛ چرا که خدا شما را خلق نموده و از خلقت شما هدف و منظوری داشته است.

بنابراین مسلمان شدن انسان به این معنا اسـت کـه انسـان در بُعـد اختیاری زنده‌گی خود، در مسیر تعیین شده از جانـب الله جـل جلالـه حرکت نماید؛ حالا وقتی احسان را ضمن ایـن قـانون کلـی در نظـر آوریم نتیجه‌یی که به دست می‌آید این خواهد بود کـه وقتـی بنـده‌یی مسلمان شد، خود را به خدا و قـانون وی تسـلیم می‌کنـد و حرکـت متعادل در صراط مستقیم خدا از او می‌طلبد تا احیاناً بـه خـاطر حفـظ تعادل در مقابل کسانی که در برابر او تقصیری روا داشـته‌اند گذشـت کند. البته گذشت در اسلام به مفهومی که در آیـین مسـیحیت مطـرح گردیده است نیست که (اگر کسی بصورت راستت یک ضـربه سـیلی نواخت گونه‌ی چپ را نیز از وی دریغ مدار، و هر کس روپوشـت را برد پیراهن را نیز باو واگذار)[1] اما در دین اسلام این کـار زمینه‌سـازی برای انتشار ظلم و تجاوز دانسته شده و ایستاده‌گی و مقاومت در برابـر ظلم ظالم برتـرین جهـاد معرفـی شـده است.رسـول گرامـی اسـلام می‌فرمایند:

«أَفْضَلُ الجِْهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»[2]

---

[1] - اسلام و نابسامانيهاي روشنفكران. ص330.

[2] – سنن ابوداود؛ باب الامر والنهي.

(بافضیلت‌ترین جهاد گفتن سخن عادلانـه در برابـر پادشـاه ظـالم است)

و در روایتی دیگر آمده است:

«سید الشهداء حمزة بن عبد المطلب و رجل قام إلی إمام جائر فأمره و نهاه فقتله»[1]

(سرور شهدا حمزه پسر عبدالمطلب و مردی است کـه در مقابـل پیشوای ظالم به پا خیزد، او را امر و نهی کند، سـپس حـاکم او را بـه قتل رساند)

پس منظور از پاسخ بدی با خوبی به این معنا اسـت کـه مسـلمان ببیند اگر در جای کسی به وی جفای روا داشـت و او می‌توانسـت بـا عکس العمل خوب خود باعث هدایت طـرف مقابـل شـود و یـا بـا فروخوردن خشم خود قاعـده‌یی از قواعـد اسـلام ماننـد گذشـت را نهادینه کند و یا مصلحتی بزرگ را بـرای خـود، طـرف مقابـل و یـا جامعه‌ی خود به ارمغان آورد، در این صورت احسان کرده اسـت، نـه این که از روی ترس و بزدلی در مقابل انسان‌های زورگـو سـر فـرود آورد و آنها را به ادامه‌ی ظلم و تجاوز جرأت‌مندتر کند.

نمونه‌های بارزی در سیرت رسـول الله صـلی الله علیـه وسـلم و یاران بزرگوار شان موجود اسـت کـه مسـلمانان می‌تواننـد آن را بـه صورت دقیق مورد بررسی قرار داده و به گونه‌ی صحیح و درسـت از آن سرمشق بگیرند.

---

[1] – المستدرك علي الصحيحن؛ باب ذکر إسلام حمزة بن عبد المطلب.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم از 23 سال پیامبری خود، حدود 21 سال با کفار مکه درگیر بود؛ یا بهتر است بگوییم آنها با رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلان جنگ داشتند و 21 سال تمام او را اذیت کردند و تا زمانی که ظالم و زورگو بودند پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز در مقابل شان از خضوع و فروتنی کار نگرفت، اما وقتی بعد از این مدت طولانی با برنامه‌ریزی‌های دقیق و جهاد مستمر موفق شد با زور اسلحه مکه را فتح کند، و اینک کفار مکه –کسانی که– که تعداد زیادی از یاران وفادار پیامبر صلی الله علیه وسلم را به شهادت رسانیده بودند و انواع توطئه‌ها را علیه آن بزرگوار چیده بودند و حالا با خواری و ذلت در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم قرار داشتند، رسول الله با آنان چنین معامله می‌کند:

«ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ فَأَخَذَ بِعِضَادَتَيِ الْبَابِ فَقَالَ:«مَا تَقُولُونَ وَمَا تَظُنُّونَ». قَالُوا: نَقُولُ ابْنُ أَخٍ وَابْنُ عَمٍّ حَلِيمٍ رَحِيمٍ قَالَ وَقَالُوا ذَلِكَ ثَلاَثًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم:«أَقُولُ كَمَا قَالَ يُوسُفُ (لاَ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)». قَالَ فَخَرَجُوا كَأَنَّمَا نُشِرُوا مِنَ الْقُبُورِ فَدَخَلُوا فِى الإِسْلاَمِ»[1]

(سپس [رسول خدا] به کعبه آمد و هر دو بازوی دروازه را با دستان خود گرفت و فرمود: چه می‌گویید و چه فکر می‌کنید؟ گفتند می‌گوییم برادرزاده‌ی بزرگوار و پسر عموی بردبار و مهربان مایی، [راوی] می‌گوید این مطلب را سه بار تکرار کردند، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: به شما همان سخنی را می‌گویم که یوسف [به

[1] – السنن الكبري للبهقي؛ باب فتح مكة حرسها الله تعالى.

برادران خود] گفته بود: (امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است) [راوی] می‌گوید بیرون شدند به گونه‌یی که گویا از قبرها برخواسته‌اند، سپس مسلمان شدند)

این است معنای احسان در اسلام، با هرچیز و هرکس تعامل خوب کردن، حتا با کسانی که در مقابل آدم بدی می‌کنند به شرط این که تعامل خوب، زیبایی به بار آورد نه این که سرکشی و طغیان را گسترش دهد.

ابن قیم در مورد استاد خود شیخ الاسلام ابن تیمیه رح می‌گوید:

«عده‌یی از هم‌صحبتان بزرگ‌تر شیخ الاسلام می‌گفتند: ای کاش ما با دوستان خود چنان می‌بودیم که ابن تیمیه با دشمنان خود بود.

سپس ابن قیم می‌افزاید: هرگز ندیدم در مورد یکی از دشمنانش دعای بد کرده باشد، بلکه همیشه به آنان دعای خوب می‌کرد، روزی نزد شیخ آمده، او را به مرگ بزرگ‌ترین دشمنش که با وی عداوتی دیرینه داشت و او را بسیار آزار داده بود بشارت دادم، شیخ الاسلام به سرم فریادی کشیده و نارضایتی خود را از کارم ابراز داشت و (انا لله و انا الیه راجعون) خواند، سپس با عجله برخاست و به خانه‌ی میِّت رفت تا بازمانده‌گانش را تسلیت دهد؛ به آنان گفت مرا به جای او قبول کنید و در هر امری که ضرورت داشتید من برای کمک و مساعدت شما حاضرم... ابن قیم می‌گوید آنها خوشحال شدند، برایش دعا کردند و این موقف‌گیری‌اش را ستودند»[1]

---

1 – مدارج السالکین؛ ج2 ص262.

این است صفت پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم؛ تابع پیامبر خوب دقت می‌کند که از گذشت او چه اثری در جامعه به‌جا می‌ماند، آیا کاری به نفع اسلام او و دیگران صورت می‌گیرد یا خیر؟ اگر چشم‌پوشی اثر خوبی داشت، به خاطر خنک کردن دل خود از کسی انتقام نمی‌گیرد؛ اما اگر می‌دانست که فروتنی و تواضع او، انسان و یا گروهی را سرکش می‌کند آنگاه با تمام توان در مقابل آن می‌ایستد و برای دور کردن آن از صحنه جانفشانی می‌کند. چنان که همین ابن تیمیه‌ی بزرگوار سال‌ها با ارتش سرکش تاتار جهاد کرد و چندین مرتبه به خاطر گفتن کلمه‌ی حق در نزد سلاطین سرکش و ظالم به زندان رفت و بالآخره در داخل زندان به لقای خدا پیوست.

4- احساس مسؤولیت

یکی از ویژه‌گی‌های درونی تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم این است که از کنار رخدادهای که در پیرامونش اتفاق می‌افتد بی‌تفاوت نمی‌گذرد و به مقوله‌های چون «موسی به دین خود و عیسی به دین خود» و «آدم خوب کسی است که به خیر و شر کسی کار نداشته باشد» باور ندارد. بلکه پیرو راستین پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی است که به همه‌ی حوادثی که در اطرافش رخ می‌دهد اهمیت قایل است؛ تمام امور را با دقت بررسی نموده سعی می‌کند از فضیلت‌ها پشتیبانی نماید، خوبی‌ها را گسترش دهد و مشکلات را به خوبی ارزیابی نموده برای هر مشکل راه‌حل مناسبی پیدا کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد می‌فرمایند:

«لَا تَكُونُوا إِمَّعَةً تَقُولُونَ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَحْسَنَّا وَإِنْ ظَلَمُوا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ وَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَنْ تُحْسِنُوا وَإِنْ أَسَاءُوا فَلَا تَظْلِمُوا»[1]

(امعه نباشید، تا بگویید اگر مردم کار خوب کردند ما هم کار خوب می‌کنیم، و اگر ظلم کردند ما هم ظلم می‌کنیم؛ لکن بر خود مسلط باشید اگر مردم کار خوبی انجام دادند شما هم کار خوب انجام دهید، اما اگر دیگران کار بد می‌کردند شما ظلم نکنید)

1 – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي الْإِحْسَانِ وَالْعَفْوِ.

بی‌تفاوتی در قبال مسایل، خصیصه‌ی خطرناکی است که به هیچ صورت نمی‌تواند در وجود شخصی که تابع راستین پیامبر صلی الله علیه وسلم است باقی بماند، چون در واقع بی‌تفاوتی سرمنشأ همه‌ی انحرافاتی است که بشریت از بدو پیدایش خود تا به امروز شاهد آن بوده است؛ همیشه مشکلات از یک حالت ابتدایی و بسیط آغاز می‌شود و اگر در محیط انسان‌های با احساس موجود نباشند بزرگ و بزرگ‌تر شده، بالآخره به مشکلی صعب العلاج مبدل می‌گردد. همان طور که اگر در جایی انسان‌های بادرک موجود شوند، هرگاه مشکلی سر بالا کند در اولین فرصت و قبل از این که به دردی بی‌علاج تبدیل شود قلع و قمع می‌گردد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از مبعوث شدن به پیامبری و در مسیر دعوت به سوی الله جل جلاله بیشتر سعی می‌کرد تا انسان‌هایی را تربیت کند که در روند تغییر و انقلاب با احساس درونی که پیدا می‌کنند در کنار حضرت ایستاده و خود به انقلابی‌های توانا تبدیل شوند چنان که همه‌ی مطالعه‌کننده‌گان تاریخ به این قناعت می‌رسند که هیچ رهبری قبل و بعد از محمد صلی الله علیه وسلم موفق نشده است کسانی را پیرامون خود جمع کند که هر یک مستقلاً و با احساس مسؤولیتی که در قبال موضوع دارند با او در انجام کارها مشارکت کنند.

در جریان نبرد احد شایع شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم شهید شده است، عده‌یی از مجاهدان پا به فرار گذاشتند، بعداً خداوند متعال آیاتی را نازل کرد که در مراحل بعدی سرمشق خوبی برای

اصحاب گردیده بود:

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ ﴾ آل عمران: ١٤٤

(و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده‌ی خود برمی‌گردید و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد)

صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم فهمیده بودند که باید با احساس مسؤولیت درونی کار کنند، نه این که در رکاب پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام وظیفه نمایند و اگر پیامبر نبود همه‌چیز را به فراموشی بسپارند؛ آنان می‌دانستند که رسول خدا انسان است و بالآخره روزی دنیا را ترک می‌کند. تربیت صحابه به همین منوال ادامه یافت تا این که چند سال بعد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به ملأاعلا پیوست؛ وقتی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم را دادند فرمود: «کسی که محمد را می‌پرستید، اکنون او وفات نموده است و کسی که خدا را می‌پرستد، الله زنده‌یی است که هیچ وقت مرگ به سراغش نمی‌آید»[1]

بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم تمام کسانی که تا دیروز زیر پرچم وی به دعوت، تبلیغ و جهاد مصروف بودند، امروز

[1] – تاریخ طبري؛ ج3 ص1512.

در کنار ابوبکر رضی الله عنه قرار گرفتند و دین محمد صلی الله علیه وسلم را تا دورترین نقاط جهان گسترش دادند. علت تمام دستاوردهای صحابه صلی الله علیه وسلم بر می‌گردد به احساس مسؤولیت فردی که در اثر تعلیمات رسول الله صلی الله علیه وسلم در وجود تک تک شان پیدا شده بود.

یکی از اهداف کلیدی تعلیمات اسلام این است که باید هر یک از گرویده‌گان به اسلام در قبال دنیا و آخرت خود به تنهایی تصمیم‌گیری کند و اگر فرضاً در جهان هیچ‌کس آماده‌ی کار به خاطر آخرت را نباشد و یا اگر همه‌ی مسلمانان در قبال مسؤولیت‌های اخروی خود کوتاهی کنند، او به تنهایی و در حد توان خود رفع مسؤولیت نماید؛ چنان که همه‌ی انبیا، الهی با چنین فکری پا به عرصه‌ی اجتماع می‌گذاشتند و تحولات عظیمی را رقم می‌زدند.

احساس مسؤولیت در نزد انبیاء‡ خیلی قوی بود، چون بار مسؤولیت به صورت مستقیم از جانب خداوند متعال به دوش شان گذاشته می‌شد؛ در حدیثی می‌خوانیم که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند:

[أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لاَ يَقْبَلُ إِلاَّ طَيِّبًا وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ) وَقَالَ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ)][1]

(ای مردم محققاً که خداوند پاک است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب قَبُولِ الصَّدَقَةِ مِنْ الْكَسْبِ الطَّيِّبِ وَتَرْبِيَتِهَا.

به حقیقت که خدای تعالی به مؤمنان امر فرموده آن چه را به پیـامبران امر فـرموده، که: (ای پیامبران از روزی‌های حلال و پاکیزه بخوریـد و عمل صالح انجام دهید) و خداوند فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمت‌های پاکیزه که به شما روزی داده ایم بخورید)

چون مسلمانان در مسؤول بودن پیامبران شک نداشتند به این خـاطر رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را مُشَـبَّه بـه قـرار داده و همـه‌ی مسلمانان را به آنان تشبیه کردند یعنی این که عَامه‌ی مسلمانان در قبـال دین و آخرت خود مانند انبیاء‡ مسؤول‌اند هر چنـد از طـرف خـدا بـه یکایک آنان وحی نیاید.

با در نظر داشت این گفته‌ی رسول خدا وقتی حالت بیش از یـک و نیم ملیارد مسلمان امروزی را مورد ارزیابی قرار دهیم، میزان فاصـله‌ی ما با معیارهای که شخص پیامبر بزرگوار برای پیروان واقعـی خـود و نماینده‌گان راستین اسلام معرفی نموده است آشکار می‌گردد.!.

بلی! هر انسانی که امروز بـا خـود نـام و عنـوان اسـلام را حمـل می‌کند، در هر جای از دنیا که زنده‌گی کند و به هر زبـانی کـه تکلـم نماید، بخواهد و یا نخواهد تمام اعمال او به پای اسلام ثبت می‌گـردد و اگر کارهایی او با اسلام تطابق نداشته باشد –که متأسفانه غالباً چنین است– غیر مسلمانانی که اسلام را از روی عمل‌کرد منسوبین به اسـلام ارزیابی می‌کنند، نسبت به این دین حنیف و پـاک نظـری منفـی پیـدا می‌نمایند. بنابراین بی‌تفاوتی مسلمانان نسبت به این قضیه باعـث شـده است که تعداد زیادی از غیر مسلمانانی که از ادیان مزخرف خـود بـه تنگ آمده‌اند و اگر دین اسلام به صورت درست به آنان عرضـه شـود

در انتخاب آن لحظه‌یی درنگ نمی‌کنند، روز قیامت دست بـه گریبـان کسانی خواهند شد که با اعمال زشت خود از اسلام عزیز نماینـده‌گی بد می‌کنند و صدها آدم پاک فطرت را از داخل شدن به اسلام محروم می‌نمایند.

به همین خاطر است که رسول گرامی اسلام هنگام فرستادن یـاران خود به مناطق مختلف می‌فرمود:

«إِنَّكُمْ قَادِمُونَ عَلَى إِخْوَانِكُمْ فَأَصْلِحُوا رِحَالَكُمْ وَأَصْلِحُوا لِبَاسَكُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ شَامَةٌ فِي النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ الْفُحْشَ وَلاَ التَّفَحُّشَ»[1]

(محققاً شما نزد برادران خود خواهید آمد، پس اثاث خود را مـنظم کنید و سر و وضع خود را مرتب نمایید، تا این که در میان مردم تبارز خاص (مانند خال در بدن) داشته باشید، زیرا خداوند متعال بـدزبانی، بدکاری و به‌هم‌ریخته‌گی را دوست ندارد)

بنابراین پیرو راستین رسول الله صلی الله علیه وسلم کسـی اسـت که حتا یک کلمه بدون در نظرداشـت احسـاس مسـؤولیت بـه زبـان نمی‌آورد و این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بـه یـاد دارد که:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»[2]

(هر آیینه بنده سخنی از رضای الله جل جلاله را به زبـان مـی‌آورد

---

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب مَا جَاءَ فِي إِسْبَالِ الْإِزَارِ.

[2] – صحيح البخاري؛ بَاب حِفْظِ اللِّسَانِ.

که به آن اهمیتی قایل نیست [اما آن سخن به اندازه‌یی ارزشمند اســت که] الله متعال به وسیله‌ی آن وی را به مراتب عالی می‌رسـاند؛ و بنـده سخنی از خشم خدا را به زبان می‌آورد و به آن اهمیتی نمی‌دهـد [امـا آن سخن به قدری مخرب است] که گوینده‌اش را به قعر جهنم سقوط می‌دهد)

5- عزت نفس

﴿ وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩ ﴾ آل عمـــــران: ١٣٩

(و سستی نکنید و اندوهگین مشوید که شـما اگـر مـؤمن باشـید، برترید)

یکی دیگر از صفات پیروان راسـتین رسـول الله صـلی الله علیـه وسلم این است که ارزش واقعی و جایگاه در خور خود را در جهـان می‌دانند و همیشه این فرموده‌ی الله تبارک و تعالی را به یاد دارند که:

﴿ ۞ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ ﴾ الإسراء: ٧٠

(و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...)

بنابراین انسان من‌حیث اولاد آدم عزت ذاتی دارد، ولی در جریـان زنده‌گی احیاناً عوامل خارجی و محیطی است که این عـزت را از وی می‌گیرد و او را به موجودی پست و ذلیل تبدیل می‌کند:

﴿ أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤ ﴾ الفرقان: ٤٤

(آیا گمان می‌کنی بیشتر آنـان [سـخن حـق را] می‌شـنوند، یـا [در حقایق] می‌اندیشند؟ آنان جـز ماننـد چهارپایـان نیسـتند بلکـه آنـان گمراه‌ترند!)

انبیاء‡ از جمله پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم می‌آمدند تا مردم

فرورفته در لجنزار ماده‌گرایی را متوجه ارزش و جایگـاه اصـلی شـان کنند؛ رسول الله صـلی الله علیـه وسـلم در حـدیثی کـه بخـاری از ابوهریره رضی الله عنه را روایت می‌کند فرمودند:

«مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ...»[1]

(هیچ طفلی نیست مگر این که با ایمان فطری به دنیا می‌آیـد؛ ایـن پدر و مادراند که او را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌سازند)

بلی انسان با فطرت سالم به دنیا می‌آید و اگر به حال خود گذاشـته شود، ارزش واقعی خود را می‌داند و در مقابل خـدایان دروغـین بـه سجده نمی‌افتد و در برابر ارباب زَر و زُور سر تعظیم فرود نمـی‌آورد و به خاطر کسب مال و متاع دنیا زیر بار خفت و ذلت نمی‌رود؛ ولـی این پدر، مادر و محیط پیرامون انسان است که آهسـته آهسـته عـزت خدادای‌اش را از او می‌گرد.

ما در قرآن کریم می‌خوانیم که وظیفـه‌ی اصـلی و محـوری تمـام فرستاده‌گان خدا این بود که انسان‌ها را به عبادت خالصـانه‌ی الله جـل جلاله و اجتناب از پرستش غیر الله دعوت نمایند:

﴿ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ ﴾ النحل: ٣٦

(و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای بـرانگیختیم [تـا بگویـد] خدا را بپرستید و از طاغوت [=فریبگر] بپرهیزید...)

تنها الله جل جلاله را عبادت کنید، یعنی موحـد باشـید، توحیـد و

---

[1] – صحیح البخاري؛ بَاب إِذَا أَسْلَمَ الصَّبِيُّ فَمَاتَ هَلْ يُصَلَّى عَلَيْهِ.

یگانه‌گی الله جل جلاله پیام بسیار عالی دارد: هرچه غیر خدا است، مخلوق، ضعیف، محدود، وابسته و فناپذیر است. پس به موجودی که چنین ویژه‌گی‌ها دارد اتکا نداشته باشید؛ از مخلوقی با این خصوصیات هراسی به دل راه ندهید؛ خود را از او پست‌تر و او را از خود بالاتر نپندارید و...

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عده‌یی از انسان‌ها را با چنین پیامی قناعت داد، تربیت نمود و با خود همراه کرد و آنها را به بلندترین قله‌های عزت و سربلندی رساند. زمانی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به پیامبری مبعوث شد مردم مکه برای حل مشکلات خود به بتی ساخته شده از چوب و سنگ مراجعه می‌کردند؛ در برابرش به سجده می‌افتادند و عذر و زاری می‌کردند. وقتی از آنها سوال می‌شد آیا دلیلی به این کار خود دارید؟ می‌گفتند بلی، ما دیدیم که پدران ما چنین می‌کردند، ما هم بر نقش قدم‌های آنان روانیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمودند آخر شما از این بتها عزیزترید، خدا به شما قدرت ساختن این بت‌ها را داده است، ولی این بیچاره‌ها آگاه نیستند که شما از آنها چه می‌خواهید... در همین محیط افراد بی‌بضاعت در برابر افراد ثروتمند و سرشناس احساس خواری و ذلت می‌کردند و به تملق و چابلوسی آنان می‌پرداختند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به جای همه اینها توحید را قرار داد و به آنها گفت شما عزیزترین مخلوقات خدای بزرگ‌اید؛ جز الله جل جلاله در برابر هیچ کس کوچکی نکنید. پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را با همه عظمتی که داشت انسانی همانند دیگران معرفی کرد و به آنان دستور

داد که در احترامش زیاده‌روی نکنند و فرمود که یگانه فرق او با دیگران رسالتی است که مأمور به رساندن آن برای بشریت شده است:

﴿ قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ ﴾ الكهف: ١١٠

(بگو من هم مثل شما بشری هستم [ولی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است)

پیامبر صلی الله علیه وسلم با این پیام مردمی را تربیت کرد که جز در برابر خدا و به خاطر او، در مقابل هیچ زورمداری سر تعظیم و تسلیم فرود نمی‌آوردند و به هیچ قیمتی عزت خود را سودا نمی‌کردند؛ اما در برابر پرودگار یگانه خاضع و خاشع بودند و به خاطر خدا هرمشکلی را تحمل می‌کردند. یکی از شاگردان مکتب توحید ربعی بن عامر رضی الله عنه است که سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه او را به عنوان نماینده به قادسیه فرستاد تا با رستم سرلشکر ارتش کفر مذاکره نماید؛ ابن عامر رضی الله عنه با لباس کهنه و پاره، سلاحی کم قیمت و اسپی کوتاه وارد مجلسی می‌شود که با انواع زیورات آراسته و پیراسته است؛ او سوار اسپ تا قسمتی از فرش می‌رود، آنگاه فرود می‌آید و اسپ خود را بر یکی از ستون‌های خیمه‌ی رستم می‌بندد، سپس با سلاح و زره متوجه رستم می‌شود؛ نگهبانان رستم می‌گویند سلاح خود را بگذار، ربعی بن عامر رضی الله عنه می‌فرماید:

«إني لم آتاكم و إنما جئتكم حين دعوتموني فإن تركتموني هكذا و إلا رجعت»

(من از پیش خود نیامدم، وقتی آمدم که از من دعوت نمودید، اگر اجازه می‌دهید همین‌طور بروم، و الا باز می‌گردم)

رستم گفت اجازه دهید بیاید؛ ربعی بن عامر رضی الله عنه در حالی که از نیزه‌ی خود به عنوان عصا استفاده می‌کرد و نوک نیزه‌اش فرش را سوراخ می‌نمود نزدیک رستم رفت؛ گفتند انگیزه‌ی آمدن شما به این دیار چیست؟ ربعی بن عامر رضی الله عنه عبارتی را گفت که در طول چهارده قرن سرلوحه‌ی انسان‌های وارسته گردید:

«الله ابتعثنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله، و من ضيق الدنيا إلى سعتها، و من جور الأديان إلى عدل الاسلام»[1]

(خدا ما را برانگیخته است تا هر یک از بنده‌گانش را که خواست او رفته باشد از پرستش بنده‌گان نجات داده به پرستش الله رهنمون شویم، و از تنگنای دنیا رهانیده به فراخنای آن بکشانیم و از ستم ادیان منحرف خلاص کرده به عدالت اسلام رهنمایی کنیم)

چیزی که ربعی بن عامر را به این عظمت رساند، یگانه‌پرستی او بود و بس؛ خَدم و حَشم رستم او را فریفته‌ی خود نساخت و قدرتمندی او هراسی به دلش راه نداد، چون باور داشت که او به خاطر داشتن ایمان از رستم بلندمرتبه‌تر می‌باشد و قدرتی که در پشت سر او قرار دارد از سپاه و امکانات پیش‌پاافتاده‌ی رستم بسی عظیم‌تر است.

در جنگ احزاب رسول الله صلى الله عليه وسلم خواستند به عیینه بن حصن ثلث میوه‌های مدینه را داده او را از جنگ منصرف کنند، سعدبن عباده و سعدبن معاذ م گفتند:

---

[1] – البداية والنهاية؛ ج7 ص182.

«كنا نحن وهم على الشرك لا يطمعون منا في شيء من ذلك فكيف نفعله بعد أن أكرمنا الله عز وجل بالإسلام وأعزنا بك نعطيهم أموالنا ما لنا بهذا من حاجة ولا نعطيهم الا السيف»[1]

(در زمانی که ما و ایشان مشرک بودیم چنین طمعی از ما نداشتند، چگونه بعد از این که خداوند متعال ما را به وسیله‌ی اسلام اکرام کرد و به وجود تو عزت بخشید اموال خود را به آنان بدهیم؟ هیچ نیازی به این کار نداریم؛ جز شمشیر چیزی به آنها نخواهیم داد)

هر دو سعد قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه ظاهراً عزت شان خیلی بیشتر بود، چون یکی رییس قبیله‌ی اوس و دیگری رییس قبیله‌ی خزرج بود و ثروت شان نیز روی‌هم انباشته می‌شد چون نه صدقه می‌دادند و نه به جهاد مصرف می‌کردند. بعد از این که پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه آمدند، ریاست کل مدینه به ایشان محول شد و آن دو نفر از ریاست افتادند؛ ولی آنها عزتی را که از اسلام و وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم به دست آورده بودند با تمام دنیا سودا نمی‌کردند.

حاکم در مستدرک خود از طارق بن شهاب نقل کرده است که وقتی عمر رضی الله عنه عازم شام شد، ابوعبیده رضی الله عنه با ما بود آنها به مخاضه[2] آمدند و عمر رضی الله عنه از شتر خود فرود آمده موزه‌های خود را کشید و بر شانه‌اش گذاشت، سپس زمام شترش را

---

[1] – فتح الباري؛ ج37 ص500.

[2] – نام منطقه‌يي است در شام.

گرفته وارد مخاضه شد؛ ابوعبیده گفت: ای امیر مؤمنان دوست ندارم که اهل منطقه تو را به این حالت ملاقات کنند. عمر رضی الله عنه گفت:

«...إنا كنا أذل قوم فأعزنا الله بالإسلام فمهما نطلب العز بغير ما أعزنا الله به أذلنا الله»[1]

(ما ذلیل‌ترین مردم بودیم، خدا ما را توسط اسلام عزت بخشید؛ هرگاه عزت را به غیر آن چه خدا ما را به وسیله‌ی آن عزت داد جستجو کنیم خدای متعال ما را ذلیل خواهد کرد)

داستان این بزرگان نمونه‌های از ده‌ها و بلکه صدها و هزاران رویدادی است که در میان پیروان راستین محمد صلی الله علیه وسلم مشاهده می‌شود...

آیا رسیدن به چنین مقامی در زمانه‌ی ما کاری ناشدنی است؟ آیا نیروهای شیطانی مسلط بر جهان وسیله‌یی دارند تا از رسیدن انسان مسلمان به چنین عزتی جلوگیری کنند؟ آیا کشش مادیات در این عصر به حدی قوی است که انسان مسلمان نمی‌تواند در مقابل آن زانو نزند؟

شهید اسلام سید قطب(رح) در مقدمه‌ی تفسیر فی ظلال القرآن می‌گوید: «در سایه‌ی قرآن، مدت‌روزگاری آرمیده بودم و از آن اوج به جهالتی می‌نگریستم که در پهنه‌ی زمین موج می‌زد. می‌دیدم که ساکنان آن به چه چیزهای بی‌ارزش و ناچیزی عشق می‌ورزند و در

---

1 – المستدرك علي الصحيحين؛ ج1 ص130.

راه آن به کوشش می‌پردازند. می‌دیدم این جاهلان، شیفته و دلباخته‌ی معلوماتی هستند که به شناخت و اندیشه‌ی واهی و تلاش‌های پوچ کودکان می‌مانست...»[1]

پس ممکن است که در همین عصر با عزت زنده‌گی کرد. و راه رسیدن به چنین عزتی زنده‌گی در سایه‌ی قرآن است؛ ربعی بن عامر، سعدبن معاذ و سعدبن عباده صلی الله علیه وسلم هزار و چهارصدسال قبل، آن عزت را از زنده‌گی در سایه‌ی قرآن به دست آورده بودند، همان‌گونه که سید قطب شهید هفتاد سال پیش از زنده‌گی در سایه‌ی کتاب الهی به عزت رسید؛ و بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم هزاران انسان از زنده‌گی در سایه‌ی قرآن پاک عزت یافتند.

کسانی که ادعای پیروی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را دارند ولی یکی را به خاطر ثروتش و دیگری را به خاطر قدرتش تعظیم می‌کنند، از یکی به خاطر منصب و از دیگری به خاطر هیبتش می‌ترسند و در مقابل موجودی همانند خود که در انسانیت هیچ چیز از آنان بیشتر ندارد تواضع و فروتنی می‌نمایند، خوب بدانند که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم از آنان بیزار است. آن حضرت در حدیثی که امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است فرموده‌اند:

«...وَإِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ{ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ

---

[1] – ترجمەي فارسي في ظلال القرآن؛ ج1 ص17.

شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»[1]

(بدانید که در روز قیامت کسانی از امتم آورده می‌شوند، سپس به طرف چپ سوق داده می‌شوند، من می‌گویم: پروردگارا اینها یاران من‌اند، پاسخ داده می‌شود که نمی‌دانی چه کارهای را بعد از تو ایجاد کرده‌اند. آنگاه من سخن بنده‌ی صالح خدا [عیسیu] را می‌گویم: (و تا زمانی که در میان آنان بودم گواه‌شان بودم و چون مرا [از میان آنان به سوی خود] برگرفتی، خود مراقب و نگاهبان‌شان بودی و تو بر همه چیز گواهی)

بلی پیامبر بزرگوار اسلام در روز قیامت عده‌یی از امتیان خود را شفاعت نمی‌کنند و آنان اجازه ندارند به آن حضرت نزدیک شوند، چون یا خط‌مشی او را کنار نهاده‌اند و یا آن قسمت از تعالیم پیامبر صلی الله علیه وسلم را که مطابق میل شان باشد می‌گیرند و آن چه با تمایلات شان هم‌خوانی نداشته باشد ترک می‌کنند و به تأویل و توجیه می‌پردازند.

[1] – صحیح البخاري؛ باب و کنت علیهم شهیداً...

طوری که قبلاً تذکر رفت بزرگ‌ترین تعلیم پیامبر صلی الله علیه وسلم توحید بود که رمز عزت و افتخار ما است. ما اگر با اسلام عزتمند نشدیم و احساس سربلندی و افتخار نکردیم، معلوم است که توحید را به درستی فرا نگرفته‌ایم و اگر در توحید ما اشکال باشد، پیامبر صلی الله علیه وسلم از ما راضی نخواهد بود و خدای متعال ما را نخواهد بخشید.

6- صبر و شکیبایی

صبر یعنی: «شکیبیدن. شکیبایی. شکیبایی کردن. پاییدن. نقیض جزع...»[1]

صبر، بردباری و شکیبایی یکی از صفات برجسته‌ی انسان عاقل است؛ انسان می‌تواند با شکیبایی بزرگ‌ترین مشکلات و سنگین‌ترین مصیبت‌ها را پشت سر گذارد؛ همان گونه که با عجله و شتاب ممکن است بهترین فرصت‌ها را از دست بدهد.

ابن حجر تعریف ذیل را برای صبر برگزیده است:

«أنه حبس النفس عن المكروه وعقد اللسان عن الشكوى والمكابدة في تحمله»[2]

(صبر عبارت است از بازداشتن نفس از کارهای ناپسند، بندکردن زبان از شکوه و تحمل کردن رنج‌ها و مشقت‌های وارده)

امام ابن قیم رحمه الله در نامه‌ی که به یکی از دوستانش فرستاده است، مواردی را که صبر در آن مصداق پیدا می‌کند چنین بیان کرده است: «امامت و پیشوایی دینی از طریق صبر و یقین به دست می‌آید، عده‌یی گفته‌اند این چیز به وسیله‌ی صبر از رسیدن به مال دنیا حاصل می‌شود، و گفته شده است از طریق صبر در مقابل بلاها و مصیبت‌ها کسب

[1] – لغت نامه‌ي دهخدا.

[2] – فتح الباري؛ ج11 ص367.

می‌شود و برخی گفته‌اند به وسیله‌ی صبر و خوداری از چیزهای که الله متعال از آن نهی کرده است حاصل می‌گردد. سخن صحیح این است که صبر در همه‌ی این موارد مطلوب شریعت است»[1]

یعنی صبر در سه مورد مصداق پیدا می‌کند:

الف. صبر در برابر شهوت دنياطلبي

یکی از عوامل انحراف انسان دنیاطلبی مفرط است؛ مال و متاع دنیا به خاطر انسان و در خدمت وی آفریده شده است و انسان می‌تواند برای رفاه و آسایش خود از نعمت‌های دنیا استفاده کند. خالق هستی به خاطر امتحان و آزمایش انسان از یک طرف در مال دنیا حلاوت و لذتی قرار داده که آدمی را به سوی خود می‌کشاند و از سویی به خاطر استفاده‌ی سالم از مال دنیا قوانینی را وضع نموده است تا انسان در استفاده از مادیات به حدّی غرق نشود که خود را نیز فراموش کند. بنابراین بنده‌ی مؤمن از طرف نفس و شیطان تحت فشار قرار می‌گیرد تا مقررات تعیین شده از جانب خدا در نحوه‌ی استفاده از مال دنیا را زیر پا کند؛ بناءً حفظ تعادل در برابر این فشار و استقامت در مسیر تعیین شده از طرف الله متعال، یکی از میدان‌های تبارز صبر است.

ب. صبر در مقابل مصیبت‌ها

انسان مسلمان مکلف است تا زنده‌گی خود را طبق قانون و شریعت الهی عیار کند و سنت پروردگار متعال این است که وقتی

---

[1] – رسالة ابن القيم الي احد اخوانه؛ ج1 ص15.

کسانی ادعای پیروی از دین را داشته باشند، حتماً مورد ابتلا و آزمایش قرار می‌گیرند تا مؤمنان صادق از مدعیان کاذب متمایز گردند؛ الله متعال صبر و پایداری بر اصول و مبادی دین را به عنوان معیار جداسازی مؤمن صادق از مدعی کاذب تعیین کرده است. یعنی هرگاه در مسیر زنده‌گی فردی که مدعی دیندار است مشکلی ایجاد شد، در صورتی که عملاً با مشکل دست و پنجه نرم کند و از مبادی خود صرف‌نظر ننماید، ثابت می‌شود که در ادعای خود صادق است و الا کسی می‌باشد که هدفش از تظاهر به دیندار بودن حصول امتیازی مادی و یا منصبی دنیوی است.

﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٢﴾ آل عمران: ١٤٢

(آیا پنداشته‌اید وارد بهشت می‌شوید، در حالی که هنوز الله جل جلاله کسانی از شما را که در راه او جهاد کرده‌اند وشکیبایان را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است؟!)

مؤمن واقعی وقتی با مصیبتی روبه‌رو گردد، قالب تهی نمی‌کند، نسبت به الله جل جلاله بدگمان نمی‌شود و از حرکت و مبارزه باز نمی‌ایستد؛ ولی مدعی غیر صادق، خیلی زود متردد می‌شود، تلاش و مبارزه را ترک می‌کند و حتا از کارهای خوب گذشته‌ی خود اظهار ندامت و پشیمانی می‌نماید.

ج. صبر در برابر نواهي الله جل جلاله

خداوند تبارک و تعالی بنده‌گان خود را از انجام بعضی کارها نهی

کرده است که در مواردی اجتناب از نواهی الله جل جلاله بسیار دشوار و مخالف میل و طبع انسان است؛ در این موارد بنده‌ی مسلمان مکلف است تا در برابر فشار تمایلات نفسانی صبر و پایداری کرده از نواهی الله متعال اجتناب کند.

اعتقاد ما مسلمانان این است که همه‌ی صفات مثبت انسانی به کامل‌ترین وجه آن در وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شده بود، و آن حضرت مأمور بودند تا اولاً دین و شریعت الهی را به صورت کامل به مردم ابلاغ کنند:

﴿ ۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ﴾ المائدة: ٦٧

(ای پیامبر! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن)

ثانیاً مکلف بودند تا به خاطر حفظ شریعت الهی و دفاع از آن در برابر مشکلات گوناگون هم خود صبر کنند و هم افرادی را تربیت نمایند که توان مقابله و ایستاده‌گی در برابر هرگونه توطئه را داشته باشند. بناءً رسول معظم اسلام صلی الله علیه وسلم با تمام توان سعی نمود تا در مدت عمر بابرکت پیامبری‌اش این دو مسؤولیت را به درستی به‌سر رساند. خباب بن ارت رضی الله عنه می‌گوید: در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی پوستین خود در سایه‌ی کعبه تکیه زده بود، نزدش آمده از حالت نامناسبی که در مکه داشتیم شکایت نمودیم و گفتیم آیا برای ما طلب نصرت نمی‌کنید؟ آیا دعا نمی‌کنید که الله جل جلاله ما را از این حالت رقت‌بار نجات دهد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ

فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوْ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ»[1]

(در امت‌های گذشته، انسان مؤمن به خاطر دینش گرفتار می‌شد و برایش گودالی در زمین حفر می‌کردند، سپس او را در آن داخل می‌نمودند، آنگاه اره‌یی می‌آوردند و بر سرش گذاشته او را از وسط دو نصف می‌کردند و گوشت و استخوانش را با شانه‌های آهنی می‌کندند؛ تمام این آزار و اذیت‌ها او را از تمسک به دینش باز نمی‌داشت. قسم به الله جل جلاله که روزی این دین غالب و مسلط می‌گردد به گونه‌یی که یک سوار از صنعا عازم حضرموت می‌شود و از کسی جز الله جل جلاله نمی‌ترسد و اگر گوسفند داشته باشد- از گرگ هم می‌ترسد که مبادا گوسفندانش را بدرد، ولی شما عجله می‌کنید)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به یاران خود آموخته بود که لازم نیست ما نتیجه‌ی همه زحمات خود را در این جهان ببینیم و از مزایای آن مستفید شویم، بلکه ما بر اساس مسؤولیتی که به دوش ما نهاده شده است عمل می‌کنیم و مأموریم که درست و مطابق به دستور کار کنیم؛ و این که نتیجه دیر به دست می‌آید یا زود و یا اصلاً نتیجه به دست می‌آید یا خیر، مسؤولیت ما نیست.

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب عَلَامَاتِ النُّبُوَّةِ فِي الْإِسْلَامِ.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحاب بزرگوارش فهمانده بود که اگر عمل‌کرد شما درست و مطابق برنامه‌ی الله جل جلاله باشد نتیجه می‌دهد به شرط این که عجله نکنید و خود انتظار به دست آوردن نتیجه را نداشته باشید.

«الْأَنَاةُ مِنْ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنْ الشَّيْطَانِ»[1]

(تأنی و آرامش از الله جل جلاله و عجله کار شیطان است)

در واقع شتاب در به‌دست آوردن نتیجه‌ی کار دین در دنیا بیانگر ضعف اخلاص است؛ چون باید هدف مؤمن از کار دینی حصول رضای خدا باشد نه چیز دیگر و اگر کسی در حاصل کردن نتیجه و ثمره‌ی کار و تلاش دینی خود شتاب نماید و یا اگر کارش به زودی نتیجه نداد خسته و درمانده شود و از فعالیت باز ماند، معلوم است که هدف او کسب رضای الله جل جلاله نه، بلکه به دست آوردن منفعت دنیایی بوده است و در این صورت فرد پیرو پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست، بلکه آن حضرت چنین کسی را از اولین کسانی گفته‌اند که با اهانت وارد دوزخ می‌گردد.

«إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا قَالَ فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا قَالَ قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ. قَالَ كَذَبْتَ وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لأَنْ يُقَالَ جَرِيءٌ. فَقَدْ قِيلَ. ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ...»[2]

---

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي التَّأَنِّي وَالْعَجَلَةِ.

[2] – صحیح مسلم؛ بَاب مَنْ قَاتَلَ لِلرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ اسْتَحَقَّ النَّارَ.

(اولین کسانی که روز قیامت در مورد شان فیصله صورت می‌گیرد، شخصی است که شهید شده است؛ آورده می‌شود و خداوند نعمت‌های را که به او عطا فرموده یادآوری می‌کند، او هم می‌پذیرد، سپس الله تعالی می‌فرماید در برابر این نعمت‌ها چه کاری انجام داده‌ای؟ می‌گوید خدایا تا مرز شهادت در راه تو مبارزه نمودم. خدای تعالی می‌فرماید دروغ گفتی، تو جنگیده‌ای تا [مردم] بگویند این شخص دلاور است. و [در موردت] چنین گفته شد. سپس فرمان داده می‌شود تا بر رویش کشان‌کشان به دوزخ انداخته شود)

ابراهیم بن ادهم می‌گفت:

«من طلب العلم لله، كان الخمول أحب إليه من التطاول»[1]

(کسی که علم را به خاطر خدا طلب کند، ناشناخته‌ماندن برایش از گردن‌گشی دوست‌داشتنی‌تر خواهد بود)

ضرورت به صبر در مسیر دعوت

وقتی صبر و پایداری به مفهومی که گفته شد یکی از بزرگ‌ترین مشخصه‌های هر مؤمن به حساب آید، به صورت خاص یکی از ضروری‌ترین ویژه‌گی‌های دعوتگر خواهد بود، چون دعوتگر در زنده‌گی دعوتی خود بیش از دیگران با مشکلات و مصیبت‌ها مواجه می‌شود و اگر از این ویژه‌گی برخوردار نباشد، یا نمی‌تواند در مسیر دعوت قدم گذارد و یا در وسط راه وقتی با مشکلی مواجه شد نمی‌تواند به راه خود ادامه دهد.

---

[1] – سیر اعلام النبلاء؛ ج1 ص645.

دعوت به سوی دین و فراخواندن مردم به پایبندی به شریعت و قانون الله جل جلاله بزرگ‌ترین عبادت و برترین رسالتی است که پیامبران الهی به خاطر آن برگزیده شده‌اند. دعوت‌کننده به اجرای دین، دقیقاً کار انبیاء‡ را انجام می‌دهد. الله تبارک و تعالی فراخوانی را بهترین کار این جهان معرفی کرده است:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٣٣﴾ فصلت: ۳۳

(و کیست خوش گفتارتر از کسی که به سوی الله فراخواند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از تسلیم شده‌گان [در برابر فرمان‌ها و احکام خدا] هستم؟)

تاریخ بیست و سه‌ساله‌ی دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و بعد از آن تاریخ هزار و چهارصدساله‌ی دعوت اسلامی نشان می‌دهد که هر وقت کسی قد علم کرده و مردم را به سوی دین حنیف و اسلام واقعی فراخوانده با مشکلات زیادی روبه‌رو شده است و تجربه ثابت نموده که فقط افراد صبور توانسته‌اند اسلام را حفظ کنند و به شکل درست آن را به نسل‌های بعد از خود منتقل نمایند.

بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت ابوبکر رضی الله عنه همانند کوهی استوار در مقابل کسانی که از دین برگشتند و کسانی که از پرداخت زکات ابا ورزیدند مقاومت کرد.

بعد از قرن اول امام ابوحنیفه‌رح با جدیتی ستودنی در مقابل پیشنهادات خلفای عباسی ایستاده‌گی نمود و بارها به زندان رفت ولی مبادی و اصول دین را سودا نکرد.

همچنین امام احمد بن حنبل/ در مقابل فتنه‌ی اعتزال ایستاد و هر چه شکنجه شد و تبعید گردید از موقف خود کوتاه نیامد تا بالآخره بساط اعتزال را برچید.

امام شاطبی در زمان خود برای حفظ اصالت دین و مبارزه با بدعت‌ها و خرافاتی که در جوامع اسلامی بی‌داد می‌کرد ایستاد و انواع آزار و اذیت‌های که از طرف اهل بدعت و خرافات متوجه او بود به جان خرید ولی از حقی که به آن رسیده بود عدول ننمود.

بیداری اسلامی که امروزه و در شرایط نابسامان عصر حاضر مایه‌ی امیدواری مردم شده است، محصول صبر و مقاومت بزرگ‌مردانی است که در مقابل شکنجه‌های بزرگ جسمی و روحی پایداری و استقامت نموده، انواع اتهامات را به جان خریدند، از رسیدن به مال و متاع دنیا محروم شدند، مواقف بزرگ رسمی خود را از دست دادند، به زندان رفتند، شکنجه شدند، شهید گردیدند، ولی اصول و مبادی دین خود را قربانی نکردند.

بناءً کسی که ادعای دعوتگری دارد باید از روز اول با خود فیصله کند که حداقل در موارد آتی از خود صبر و بردباری نشان می‌دهد:

اول. صبر در راه فهم درست دین:

دعوتگر باید مطمئن باشد که آن چه مردم را به آن فرا می‌خواند و به عنوان دین به خورد مردم می‌دهد، واقعاً همان چیزی است که الله جل جلاله آن را دین گفته است، تا نشود که از روی بی‌خبری مردم را به شرک و بدعتی تشویق نموده باشد. طبعاً شناخت دین به صورت درست نیاز به زحمت‌کشی، تلاش مستمر، مطالعه و نشستن در

مجالس علما دارد... و کسی می‌تواند این همه زحمت را قبول کند که از صبر بالایی برخوردار است.

دوم. صبر در برابر اتهامات و سرزنش‌هاي مخالفان:

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که دعوتگر با آن روبه‌رو می‌شود، اتهاماتی است که عده‌یی از روی غرض و برخی هم به علت ناآگاهی متوجه او می‌سازند و اگر دعوتگر از شخصیتی قوی برخوردار نباشد، نمی‌تواند در مقابل اتهامات و سرزنش‌ها پایداری کرده، با حکمت با آن مقابله نماید؛ دعوتگر کم‌حوصله یا شدیداً عکس‌العمل نشان می‌دهد و مشکل را بزرگ‌تر می‌کند و یا از مبارزه دست کشیده مشکلات را به حال خود رها می‌کند؛ بناءً لازم است تا دعوتگر در برابر اتهامات و سرزنش‌های که از ناحیه‌ی مغرضان و جاهلان متوجه او می‌شود، از صبر و بردباری کار بگیرد.

سوم. صبر در برابر آزار و اذیت همسنگران:

انسان‌ها از نظر ایمان، اخلاق و رفتار دارای ظرفیت واحدی نیستند؛ بناءً هر دعوتگر با مجموعه‌یی از افراد همکاری دارد که هر یک در اخلاص، اخلاق و سلوک ظرفیتی بالاتر و یا پایین‌تر و محدودتر از او دارند؛ در چنین اوضاع و احوالی شیطان بسیار تلاش می‌کند تا هر یک از منسوبین دعوت را نسبت به افراد بالاتر از خود حسود و نسبت به اشخاص پایین‌تر جسور سازد. صبر در مقابل این تلاش شیطان بیشترین نیروی ایمانی را می‌طلبد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این رابطه می‌فرمایند:

«الْمُسْلِمُ إِذَا كَانَ مُخَالِطًا النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ خَيْرٌ مِنْ الْمُسْلِمِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَاهُمْ»[1]

(مسلمانی که با مردم معاشرت دارد و بر آزاری که از طرف آنان می‌بیند صبر می‌کند، بهتر از مسلمانی است که با مردم نیست و بر اذیت آنان نیز صبر نمی‌کند)

دعوتگر احیاناً مجبور می‌شود با کسانی معاشرت نماید که به علت عدم تربیه‌ی صحیح با وی بی‌احترامی کنند، نسبت به نعمت‌های که خدا به او داده است حسادت ورزند، او را متهم کنند و... در تمام این موارد مقتدای دعوتگر رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد که با سعه‌ی صدر و شکیبایی در مقابل اذیت‌های صبر می‌نمود.

قرآن کریم، احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم و سیرت آن حضرت به موارد زیادی اشاره دارد که در آن مثال‌های از آزار و اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم از جانب صحابه به چشم می‌خورد؛ احیاناً در مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم سر و صدا راه انداخته می‌شد، کسی از راه می‌رسید و از پشت خانه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به نام صدا می‌زد، -ای محمد بیرون شو که برایت کار دارم- گاهی چند نفر به خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم داخل شده ساعت‌ها می‌نشستند و مانع کار و برنامه‌ی زنده‌گی‌اش می‌شدند و حیای آن حضرت اجازه نمی‌داد آنان را متوجه سازد؛ باری یک اعرابی آمد و کناره‌ی ردای پیامبر صلی الله علیه وسلم را گرفته به طرف

---

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي صِفَةِ أَوَانِي الْحَوْضِ.

خود کشید و گفت امر کن که برایم از بیت المال چیزی بدهند، پیـامبر تبسم کرده فرمودند: چیزی برایش بدهید[1]... این در حـالی اسـت کـه اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم به شهادت خـود آن حضـرت و تاریخ بشریت بهترین نسل انسانی بودند.

«خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»[2]

(بهترین امت من، هم‌دوره‌های من‌اند، سپس کسـانی کـه بعـد از ایشان می‌آیند، بعداً کسانی که به تعقیب آنان می‌آیند)

کوتاهی‌های که از جانب صحابه نسبت به رسول اکرم صـلی الله علیه وسلم صورت می‌گرفت احیاناً از برخـی نـو مسـلمانانی صـادر می‌شد که هنوز آداب اسلامی را به درستی فرا نگرفته بودنـد و گـاهی هم از طرف منافقانی صورت می‌گرفت که خود را در داخـل صـفوف مسلمانان جا زده بودند و هدف شان از تظاهر بـه اسـلام رسـیدن بـه اغراض دنیوی بود. بنابراین هیچ دعوتگری نباید انتظار داشته باشد کـه جماعت او از جماعت رسول معظم اسلام پاک‌تر و بهتـر بـوده، هـیچ شخص مغرض و یا ناآگاهی در داخل آن جای نگرفته باشـد. در ایـن حالت یگانه راهی که در مقابل دعوتگر باقی می‌مانـد و او را در طـی طریق دعوت کمک می‌کند صبر و حوصله‌مندی است.

البته باید این نکته را به یاد داشته باشیم که صبر به معنای بی‌غیرتی و بی‌تفاوتی در مقابل تجاوزات و ناهنجاری‌ها نیست؛ بلکـه صـبر بـه

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب الْبُرُودِ وَالْحِبَرَةِ وَالشَّمْلَةِ.

[2] – صحيح البخاري؛ بَاب فَضَائِلِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

معنای این است که از تأنی و تأمل و حوصله‌مندی کار گرفته شود تا بهترین راه مبارزه با جور و ستم پیدا گردد و حکیمانه‌ترین اسباب جلوگیری از ناهنجاری‌ها فراهم آید و یا صبر عبارت است از تلاش مستمر، حکیمانه و خسته‌گی ناپذیر جهت پیدا کردن مناسب‌ترین راه برچیدن بساط ظلم و نابسامانی‌ها.

7- فراست

«لاَ يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ»[1]

(بنده‌ی مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود)

مشکلاتی که انسان در زنده‌گی دنیوی بـا آن روبـه‌رو می‌شـود دو گونه است:

- مشکلاتی که علائم آن آشکار است.
- مشکلاتی که نشانه‌های آن پوشیده است و یگانه راه شـناخت آن فراست ایمانی و تجربه‌ی طویل المدت است که مخلصـانه انجـام شده باشد.

ایمان نیروی است که اگر در قلب بنده‌یی از بنده‌گان خدا اسـتقرار یابد، آثار آن در گفتار، کـردار، احـوال، تفکـر و اندیشـه‌ی او ظـاهر می‌شود. الله متعال نیازی به دین‌داری ما ندارد، این مـاییم کـه محتـاج کمک و معاونت همیشه‌گی خدا می‌باشـیم. در حـدیث قدسـی آمـده است:

«يَا عِبَادِى لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَتْقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا زَادَ ذَلِكَ فِى مُلْكِى شَيْئًا يَا عِبَادِى لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ.

وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا»[1]

(ای بنده‌گان من! اگر اول و آخر و انس و جن شما [قلوبی مانند] قلب پرهیزگارترین شما داشته باشند این حالت به ملک من چیزی نمی‌افزاید؛ ای بنده‌گان من اگر اول و آخر و انس و جن شما [قلوبی مانند] قلب فاجرترین شما داشته باشند از ملک من چیزی نمی‌کاهد)

خداوند متعال برای انسان اسباب و وسایلی را فراهم نموده تا بتواند به وسیله‌ی آن خود را در مقابل خطراتی که هستی او را تهدید می‌کند وقایه نماید؛ این اسباب از خلقت مکان مناسب برای رشد او در رحم مادر آغاز گردیده و تا ایجاد شیر در پستان مادر و اعطای حواس پنج‌گانه تا به وسیله آن برای خود غذا، پوشاک و مسکن تهیه کند و هزاران سبب دیگری که بدون آن امکان زنده‌ماندن و رشد جسمی انسان در روی زمین لحظه‌یی میسر نیست.

اسباب و وسایل ظاهری را که ما می‌بینیم و یا علم برای ما کشف می‌کند، بیشتر برای حفاظت جسم انسان از گزند حوادث کاربرد دارد، در حالی که انسان موجودی است متشکل از جسم و روح و در این دنیا خطراتی وجود دارد که بیش از جسم، روح انسان را تهدید می‌کند؛ قوی‌ترین وسیله‌ی حفاظت روح، ایمان به الله متعال است؛ یکی از آثار ارزنده‌ی ایمان فراستی است که بنده‌ی مؤمن از آن برخوردار می‌گردد و در روشنی آن راه را از چاه، خوب را از بد، حقیقت را از تزویر، حق را از باطل و... می‌شناسد.

---

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب تَحْرِيمِ الظُّلْمِ.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:
«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»[1]
(از فراست مؤمن برحذر باشید، چون او با نور خدا می‌بیند)
در معجم الوسیط فراست چنین تعریف شده است:
«(الفراسة) المهارة في تعرف بواطن الأمور من ظواهرها»[2]
(فراست یعنی مهارت در شناخت باطن کارها از روی آثار ظاهری آن)
امام ابن جوزی در غریب الحدیث می‌گوید:
«قوله اتَّقُوا فَرَاسَةَ المؤمِنِ أي نَظَره في البَوَاطِنِ»[3]
این فرموده‌ی وی [پیامبر صلی الله علیه وسلم] که از فراست مؤمن بترسید، یعنی متوجه باشید که او باطن کارها [برنامه‌ها و سخنان شما را] حدس می‌زند.
امام رازی در تفسیر خود به حادثه‌یی اشاره می‌کند که به صورت واضح‌تر مبین مفهوم فراست است «انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که در راه می‌رفتم چشمم را به سوی زنی بالا نمودم سپس به مجلس عثمان رضی الله عنه داخل شدم عثمان رضی الله عنه گفت: چه خبر است! یکی از شما را می‌بینم که داخل می‌شود و آثار زنا در او نمایان است؟ من گفتم: آیا بعد از پیامبر صلی الله علیه

---

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب وَمِنْ سُورَةِ الْحِجْرِ.
[2] – المعجم الوسيط؛ ج2 ص681.
[3] – غريب الحديث؛ ج2 ص184.

وسلم وحی نازل شده است؟ عثمان رضی الله عنه گفت نه، فراست صادقانه است»[1]

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم همان‌گونه که ساده زیستن را از هم‌صحبتی با پیامبر صلی الله علیه وسلم آموخته بودند، به همان پیمانه زیرکی و فراست را نیز فرا گرفته بودند؛ صحابه روش‌های فریب و نیرنگ را می‌دانستند به همین خاطر از فروافتادن در دام فریبکاران در امان بودند ولی هرگز خود از آن استفاده نمی‌کردند.

امام ابن قیم(رح) ضمن تبیین مسأله‌ی مشروعیت و عدم مشروعیت حیله می‌گوید: «بهترین انسان کسی است که نه فریبکاری می‌کند و نه فریب دیگران بر او کارگر می‌افتد؛ او کسی است که در مسایل خیر و شر چه آشکار باشد و چه پوشیده مهارت دارد و راه دست یافتن به اهداف پسندیده و مورد قبول خدا و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با حیله‌های مختلف می‌داند، همچنین می‌داند که روش‌های ظاهری و نهانی رسیدن به شر کدام است، ولی هم خود از آن اجتناب می‌کند و هم دیگران را از واقع شدن در آن باز می‌دارد؛ چنین بود حال سرداران صحابه صلی الله علیه وسلم. دل‌های شان از همه پاک‌تر و علم شان به راه‌های شر و گونه‌های فریبکاری از همه زیادتر بود ولی به خاطر ترس از الله هرگز مرتکب خُدعه و نیرنگ نمی‌شدند و اجازه نمی‌دانند چیزی از آن وارد دین الهی گردد چنان چه عمر رضی الله عنه می‌گفت:

1- التفسیر الکبیر؛ ج21-22 ص88.

«لَسْتُ بِخِبٍّ وَلَا يَخْدَعُنِي الْخِبُّ»[1]
(فریبکار نیستم و در دام فریبکار واقع نمی‌شوم)

امام ابن تیمیه(رح) می‌گفت: «ایمان و جهاد صحابه از مسلمانان بعدی بزرگ‌تر بود، چون شناخت آنان از خیر و شر به پخته‌گی رسیده بود، آنها خیر را به تمام معنا دوست داشتند و از شر متنفر بودند، چون خوبی‌های اسلام، ایمان و عمل صالح و زشتی‌های کفر و گناه را می‌دانستند... کمال واقعی این است که انسان خیر و شر هر دو را بشناسد، کسی که شر را نمی‌شناسد نه انسانی در خور ستایش که فردی ناقص الشخصیت است»[2]

بر می‌گردیم به مفهوم حدیثی که در آغاز سخن به آن اشاره شد؛ حدیث فوق چند پیام دارد:

الف) رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرکی را از مستلزمات ایمان معرفی می‌کنند، یعنی مادام که شما مؤمن هستید به ساده‌گی فریب نمی‌خورید، ایمان چشم و گوش تان را باز می‌کند؛ ولی اگر کلمه‌ی طیبه ورد زبان تان بود و نماز خواندید و روزه گرفتید، اما تزویز مکاران دو بار بر شما اثر گذاشت، بدانید که اشکالاتی در ایمان شما وجود دارد، چون مؤمن از یک سوراخ دو مرتبه گزیده نمی‌شود...

ب) کسانی که با پیرو واقعی محمد صلی الله علیه وسلم سر و کار دارند اندیشه‌ی فریب دادن او را از سر بیرون کنند، چون او در

---

1 – اعلام الموقعین؛ ج2 ص186.
2 – الفتاوي الكبري؛ ج5 ص249.

روشنی نور خدا می‌بیند؛ پیش روی بنده‌ی مؤمن تاریک نیست تا بشود او را به چاه انداخت و یا به جهتی غیر مطلوب سوقش داد؛ مؤمن واقعی در هر جا و با هر کس حساب خود را نموده وارد معامله می‌شود، او از لهجه‌ی کسانی که با او سخن می‌زنند، قلب شان را می‌خواند و از ظاهر سیما به نوایایی پنهان شان راه می‌یابد و بر اساس آن چه می‌داند تصمیم می‌گیرد نه طبق سخنان مکارانه‌ی دیگران و...

ج) مهم‌ترین پیام حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم این است که مؤمن واقعی در این دنیا برای خود زنده‌گی می‌کند نه برای دیگران؛ به این مفهوم که وقتی متوجه فریبکاری دیگران شد، معامله بالمثل نمی‌کند و برای انتقام‌گرفتن آستین بالا نمی‌زند، بلکه تدبیری می‌سنجد تا دین و دنیای او از اثر نیرنگ طرف مقابل آسیبی نبیند.

حقیقت این است که مؤمن واقعی و کسی که به خدا و روز آخرت باور قطعی دارد، خود را انسانی مسؤول و رسالت‌مند می‌داند؛ تمام هم و غم وی ادای رسالتی است که از طرف خدا به عهده‌ی او نهاده شده است؛ سر و کار وی با دنیا در مواردی است که مأموریتش تقاضا می‌کند و بس؛ از هر پدیده‌ی دنیایی تا زمانی استفاده می‌کند که رسالتش را برآورده سازد سپس با آن خداحافظی کرده به راه ترسیم شده‌ی خود ادامه می‌دهد. در قضیه‌ی مورد نظر وقتی بنده‌ی مسلمان مطمئن شد که خُدعه و نیرنگ دیگری بر او کارساز نمی‌افتد تعقیبش نمی‌کند. الله متعال وقتی در آخر سوره‌ی فرقان صفات بنده‌گان برگزیده‌ی خود را بر می‌شمارد با عبارتی زیبا از این مسأله چنین تعبیر می‌کند:

﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمًا﴾ الفرقان: ٦٣

(و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند)

پیرو پیامبر صلی الله علیه وسلم حیف می‌داند که وقت و استعداد خود را صرف انتقام‌جویی و برنامه‌ریزی برای رسوا کردن بنده‌گان خدا کند؛ او می‌داند که مسؤولیت مؤمن در قبال دیگران نصیحت و خیرخواهی است و اگر ممکن نبود سکوت و بی‌طرفی. مگر نه چنین است که ما، انسان‌های جاهل را بیمار و خود را در برابر آنها مسؤول می‌دانیم؟

عایشهل در باره‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گوید:

«وَاللَّهِ مَا انْتَقَمَ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ قَطُّ ، حَتَّى تُنْتَهَكَ حُرُمَاتُ اللَّهِ ، فَيَنْتَقِمُ لِلَّهِ»[1]

(قسم به الله هیچ وقت به خاطر کوتاهی که از جانب دیگران متوجه شخصیتش می‌شد انتقام نگرفت، مگر زمانی که از حدود الله تجاوز می‌شد آن وقت به خاطر خدا انتقام می‌گرفت)

فراست نیروی است که انسان در زنده‌گی پر مخاطره‌ی خود هر لحظه به آن نیاز پیدا می‌کند؛ چه اسباب ظاهری و مهارت‌های اکتسابی نمی‌تواند انسان را از خطرهای روحی و معنوی محافظت کند؛ به همین سبب الله جل جلاله پیامبرش را دستور داد تا از دشمنان نامریی به او پناه برد.

---

1 – صحیح البخاري؛ بَاب إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَالِانْتِقَامِ لِحُرُمَاتِ اللَّهِ.

الله متعال برای فرا گرفتن هر فن مورد نیاز انسان اسباب، وسایل و روش‌های ثابتی را تعیین نموده که دستیابی و مهارت در هیچ حرفه‌یی جز از طریق وسایل و روش‌های تعیین شده از جانب خدا ممکن نیست؛ حداکثر کاری که انسان انجام می‌دهد کشف اسباب و روش‌ها است نه ایجاد آن.

﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗاۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلًا﴾ فاطر: ۴۳

(و هرگز برای سنت‌خدا تغییر و دگرگونی نخواهی یافت)

اما فراست از قبیل علوم تجربی نیست که بشود با اتکا به استعداد ذاتی و یا با استفاده از وسایل موجود در جهان آن را به دست آورد؛ بلکه فراست محصول رابطه با خدا است و تنها وسیله‌ی ایجاد و رشد فراست در وجود بنده عبادت خالصانه و حفظ حدود خداوند است. امام ابن قیم ضمن بحث در مورد نگاه به نامحرمان می‌گوید: «ششمین امتیازی که باز داشتن نگاه از زن بیگانه دارد این است که به انسان فراست صادقانه پیدا می‌شود و مؤمن به وسیله‌ی آن میان حق و باطل و صدق و کذب فرق می‌گذارد. شاه ابن شجاع کرمانی می‌گفت: (کسی که ظاهر خود را به متابعت سنت و باطنش را به مراقبت الله آراسته کند و چشم خود را از نگاه به نامحرم و نفسش را از پیروی شهوات باز دارد و از مال حلال تغذیه کند، فراستش به خطا نرود) سپس می‌نویسد: ابن شجاع از کسانی بود که فراستش هیچ گاه به خطا نمی‌رفت»[1]

---

[1] – الداء والدواء؛ **241**.

اما این که امروزه مردم کسانی را که می‌توانند با مکر و فریب و از راه مشروع و نامشروع زنده‌گی مادی خود را سروسامان دهند، زیرک و هوشیار می‌گویند چیزی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را از علامات خرابی جامعه‌ی انسانی قلمداد نموده‌اند:

«...وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ. وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ...»[1]

(در وصف شخص گفته می‌شود، چقدر عاقل است، چقدر زیرک و هوشیار و چالاک است، ولی در قلبش به اندازه‌ی یک دانه اسپند ایمان پیدا نمی‌شود)

به هر صورت اگر ما پیرو واقعی پیامبر صلی الله علیه وسلم باشیم باید فراست داشته باشیم و اگر فراست داشته باشیم به ساده‌گی فریب دیگران را نمی‌خوریم و همچو بازیچه‌یی در دست دشمنان قرار نمی‌گیریم.

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب رَفْعِ الْأَمَانَةِ.

8- شجاعت

صفت دیگری که اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از آن حضرت به ارث برده بودند و لازم است تا همه‌ی پیروان آن حضرت به آن متصف باشند، شجاعت است. هرچند نمی‌توان فطری بودن این ویژه‌گی را نادیده گرفت، اما تأثیر عقاید و باورها و محیط زنده‌گی، از خانواده گرفته تا مکتب و مدرسه و کوچه و بازار، در بارور کردن شجاعت نقش اساسی دارد. مسلماً در این میان نقش عقاید از همه برجسته‌تر است.

ابن منظور می‌گوید: «شجاعت حد اوسط میان بزدلی و بی‌پروایی است، انسان مأمور است تا از تمام صفات ناشایسته اجتناب کند، به این صورت که خود را از آن پاک و دور نگه‌دارد، هر گاه انسان خود را از ترسویی دور کند به بی‌پروایی نزدیک می‌شود، وقتی از بی‌فکری دور شود به ترسویی نزدیک می‌گردد، بناءً دورترین منطقه از هر دو طرف [بزدلی و بی‌پروایی] حد وسط [شجاعت] است... هرگاه انسان در میان دو صفت زشت حد اوسط را حفظ کرد، به قدر امکان از صفات زشت دوری کرده است»[1]

رسول الله صلی الله علیه وسلم علاوه بر تعالیم قولی سعی

---

1 – لسان العرب؛ ج7 ص430.

می‌نمود با ارائه‌ی الگوی نیک به اصحاب خود بفهمانند که دلیری انسان و فرورفتن او در میادین کارزار دعوت و جهاد تقدیر الله متعال را تغییر نمی‌دهد، و شایسته نیست که بنده‌ی مؤمن و معتقد به الله و آخرت به خاطر ترس از نیروهای شر و باطل دست از مبارزه بردارد. حضرت علی رضی الله عنه می‌گفت در وقت گرم شدن جنگ پیامبر صلی الله علیه وسلم از همه‌ی ما به دشمن نزدیک‌تر بود. وقتی از براء بن عازب رضی الله عنه سوال شد که آیا در جنگ حنین از نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرار نمودید گفت:

«اما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرار نکرد»[1]

در حدیثی که امام بخاری از انس رضی الله عنه نقل کرده آمده است:

«كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم أَحْسَنَ النَّاسِ وَأَشْجَعَ النَّاسِ وَأَجْوَدَ النَّاسِ وَلَقَدْ فَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَكَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم سَبَقَهُمْ عَلَى فَرَسٍ وَقَالَ وَجَدْنَاهُ بَحْرًا»[2]

(پیامبر صلی الله علیه وسلم بهترین و شجاع‌ترین مردم بود؛ شبی مردم مدینه به طرف صدایی که آنها را هراسان نمود بیرون شدند، دیدند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از آنان برآمده و در حالی که بر اسب بی‌زین ابوطلحه سوار و شمشیر به گردنش آویزان است از طرف صدا برمی‌گردد و به آنها می‌گوید: «نترسید، نترسید» سپس گفت:

---

1 – صحيح البخاري؛ بَاب مَنْ قَادَ دَابَّةَ غَيْرِهِ فِي الْحَرْبِ.

2 – صحيح البخاري؛ بَاب الشَّجَاعَةِ فِي الْحَرْبِ وَالْجُبْنِ.

«این اسب را همانند دریا یافتم»

از مکتب پیامبر صلی الله علیه وسلم قهرمانانی چون عمر رضی الله عنه خالد رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ربعی بن عامر رضی الله عنه و مغیره بن شعبه رضی الله عنه بر آمدند که در شجاعت حتا دشمنان به آنان مثال می‌زنند؛ ابن جریر می‌گوید: «سعد بن ابی وقاص وقتی به قادسیه فرود آمد با او سپاهی متشکل از دوازده هزار نفر بود در حالی که سپاه دشمن شصت‌هزار نفر بود، وقتی رستم وارد اردوگاه شد گفت: ای مردم عرب کسی را بفرستید تا با ما مذاکره کند، سعد رضی الله عنه مغیره را با چند نفر دیگر نزد رستم فرستاد، وقتی آنها به دربار رستم رسیدند، مغیره بر روی تخت نشست، برادر رستم به تندی او را نگاه کرد، مغیره گفت عصبانی مشو، این جایگاه چیزی بر شرف و منزلت من نمی‌افزاید و از مقام برادرت نمی‌کاهد، رستم گفت ای مغیره شما مردمی بدبخت بودید تا به این جا رسیدید اگر غیر از این است برایم بگو، سپس رستم تیری از تیردان خود کشیده گفت: فکر نکنید که این دوک‌ها می‌تواند شما را به جای برساند، مغیره در جوابش ابتدا از پیامبر صلی الله علیه وسلم یاد کرده سپس فرمود: یکی از چیزهای که خداوند متعال به دست مبارک او روزی ما کرد حبه‌یی است که در سرزمین شما می‌روید وقتی اهل و عیال ما از آن چشیدند گفتند ما نمی‌توانیم از آن خودداری کنیم، آمدیم تا ایشان را از آن بهره‌مند سازیم یا بمیریم. رستم گفت: پس شما یا می‌میرید و یا کشته می‌شوید. مغیره گفت کشته‌گان ما به جنت می‌روند؛ اما کسانی را که از شما می‌کشیم وارد دوزخ می‌شوند و آنان

که از ما زنده بمانند بر زنده‌گان شما پیروز می‌شوند...»[۱]

این است مثال کسی که به دست پیامبر بزرگوار اسلام تربیت یافته است؛ مغیره در مجلس رستم -مردی که فارسی زبانان او را سنبل شجاعت و دلیری می‌دانند- این طور بی‌باکانه سخن می‌زند و ساز و برگ رستم او را مرعوب نمی‌سازد؛ راز شجاعت بی‌نظیر مغیره رضی الله عنه چنان که خود می‌گوید در ایمانش نهفته است؛ او معتقد بود که اگر کشته شود وارد بهشت می‌گردد و اگر زنده بماند موفق و منصور است؛ در هر دو حالت چیزی از دست نمی‌دهد. پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم از این حقیقت چنین تعبیر نموده‌اند:

«عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»[2]

(عجب از کار مؤمن؛ همه‌ی برنامه‌های او به خیرش تمام می‌شود. این چیز غیر از مؤمن به کسی دیگر میسر نیست، اگر برایش امتیازی برسد، شکر الله را به جا می‌آورد و به خیرش تمام می‌گردد و اگر به او مصیبت و سختی برسد، صبر می‌کند باز هم به نفعش منتهی می‌گردد)

طور که قبلاً تذکر رفت بعضی از اوصاف انسان فطری است و مغیره نیز قبل از اسلام مردی شجاع بود، ولی چیزی که باعث می‌شود تا در مقابل رستم این طور بی‌باکانه سخن گوید، ایمان عمیق و باور استوار او است؛ مغیره رضی الله عنه بسیار ساده و بدون تکلف، هم

---

1 – تاریخ الطبري؛ ص599.

2 – صحیح مسلم؛ بَاب الْمُؤْمِنُ أَمْرُهُ كُلُّهُ خَيْرٌ.

فلسفه‌ی لشکرکشی و مبارزه‌ی خود را به آنان توضیح می‌دهد، هم آنان را از عواقب زشت راهی که در پیش گرفته‌اند می‌ترساند و هم آنان را متوجه می‌سازد که راز موفقیت و اطمینان خاطر مسلمانان اعتماد به الله و ایمان به آخرت است.

بنابراین پیرو راستین رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتقاد و اعتمادش به الله متعال و زنده‌گی بعد از مرگ به حدی محکم و استوار است که از کسی و چیزی جز الله نمی‌ترسد. در حدیثی که امام ترمذی روایت می‌کند عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرمود: روزی پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم، فرمود:

«يَا غُلَامُ إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ احْفَظْ اللَّهَ يَحْفَظْكَ احْفَظْ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلْ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ رُفِعَتْ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتْ الصُّحُفُ»[1]

(ای جوان! من چند کلمه را به تو می‌آموزم: خدا را مراقب دان تا او تو را نگه دارد؛ به الله روی آور تا او را در برابر خود بیابی؛ هرگاه خواهش و نیازی داری، از الله بخواه و هرگاه یاری و کمک خواستی، از الله یاری بخواه و یقین بدان که اگر همه‌ی امت جمع شوند تا به تو سودی رسانند، نتوانند رسانید، مگر آن چه خدا برای تو نوشته باشد و اگر همه‌ی امت جمع شوند تا به تو زیانی برسانند، نتوانند رسانید، مگر زیانی که خدا بر تو نوشته باشد؛ قلم‌ها[ی سرنوشت] برداشته شده و

---

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي صِفَةِ أَوَانِي الْحَوْضِ.

نامه‌ها خشک شده است).

سعی پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم این بود تا پیروان خـود را از تمام صفات زشت پاکسازی کند چنان که در قرآن کـریم یکـی از وظایف اساسی پیامبر صلی الله علیه وسلم «یزکیهم» آمده است، یعنی بخشی از کارهای عمده‌ی ایشان این است تا تابعان خود را از صـفات زشت و ناپسند پاک سازد؛ بناءً پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم سعی می‌کرد تا اصحاب و پیروان خود را از بزدلی و ترسوی که از صـفات زشت انسانی است پاک سازد همان گونه که تلاش می‌ورزید آنـان را از بی‌پروایی نیز پاکسازی نماید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم تا زمانی که در قید حیات بود کسـانی را که مستقیماً زیر تربیه‌ی او قرار داشتند به بهترین وجه تزکیه کـرد و از آنان انسان‌های ساخت که در تمام صفات انسـانی بی‌نظیـر بودنـد؛ شجاعت و دلیری یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم بیش از هر صـفت خوب دیگر آنان متبلور بود، زیرا آنان بودند که در جنگ بدر با وجود کمی عدد و امکانات محـدود، سـپاهی مجهـز و سـه برابـر خـود را شکست دادند؛ همچنین در غزوه‌ی خندق دشمنان تا دندان مسلح خود را تار و مار کردند و در جنـگ یرمـوک و قادسـه و... صـحنه‌های از دلاوری را به نمایش گذاشتند که پیشانی تاریخ را سفید نموده اسـت. اینها نمونه‌های است از موقف جمعی اصحاب پیامبر صلی الله علیـه وسلم؛ علاوه بر آن هر یک از یاران آن حضرت وقتـی بـه تنهـایی در معرض ابتلاء و آزمایش قرار گرفته، موقفی اتخاذ نموده که انسان را به فکر دلیرترین موجود بشری می‌اندازد. سخن جعفر رضـی الله عنـه در

دربار نجاشی، موقف خباب رضی الله عنه در مقابل کفار قریش وقتی خواستند او را اعدام کنند، سخن سعد بن معاذ رضی الله عنه و سعد بن عباده رضی الله عنه در هنگام یورش احزاب بالای مدینه، کلام ربعی بن عامر رضی الله عنه و مغیره بن شعبه رضی الله عنه در مقابل رستم و... مثال‌های است از شجاعت و دلیری بی‌مانند اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم. بنابراین انسان‌های بزدل و ترسو پیرو واقعی پیامبر نیستند هر چند ظاهری آراسته به آرایه‌های دینی داشته باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند هرگاه لشکری از مسلمانان به دوازده‌هزار نفر برسد، هیچ‌گاه به علت کمی عدد شکست نمی‌خورد؛[1] ولی امروزه یک و نیم ملیارد مسلمان جهان به فجیع‌ترین وجه قربانی برنامه‌های کفار می‌شوند، به زنان شان تجاوز می‌گردد، کودکان شان به خاک و خون کشیده می‌شوند، سرزمین‌های شان هدف تاخت و تاز بی‌رحمانه‌ی سپاه کفر قرار می‌گیرد، ثروت شان به تاراج می‌رود... اما انسان مسلمان چنان به زنده‌گی ذلت‌بار خود مشغول است که انگار آب از آب تکان نخورده است. همه‌ی مسلمانان دنیا صحنه‌های به خاک و خون کشیده شدن اطفال و زنان مسلمان فلسطینی را به دست نیروهای متجاوز اسراییلی در صفحات تلویزیون خود تماشا می‌کنند، اما از ترس این که مبادا بر آنان برچسب تروریست بخورد، زبان به اعتراض نمی‌گشایند؛ هزاران مسلمان عراقی قربانی برنامه‌یی می‌گردد که هدف آن دست‌یابی نیروهای کفر بر نفت

---

[1] – مشكل الآثار؛ بَابُ بَيَانِ مُشْكِلِ مَا رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

عراق است و این چیز را همه‌ی مردم دنیا می‌دانند ولی صدای از مسلمانان بر نمی‌آید؛ آیا انصاف است که چنین مسلمانان ذلیل و ترسویی را پیرو واقعی محمد صلی الله علیه وسلم بدانیم و در قطار سعد و مغیره بنشانیم؟!...

ما مسلمانان به خاطر ترس از مرگ و دلبسته‌گی مفرط به دنیا ذلیل شده‌ایم و تا زمانی که این صفت زشت از تک تک ما دور نگردد همچنان خوار و ذلیل باقی خواهیم ماند؛ تا اگر الله متعال بخواهد از میان مسلمانان مردانی چون یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم سر بر آورند و با مردانه‌گی و شجاعت در مقابل تمام انواع باطل قد علم کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد می‌فرمایند:

«يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا فَقَالَ قَائِلٌ وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ قَالَ بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ الْوَهْنَ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْوَهْنُ قَالَ حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»[1]

(زمانی خواهد رسید که ملت‌های دیگر بر شما هجوم آورند، همان‌گونه که خورنده‌گان بر ظرف غذا هجوم می‌آورند. کسی سؤال کرد، به خاطر کمی تعداد ما چنین حالتی رخ می‌دهد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آن روز تعداد شما زیاد است، ولی مانند کف روی سیل وزن ندارید؛ الله متعال هیبت شما را از دل دشمنان‌تان برمی‌دارد و در قلب‌های شما سستی را مسلط می‌سازد. کسی پرسید:

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي تَدَاعِي الْأُمَمِ عَلَى الْإِسْلَامِ.

یا رسول‌الله! سستی چگونه در قلوب ما پیدا می‌شود؟ فرمودند: از محبت دنیا و نفرت از مرگ».

9- خوش‌بینی و امیدواری

یکی از صفات برازنده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم خوش‌بینی و امیدواری بود؛ نگاه مثبت به قضایا و انتظار موفقیت و کامیابی و چشم‌دوختن به آینده‌ی روشن و توأم با سعادت، چیزهای است که انسان را خوش‌بین و امیدوار می‌سازد؛ انسان زمانی می‌تواند نسبت به قضایا خوش‌بین باشد که در ورای هر قضیه آینده‌ی روشن را انتظار کشد و در رسیدن به آن هیچ‌نوع شک و تردیدی نداشته باشد؛ بنابراین کسی در جهان به اندازه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم خوش‌بین نبود؛ چون یقین پیامبر صلی الله علیه وسلم به آینده از یقین همه‌ی انسان‌ها بیشتر بود. بنابراین هر کس از نظر سیرت به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک‌تر باشد، حتماً خوش‌بینی او از دیگران زیادتر است چون یقینش به آینده‌ی روشن از بقیه قوی‌تر است پیامبر معظم اسلام می‌فرمود:

«عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ»[1]

(عجب از کار مؤمن؛ همه‌ی برنامه‌های او به خیرش تمام می‌شود. این چیز غیر از مؤمن به کسی دیگر میسر نیست، اگر برایش امتیازی

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب الْمُؤْمِنُ أَمْرُهُ كُلُّهُ خَيْرٌ.

برسد، شکر الله را به جا می‌آورد و به خیرش تمام می‌گردد؛ و اگر به او مصیبت و سختی برسد، صبر می‌کند باز هم به نفعش منتهی می‌گردد)

خوش‌بيني دو نوع است :

یک: خوش‌بینی که مبتنی بر واقعیت و همراه با تلاش و مجاهده است، و الله متعال در قرآن‌کریم به عبارات مختلفی از آن تعبیر نموده و آن را ستوده است، از جمله:

﴿ وَلَا تَهِنُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ ﴾ آل عمران: ۱۳۹

(و سستی نکنید و اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید)

دو: خوش‌بینی که از روی تنبلی و بر اساس اغوای شیطان است و خداوند متعال از آن نهی کرده و در باره‌ی آن فرموده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿٥﴾ ﴾ فاطر: ۵

(ای مردم! بی‌تردید وعده‌ی خدا [درباره‌ی قیامت] حق است، پس این زنده‌گی دنیا [ی زودگذر] شما را نفریبد و شیطان فریبنده، شما را [به کرم] خدا مغرور نکند)

﴿ وَغَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِىُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴾ الحدید: ۱۴

(...و آرزوها [ی دور و دراز و بی‌پایه] شما را فریفت، تا فرمان خدا [به نابودی شما] در رسید و [شیطان] فریبنده، شما را فریب داد)

خداوند متعال می‌فرماید، یکی از بزرگ‌ترین ویژه‌گی‌های انبیاء‰ بشارت‌دادن و ترساندن مردم است:

﴿ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ﴾ النساء: ١٦٥

(پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند)

و در باره‌ی شیطان می‌فرماید:

﴿ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ ﴾ البقرة: ٢٦٨

(شیطان شما را از تهی‌دستی و فقر می‌ترساند، و شما را به کار زشت امر می‌کند)

دنیا میدان مبارزه و درگیری است؛ در یک طرف این میدان شیطان و همکاران او قرار دارند و در سوی دیگر آن پیامبران الهی و رهروان راستین شان؛ این مبارزه تا لحظه‌ی برپاشدن قیامت ادامه دارد. ما می‌بینیم که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در موارد متعدد و در مناسبت‌های مختلف که احتمال داشت یأس و ناامیدی در ضمیر یارانش راه پیدا کند، با نوید رسیدن به آینده‌ی روشن یاران خود را تشویق به جهاد و مبارزه می‌کرد: «براء رضی الله عنه می‌گوید: در روزهای حفر خندق در بخشی از خندق با صخره‌یی روبه‌رو شدیم که کلنگ‌ها بر آن کارگر نمی‌افتاد؛ از این مشکل نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شکوه کردیم؛ پیامبر نزدیک صخره آمده کلنگ را به دست گرفت و فرمود: «بسم الله» سپس ضربتی بر آن وارد ساخت و فرمود: «الله اکبر! کلیدهای فتح شام به من داده شد، به خدا سوگند که هم اکنون کاخ‌های سرخش را می‌نگرم» سپس ضربت دوم را فرود آورد، بخشی از صخره شکست و فرمود: «الله اکبر! سرزمین فارس به من

داده شد، به خدا سوگند اینک کاخ سفید مداین را می‌نگرم» باز فرمود: «بسم الله» و ضربت سوم را وارد ساخت، بقیه‌ی صخره نیز خُرد شد و آن حضرت فرمود: «الله اکبر! کلیدهای فتح یمن به من داده شد؛ به خدا قسم از این جا دروازه‌های صنعا را می‌بینم»[1]

«از عبدالله بن بریده روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم همواره امور را به فال نیک می‌گرفت»[2]

خوش‌بینی و به فال نیک گرفتن امور چیزی نیست که بشود آن را با تلقین و تکرار و یا با زُور و زَر وارد قلب انسان‌ها کرد؛ یگانه چیزی که می‌تواند در زمین قلب انسان بذر خوش‌بینی و امیدواری بکارد اعتقاد و باور جازم است؛ به همین خاطر تمام سعی و تلاش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم متمرکز شده بود به زدودن عقاید خرافی و بی‌اساس از قلوب مردم و جایگزین کردن عقیده به خدا و آخرت، به گونه‌یی که در این عرصه حاضر به هیچ نوع مجامله و مصالحه‌یی نبود. وقتی بزرگان مکه نزد آن حضرت آمده خواستند به این صورت با او مصالحه کنند که مدتی او معبودهای ایشان را عبادت کند و مدتی آنها خدای او را بپرستند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «این کار هرگز ممکن نیست «لکم دینکم و لی دین» (برای شما دین شما و برای من دین من) چون قرار بود مصالحه بر سر موضوعی عقیدتی صورت گیرد و پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌توانست برای یک لمحه چنین

---

1 - رحیق المختوم؛ ص520.

2 - رحیق المختوم؛ ص249.

چیزی را بپذیرد. اصحاب و یاران پیامبر نیز طوری تربیت شده بودند که در مسایل عقیدتی ذره‌یی کوتاه نمی‌آمدند؛ وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم حضرت جعفر را به حبشه فرستاد و نماینده‌گان قریش به تعقیب شان وارد حبشه شدند و به نجاشی گفتند اینها در باره‌ی عیسی چیزهای می‌گویند که خلاف عقاید شما است، حضرت جعفر با مهاجران مشوره نمود تا بالآخره رأی تمامی شان بر این قرار گرفت که حقیقت را بگویند و لو همه نابود شوند»[1]

بنابراین وقتی می‌گوییم یکی از مهم‌ترین صفات پیروان راستین رسول الله صلی الله علیه وسلم خوش‌بینی و امیداواری است، منظور این است که عقیده و باور تابع واقعی پیامبر صلی الله علیه وسلم به رسیدن به نتایج کارهای خیر و فعالیت‌های مثبتش، متزلزل و همراه با شک و تردید نیست. پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم عقیده‌ی جازم دارد و معتقد است که ثمره‌ی هر تلاش و فعالیت مخلصانه‌ی خود را هم در این دنیا می‌بیند و هم در جهان دیگر؛ به همین خاطر هیچ نیروی او را از کار و تلاش باز نمی‌دارد و عکس‌العمل‌های تند مخالفان مانع جهاد و مبارزه‌ی وی نمی‌شود.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤ ﴾ المائدة: ٥٤

(ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد خدا به زودی

---

[1] – رحیق المختوم؛ ص**142**.

گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمنداند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌یی نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست)

تابع پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌داند که زنده‌گی او در این دنیا موقت و ناپایدار است و یقین دارد که بعد از مرگ دوباره زنده می‌شود و نتیجه‌ی تمام اعمالی را که در این دنیا انجام داده می‌بیند. رسیدن به چنین یقینی غیر از تابع واقعی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای کسی دیگر ممکن نیست. کسی که محمد صلی الله علیه وسلم را قبول نداشته باشد و یا قبول داشتن او به ایمان و باور قطعی تبدیل نشده باشد، هرگز نمی‌تواند از طریق دیگر به آینده‌ی روشن و رسیدن به نتایج درست فعالیت‌های خود مطمئن گردیده، در نتیجه خوش‌بین و امیدوار باشد.

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨ ﴾
الرعد: ٢٨

(کسانی که ایمان آوردند و دل‌های‌شان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد خدا آرام می‌گیرد)

10- زهد و پارسایی

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ٢٨﴾ الکهف: ۲۸

(با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می‌خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می‌طلبند، خود را پایدار و شکیبا دار و در طلب زینت و زیور زنده‌گی دنیا دیدگانت از آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده‌روی است، اطاعت مکن)

زهد و پارسایی یکی از صفات برازنده‌ی پیروان راستین رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه یاران خود را توصیه می‌فرمود که اسیر کشش‌های مادی نگردند، چون گرایش بیش از حد لازم به دنیا انسان را از دایره‌ی انسانیت خارج می‌کند. در حدیثی که بیهقی آن را روایت کرده پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«حب الدینار رأس کل خطیئة»[1]

---

[1] – شعب الایمان؛ ج7 ص338.

(محبت دنیا، مقدمه‌ی همه گناهان است)

در باره‌ی زهد حرف‌های زیادی گفته شده و مسلمانان بعد از عصر اول همان گونه که در اکثر مفاهیم اسلامی راه افراط و تفریط را در پیش گرفتند، از مسأله‌ی زهد نیز چیز دیگری ساختند که با مفهوم اسلامی آن کاملاً بیگانه است. البته همیشه کسانی بوده‌اند که همانند اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم از راه میانه و معتدل منحرف نشده اند. امام ابن تیمیه در تعریف زهد سخن جامعی دارد، او می‌گوید: «زهد ضد تمایل است، یعنی بی‌میلی به چیزی، زهد مشروع آن است که کراهت، خشم و محبت انسان تابع محبت، غضب، رضا و خشم الله جل جلاله باشد؛ آن چه را خدا دوست دارد، بنده نیز دوست بدارد و از آن چه خدا راضی می‌شود او هم راضی شود و آن چه خدا را غضب می‌کند بنده را نیز خشم‌گین سازد به گونه‌یی که تابع خواسته‌های خود نبوده، پیرو اوامر مولای خود باشد. بسیاری از زاهدان چیزهای زیاده از مایحتاج زنده‌گی خود را کنار می‌گذارند ولی به آن چه خدا و پیامبر را راضی می‌کند تمایلی ندارند؛ نه خدا به چنین زهدی امر کرده است نه پیامبر او. به همین خاطر ما شاهد انسان‌های بی‌رغبت به دنیا در میان مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت نیز می‌باشیم. در میان اهل زهد کسانی هستند که از روی تنبلی به دنیا میلی نشان نمی‌دهند و یا به خاطر ترس از نیشخند اطرافیان خود از آنها چیزی نمی‌طلبند و از این قبیل اموری که خدا و پیامبر به آن

دستوری ندادهاند...»[1]

برداشت افراطی از زهد باعث گردیده که تعدادی از مسلمانان، با سردادن شعار پارسایی و بی‌توجهی به دنیا، دست از تلاش و مبارزه کشیده دنیا را برای رشد و ترقی کفار رها کنند و میدان را برای تاخت و تاز نیروهای شیطانی تخلیه نمایند؛ و برداشت تفریطی از زهد سبب شده تا دنیا و زیاده طلبی در دنیا گروهی از مسلمانان را طوری به خود مشغول کند که در تمام ساعت زنده‌گی خود هیچ برنامه‌یی برای آخرت نداشته باشند.

بشریت از این دو برداشت غلط از مفهوم زهد و پارسایی در دنیا ضررهای جبران ناپذیری را متحمل شده است؛ امتی که مأمور بود هم دنیای انسان‌ها را آباد کند و هم به آنان موفقیت و کامیابی در جهان دیگر را نوید دهد، دست از مسؤولیت اصلی خود کشیده، یا به گوشه‌یی خزید و زمینه‌ساز تسلط شاگردان شیطان بر سرنوشت انسان‌ها شد؛ و یا غرق در شهوت دنیاطلبی گردیده از پل‌زدن دنیا به آخرت غافل ماند.

تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به گونه‌یی بود که به بهترین وجه تعادل میان دو پهلوی افراط و تفریط را حفظ می‌کرد؛ در تعالیم پیامبر صلی الله علیه وسلم دنیا حیثیت مزرعه و کشت‌زار آخرت را دارد و اگر انسان در این جهان کشت خوبی نداشته باشد، در جهان دیگر حاصل خوبی بر نمی‌دارد؛ ارشادات پیامبر صلی الله

[1] – مجموع الفتاوي؛ ج7 ص652.

علیه وسلم از طرفی انسان را موجودی معرفی می‌کند که باید غرق در آخرت بوده و جز رضای الله جل جلاله و کامیابی آخرت هیچ همّ و غمّی نداشته باشد و از جانب دیگر زنده‌گی او را به گونه‌یی عیار می‌نماید که یک لحظه از لحظات زنده‌گی‌اش بیهوده و بی‌برنامه سپری نشود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مفهوم زهد را چنین بیان می‌کنند:

«الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ وَلَا إِضَاعَةِ الْمَالِ وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْثَقَ مِمَّا فِي يَدَيْ اللَّهِ وَأَنْ تَكُونَ فِي ثَوَابِ الْمُصِيبَةِ إِذَا أَنْتَ أُصِبْتَ بِهَا أَرْغَبَ فِيهَا لَوْ أَنَّهَا أُبْقِيَتْ لَكَ»[1]

(پارسایی در دنیا این نیست که حلالی را حرام کرده و یا مالی را تلف نمایید، لکن زهد در دنیا این است که اعتماد شما به آن چه در دست خودتان هست بیشتر از آن چه در ید الله است نباشد، و هر وقت به مصیبتی مبتلا شدید، رغبت‌تان به ثواب مصیبت بیشتر از دورشدن از مصیبت باشد)

شاگردان مکتب اسلام بعد از پیامبر بزرگوار خود از زهد چنین شناختی داشتند:

ابن تیمیه ل می‌فرماید:

«الزهد: ترك مالا ينفع في الآخرة والورع : ترك ما تخاف ضرره في الآخرة»2

(زهد عبارت است از ترک آن چه به آخرت انسان نفعی نداشته

---

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي الزَّهَادَةِ فِي الدُّنْيَا.

[2] – مدارج السالكين.

باشد و پرهیزگاری عبارت است از ترک آن چه می‌ترسید آخرت شما را متضرر سازد)

سفیان ثوری / می‌فرماید:

«الزهد في الدنيا قصر الأمل ليس بأكل الغليظ ولا لبس العباء»[1]

(زهد در نیا عبارت است از کوتاه کردن آرزو، نه خوردن غذای خشن و پوشیدن لباس فراخ)

و جنید / در مورد حقیقت زهد از زبان سریا[2] نقل می کند که:

«إن الله عز وجل سلب الدنيا عن أوليائه وحماها عن أصفيائه وأخرجها من قلوب أهل وداده لأنه لم يرضها لهم وقال: الزهد في قوله تعالى: (لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور) فالزاهد لا يفرح من الدنيا بموجود ولا يأسف منها على مفقود»[3]

(هر آیینه الله عزوجل دنیا را از اولیاء خود گرفته، بنده‌گان برگزیده‌اش را از شرآن حمایت نموده است و [محبت دنیا را] از قلوب اهل محبت خود بیرون کشیده است؛ چرا که او راضی نمی‌شود ایشان [دل به دنیا بسته کنند]. و می‌گفت: زهد در این گفته‌ی الله تبارک و تعالی است: (این بدان خاطر است که شما نه بر از دست‌دادن چیزی غمگین شوید که از دستتان رفته است و نه شادمان بشوید برآن چه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی

---

[1] – همان اثر.

[2] – نام شخص.

[3] – مدارج السالکین.

را دوست نمیدارد) بناءً زاهد به هیچ موجود دنیوی دلخوش نمی‌کند و بر از دست‌دادن هیچ چیز دنیا تأسف نمی‌خورد)

زهدی که در اسلام به آن تشویق شده رابطه‌ی عمیقی بـا فلسـفه‌ی زنده‌گی انسان دارد؛ اسلام به حیث یک دین جامع و کامل بخش‌هـای مختلف زنده‌گی انسان را به گونه‌یی با هـم پیونـد می‌دهـد کـه همـه جوانب شخصیت انسانی را از ازل تا ابد فرا می‌گیرد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مأمور بود تا همین قضیه را به صورت واضح و روشـن به انسان‌ها شرح دهد. رسول الله صلی الله علیه وسـلم آمـد از یـک طرف قرآن مجید را به مردم تعلیم داد، از سویی در 23 سال زنـده‌گی پیامبری‌اش در مواقع مختلف دساتیر قرآن را عملاً به کـار بسـت و از جانبی یاران خود را از صفات منفی پاکسازی نمود.

انسان در مکتب اسلام برتر و بالاتر از تمام موجودات جهان معرفی شده است. در قرآن مجید می‌خوانیم روزی که بساط زنده‌گی انسان از روی زمین برچیده شود، دیگر نه آفتاب می‌ماند نه مهتاب و سـتاره‌گان و نه زمین و موجوداتی که در این کره زنده‌گی می‌کنند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلك در كاراند
تا تو ناني به كف آري و به غفلت نخوري
همه از بهر تو سرگشته و فـرمان بردار
شرط انصاف نباشد كه تو فـرمان نـبري

این جهان از یک طرف برای انسان کوچک است، چـون یـک آدم نمی‌تواند از نعمت‌های آن بیش از اندازه‌یی کـه بـرایش مقـدر شـده

استفاده کند؛ و از سویی محدود است چون مدت زنـده‌گی انسـان در دنیا معین است. بنابراین زهد، پارسایی، بی‌رغبتی و بی‌میلی به دنیـا بـه این مفهوم است که تمایل به دنیا و رغبت به مـال، منصـب و القـاب دنیایی شما را از خاتمه‌ی زنده‌گی و سرنوشت ابدی تان غافـل نکنـد. شما می‌توانید در دنیا بسیار عالی زنده‌گی کنید، در عین حـال زاهـد و پارسا هم باشید؛ امام غزالی می‌نویسد:

«ولیس الزهد فقد المال وإنما الزهد فراغ القلب عنه ولقد كان سليمانυ في ملكه من الزهاد»[1]

(زهد، ناداری نیست؛ زهد آن است که قلب انسان از محبـت مـال خالی باشد؛ سلیمانυ در حال پادشاهی باز هم زاهد بود)

واقعیت این است که اگر به دنیا و متاع آن به اندازه‌ی ارزشـی کـه دارد اهمیت داده شود، منافی زهد دینی نیست؛ اما اکثر انسان‌ها به دنیا ارزشی بالاتر از قیمت واقعی آن می‌دهند؛ هسـتی جاویـد خـود را در مقابل دنیای فانی سودا می‌کنند، آبرو و عزت خود را در بـدل مشـتی پول می‌فروشند، از اندیشه و فکر خود به خـاطر رسـیدن بـه مقـام و منصب چند روزه می‌گذرند، تمام لحظـات زنـده‌گی خـود را صـرف اندیشیدن در زیاده‌طلبی می‌کنند، در همه‌ی ساعات شـب و روزشـان جای برای فکر کردن در مورد سرنوشت خود باقی نمی‌گذارند، طوری زنده‌گی می‌کنند که انگار تصادفی به دنیا آمده و تصادفی از ایـن جـا می‌روند، به خاطر مال دنیا بـه خـود، خـالق خـود، اطرافیـان خـود،

---

[1] – احیاء علوم الدین؛ ج1 ص33.

خانواده‌ی خود، ملت خود و بالآخره به همه‌ی بشریت خیانت می‌کنند... زهدی که دین آن را ستوده است، صفتی است که انسان را از مصیبت گرفتار شدن مفرط به دنیا نجات می‌دهد.

متأسفانه برداشت بسیاری از انسان‌ها، حتا تعداد کثیری از مسلمانان این است که دین با تشویق نمودن به زهد مانع پیشرفت و ترقی انسان می‌گردد؛ از این فراتر بعضی خیال می‌کنند دین زنده‌گی عادی انسان را مختل می‌سازد، به همین خاطر تمایلی به دینداری نشان نمی‌دهند. در حالی که خداوند متعال ما را آفریده، دوست دارد و همه‌ی نعمت‌های روی زمین را برای استفاده‌ی ما خلق نموده است و به ما اجازه نداده است که خود را از چیزهای مفید محروم گردانیم؛ پروردگار بزرگ دوست دارد که ما تا زمانی در این دنیا هستیم آزاد، باوقار، سربلند، باعزت و مطمئن زنده‌گی کنیم و وقتی از این دنیا می‌رویم دروازه‌های بهشت به روی ما گشوده شود.

رسد آدمی به جای که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

امام غزالی ؒ می‌گوید:

«فإن الزهد في الدنيا راحة القلب والبدن. والرغبة فيها تورث الهم والحزن»[1]

(زهد در دنیا راحت نمودن قلب و بدن است، چون تمایل شدید به دنیا غم و اندوه به بار می‌آورد)

این نهایت بدبختی و سیاه روزی انسان است که دین فرستاده

---

[1] – احیاء علوم الدین؛ ج3 ص92.

شده‌ی خدا را مانع پیشرفت خود بداند و به همین دلیل از آن فاصله بگیرد، کما این که بسیاری از انسان‌ها حتا تعداد زیادی از مسلمانان چنین می‌کنند و در نتیجه خسر الدنیا والآخره می‌شوند.

عده‌ی زیادی از مسلمانان به حدی در زیاده‌طلبی غرق می‌شوند که افزدن بر مال و... غیره آنان را از پرداختن به جسم و روح شان نیز غافل می‌کند. خداوند متعال در مورد چنین کسانی می‌فرماید:

﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١﴾ التکاثر: ١

(زیاده‌طلبی شما را [از مسؤولیت اصلی‌تان] غافل ساخت)

زیاده‌طلبی در مال، ثروت، شهرت، تعداد پیروان، طرفداران، توصیف‌کننده‌گان و... مرضی است که متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان را خوار و ذلیل دنیا و آخرت کرده است. بلی کسانی را می‌بینیم که به کار جمعی به خاطر اسلام قایل‌اند، اما صرف به علت این که اگر در کنار دیگران فعالیت کنند کارشان معلوم نمی‌شود، دست از کار و فعالیت جمعی می‌کشند؛ و یا شماری از مسلمانان در حالی که می‌دانند فلان گروه در راه اعلاء کمله‌ی خدا مخلصانه کار می‌کنند، ولی چون گروه و جماعت دیگر سروصدای بیشتری دارد، بدون در نظر داشت اخلاص کار کنان و نتیجه‌ی فعالیت‌ها در کنار گروهی می‌ایستند که از آوازه‌ی بیشتری برخوردار است...

رسول الله صلی الله علیه وسلم اصحاب خود را طوری تربیت نموده بود که از نعمت‌های دنیا به خوبی بهره می‌گرفتند، در راه آباد نمودن دنیا شب و روز تلاش می‌کردند، برای بهتر زنده‌گی کردن برنامه‌ریزی می‌نمودند، جهت کوتاه کردن دست تجاوزگران به جهاد

می‌پرداختند، برای گسترش اسلام به دورترین نقاط دنیا سفر می‌کردند، حق خود را از دهان شیر بیرون می‌کشیدند... و در عین حال زاهد بودند، یعنی به دنیا توجهی نداشتند، چون برای محبت مال و متاع دنیا جای در قلب شان باقی نگذارده بودند؛ قلوب شان مالامال از محبت الله و پیامبر شده بود؛ وقتی مشرکان مکه خبیب رضی الله عنه را اسیر نموده می‌خواستند به دارش زنند، از او پرسیدند آیا دوست داشتی که امروز محمد صلی الله علیه وسلم به جای تو می‌بود؟ گفت:

«لا والله العظيم ما أحب أن يفديني بشوكة يشاكها في قدمه»[1]

(نه قسم به خدای بزرگ دوست ندارم که خاری به پای او بخلد و من در عوض از کشته‌شدن نجات پیدا کنم)

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در غزوه‌ی تبوک مسلمانان را به بذل مال تشویق کردند، ابوبکر رضی الله عنه تمام دارایی خود را که (چهارهزار درهم بود) آورد و گفت برای فامیل خود الله و رسول او را گذاشتم.[2]

یا زمانی که مشرکان در جنگ بدر به سپاه مسلمانان نزدیک می‌شوند، رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «به پا خیزید به سوی جنتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان و زمین است، عمیر بن حمام انصاری می‌گوید: یا رسول الله جنتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان و زمین است (به به). پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: چه

---

[1] البداية والنهاية؛ ج 4 ص77.

[2] – رحيق المختوم؛ ص618.

چیز تو را به گفتن این کلمه واداشت؟ گفت قسم به خدا چیــزی جــز امید رسیدن به آن جنت نیست، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود تــو از اهل آن جنت می‌باشی، آنگاه چند دانه خرما از جیب خــود درآورده شروع به خوردن کرد، سپس گفت:

«لئن انا حییت حتی آکل تمراتي هذه انها لحیاة طویلة قال ثم رمی بما کان معه من التمر ثم قاتلهم حتی قتل»[1]

(اگر من زنده بمانم تا خرمای خود را تمام کنم زنــده‌گی طــولانی خواهد بود؛ آنگاه خرمای که در دستش بود دور انداخت، مبارزه کــرد تا به شهادت رسید)

این بزرگواران می‌دانستند که زنده‌گی صحنه‌ی امتحــان و آزمــایش است و اگر انسان از امتحانی که داده مطمئن باشد، دیگر بهانه‌یی برای ماندن در دنیا و استفاده از متاع بی‌ارزش دنیا باقی نمی‌ماند. چه دلیلــی قوی‌تر از آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شخصی نویــد رفتن به جنت دهد؟... ما که دنیا را دوست داریــم و نمی‌تــوانیم قلــب خود را از متاع دنیا جدا کنیم، علتش ایــن اســت کــه از یــک طــرف افزون‌طلبی و دنیاگرایی، هدف زنده‌گی ما شده و از سوی سنگینی بــار گناهان قدرت و جرأت فکر کردن در مورد مــرگ و آخــرت را از مــا گرفته است.

[1] – مسند احمد؛ ج19 ص390.

11- حق جویی

«حق یعنی: راست درست، ضد باطل، ثابت و واجب، و کاری که البته واقع شود»[1]

جهانی که ما در آن به سر می‌بریم بر اساس حقایقی بنا یافته که در قرآن کریم به نام سنن الهی (قوانین تغییر ناپذیر پروردگار) یاد شده است.

﴿ سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ٢٣ ﴾ الفتح: ۲۳

(خدا روشی ثابت و قطعی مقرّر کرده است که از پیش جاری بوده است و هرگز برای روش خدا تغییر و تبدیلی نخواهی یافت)

انسان در جریان زنده‌گی خود با پدیده‌های رو به رو می‌شود که با جوانبی از حق و باطل احاطه شده‌اند. به دیگر سخن انسان هر روز و هر لحظه به قضیه‌یی بر می‌خورد که تعامل با آن از یک بُعد حق و درست است و به نتیجه‌ی مثبت منتهی می‌گردد و از جوانبی باطل است و عاقبتی نامیمون دارد.

انسان هرچه از نظر علمی پیشرفت کند قادر به تغییر حقیقت پدیده‌ها نمی‌شود؛ بناءً یکی از صفات مثبت انسان این است که هر وقت با پدیده‌یی رو به رو گردید، سعی کند حقیقت آن را بداند و

---

[1] – فرهنگ عمید؛ ج1 ص799

چون حقیقت امری برایش روشن گردید بدون تعلل آن را بپذیرد. به طور مثال در عالم هستی وجود خورشید در روز حق است و پذیرفتن آن واجب، حالا اگر کسی از وجود خورشید منکر شود نتوانسته است تغییری در حقیقت وارد کند، بلکه تنها خود را گمراه نموده است. مانند مرغ افسانه‌یی که وقتی شکارچی را می‌بیند چشم خود را می‌بندد به این تصور که شکارچی هم او را دیده نمی‌تواند. در عالم طبایع اشخاصی پیدا می‌شوند که استعداد و توان انجام یک کار و پذیرفتن یک امر را دارند، بناءً راه درست تعامل با این افراد قبول حقیقت امر آنان است؛ همچنین کسانی هستند که استعداد انجام بعضی کارها و پذیرفتن برخی امور را ندارند، حق این است که با هرکس و هر پدیده به میزان حقیقتش برخورد شود. خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن کریم به این حقیقت اشاره نموده، به پیامبران خود می‌گوید راهی جز پذیرفتن حقیقت نیست. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دل‌تنگ می‌شود که چرا مشرکان دعوت او را قبول نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند، خداوند متعال با فرستادن آیاتی پیامبرش را متوجه حقیقت امر آنان می‌کند.

﴿وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَٰحِدَةً ۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾﴾

هود: ۱۱۸ - ۱۱۹

(اگر پروردگارت می‌خواست یقیناً تمام مردم را [از روی اجبار، در مسیر هدایت] امت واحدی قرار می‌داد، [ولی نخواست به همین سبب] همواره [در امر دین] در اختلاف‌اند. مگر کسانی که پروردگارت به

آنان رحم کرده و به همین سبب آنان را آفریده است و فرمـان حتمـی پروردگارت تحقق یافت که همانا دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد)

و به نوحu دستور داد تا کشتی بسازد و کسانی را که تـا آن وقـت ایمان آورده بودند داخل کشتی کند، چون حقیقـت امـر آن بـود کـه کسی دیگر ایمان نمی‌آورد:

﴿وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤۡمِنَ مِن قَوۡمِكَ إِلَّا مَن قَدۡ ءَامَنَ فَلَا تَبۡتَئِسۡ بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٣٦﴾ هود: ٣٦

(و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که [تا کنـون] ایمـان آورده‌اند، هرگز کسی ایمان نخواهـد آورد، بنـابراین از کارهـایی کـه همواره [بر ضد حق] انجام می‌دادند، اندوهگین مباش)

حق جوی، حق طلبی و حق پذیری یکی از ویژه‌گی‌های برجسته‌ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود، حتا قبل از نبوت. ما در سـیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به موارد زیادی بر می‌خـوریم کـه آن حضرت قبل از دانستن حقیقت یک امر از پذیرفتن آن ابا می‌ورزیـد و نمی‌خواست همانند دیگران تابع هنجارهـای پذیرفتـه شـده‌ی محـیط باشد، به همین دلیل بسـیاری از کارهـای قـوم خـود را نمی‌پسـندید. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با فطـرت پـاک و بـی‌آلایش خـود اعمال مردم را بررسی می‌کرد و می‌بینیم که دقیقاً به اعمـال شایسـته و حقی که در آن‌جا انجام می‌شد شرکت می‌جست و از اعمال زشـت و ناحق خود را به کنار می‌کشید.

پیامبر صلی الله علیه وسلم هرگز پیش بتی سرخم نکـرد، شـراب

نوشید، به مجالس لهو و لعب آنان شرکت ننمود، در جنگ‌های ناحق آنان سهم نگرفت. اما مردانه‌گی، صداقت، امانت‌داری، شجاعت، عزت نفس و دفاع از مظلومان که از خصوصیات برجسته‌ی عرب آن زمان بود، در وجود آن حضرت به حد اعلی آن قوت گرفته بود. در این رابطه به دو حادثه که محمد ابوزهره آن را نقل می‌کند و بیانگر دقت انتخاب رسول الله صلی الله علیه وسلم است اشاره می‌کنیم:

یك : نبرد فجار:

«با آن که در این زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیست سال داشت، اما وارد صحنه‌ی کارزار نشد. زیرا این جنگ، جنگی عادلانه نبود و فطرت سالم پیامبر صلی الله علیه وسلم به وی این اجازه را نمی‌داد که در جنگی مبتنی بر تبهکاری که حرمت‌ها از سوی طرفین شکسته شده است و هر دو طرف درگیر در آن گناهکارانند شرکت جوید. چگونه این شخصیت پاک و مطهری که خداوند او را به عنایت خاص خود پرورده است، وارد صحنه‌ی کارزاری می‌شود که از نظر علت، زمان [در یکی از ماه‌های حرام واقع شده بود] و رخداد گناه آلود بود؟»[1]

دو: حلف الفضول:

«مشاهده این پیمان رسول خدا را شادمان ساخت، وی حتا در دوران ظهور اسلام اعلام فرمود که این پیمان را به مورد اجرا

---

1 – خاتم پیامبران؛ ج1 ص267.

می‌گذارد، آن‌جا که می‌فرماید: «من در خانه‌ی عبدالله بن جدعان شاهد پیمانی بودم که اگر در دوران اسلام نیز به آن فراخوانده می‌شدم، پاسخ می‌دادم. آنان بر این همسوگند شدند که حقوق هر کسی را به صاحب آن برگردانند»[1]

رسول الله صلی الله علیه وسلم در رویداد اول که بنا به قول ابوزهره در بیست‌ساله‌گی آن حضرت به وقوع پیوست وارد جنگ نشدند هرچند عموهای شان در جنگ شرکت داشتند و روز چهارم به صحنه‌ی جنگ رفتند اما نه برای شرکت در جنگ بلکه به قول خود شان نیزه‌ها را از عموهای شان باز می‌داشتند (از کاکاهای خود دفاع می‌کردند) ولی در حادثه‌ی دوم که در همان سال رخ داد، سهم داشتند و به آن افتخار می‌کردند.

بعد از این که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از طرف پروردگار متعال مأمور رساندن پیام الهی به مردم و دعوت ایشان به دین اسلام شدند، عمده‌ترین کارشان دعوت به حق بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم همانند پیشوایان گروه‌ها و مذاهب مختلف سعی نمی‌کرد مردم را با خدعه و نیرنگ و یا با زور و زر مجبور به پذیرش اسلام و پیروی از خود کند، حتا زمانی که حرکتش به قوی‌ترین نیروی منطقه تبدیل شده بود.

پیامبر اسلام از همان روزهای اول سعی می‌کرد حقانیت پیام خود را به مخاطبانش ثابت کند تا آنها خود به اختیار و اراده‌ی آزاد تسلیم

---

[1] – همان اثر ج1 ص271.

حق شوند؛ وقتی بزرگان قریش نزد آن حضرت آمده و از او خواستند به این صورت با آنها صلح کند که مدتی آنها معبود او را بپرستند و مدتی او بت‌های آنان را عبادت کند، به آنها گفت: [لکم دینکم و لی دین] من اصراری ندارم که شما با بی‌میلی و صرف به خاطر صلح و آشتی و رضایت من مدتی خدای مرا عبادت کنید؛ پیام من این است که عبادت الله حق است و او یگانه ذاتی است که به حق سزاوار عبادت و پرستش می‌باشد و سرفرود آوردن در مقابل وی و تسلیم شدن به دساتیر او معنا دارد. اما در پشت عبادت و پرستش بت‌های ساخته شده از سنگ و چوب حقیقتی وجود ندارد که من به خاطر دل‌خوش کردن شما تعهد بسپارم که آنها را عبادت می‌کنم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم از آغازین روزهای پیامبری‌اش شروع به تربیه‌ی نسلی کرد که همانند او فقط و فقط طالب و تابع حق باشند، این صفت در وجود شاگردان پیامبر صلی الله علیه وسلم به حدی نمایان است که حتا دشمنان اسلام نمی‌توانند از آن چشم بپوشند. باید چنین می‌بود چون خداوند متعال اراده کرده بود که رسالت محمد صلی الله علیه وسلم آخرین رسالت باشد و تا قیامت در جهان باقی بماند، باید این رسالت توسط کسانی منتشر می‌شد که به معنای واقعی کلمه متمسک به حق می‌بودند، چون در مقابل حق چیزی جز باطل وجود ندارد و باطل نمی‌تواند استمرار یابد.

﴿قُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَمَا يُبۡدِئُ ٱلۡبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾﴾ سبأ: ٤٩

(بگو: حق آمد و باطل نه می‌تواند چیزی را به وجود آورد و نه می‌تواند [چیزی که از بین رفته] برگرداند)

﴿ وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ٨١ ﴾ الإسراء: ٨١

(و بگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌تردید باطل نابود شدنی است)

این که دین اسلام و رسالت حضرت محمد صلى الله عليه وسلم تا هنوز باقی است و تا قیامت پا برجا خواهد ماند، دلیلش این است که اولین حاملان این دین از حق عدول نمی‌کردند هرچند در مسیر حق مصیبت‌های زیادی بر آنان تحمیل می‌شد؛ و بقا و استمرار دین اسلام نیز نتیجه‌ی حضور مجموعه‌یی است که همیشه در جهان حضور دارند و حق را می‌جویند و می‌پویند؛ رسول الله صلى الله عليه وسلم می‌فرمایند:

«...لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ عَلَى مَنْ نَاوَأَهُمْ حَتَّى يُقَاتِلَ آخِرُهُمْ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ»[1]

(همیشه گروهی از امتم در جهان هستند که به حق چنگ می‌زنند و به سوی آن فرا می‌خوانند، کسی که با آنان از در مخالفت وارد شود، ضرری به آنها رسانیده نمی‌تواند، تا وعده‌ی الله فرا رسد [قیامت شود])

بنابراین پیرو واقعی رسول خدا صلى الله عليه وسلم کسی است که همیشه در جستجوی حق باشد و هر گاه با قضیه‌یی رو به رو شد سعی کند حقیقت آن را بداند و چون حقیقت برایش آشکار گردید خود را در مسیر آن قرار دهد؛ این مبحث جوانب گسترده‌یی دارد، انسان حق جو باید اولاً الله را با همه قدرت و عظمتش و خود را با

---

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي دَوَامِ الْجِهَادِ.

همه‌ی ضعف، ناتوانی و محدودیتش قبول کند سپس موجودات و مخلوقات الله را آن گونه که هستند بپذیرد و با در نظر گرفتن حقیقت با آنها تعامل نماید، روشنی را به حیث روشنی قبول کند و تاریکی را به عنوان تاریکی و ظلمت؛ شب را شب بداند و روز را روز، کافر را کافر بداند و مؤمن را مؤمن و با هریک همانگونه که حقیقت آن تقاضا می‌کند تعامل نماید؛ حلال را پاک بداند و از آن استفاده کند و از حرام به حیث چیزی نجس و پلید اجتناب نماید. مسلمان راستین باید یقین داشته باشد که حقّ راستی و صداقت این است که به فلاح و رستگاری منتهی شود و حقّ دروغ و تزویر آن است که به ناکامی و هلاکت منجر گردد...

قرآن کریم در این مورد آیات صریحی دارد که مؤمن به قرآن می‌تواند در پرتو آن به بلندترین مراتب اطمینان و آرامش برسد. از جمله:

﴿وَلَا تَهِنُوا۟ وَلَا تَحۡزَنُوا۟ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩﴾ آل عمران: ۱۳۹

(و [در انجام فرمان‌های حق و در جهاد با دشمن] سستی نکنید و [از پیش آمدها و حوادث و سختی‌هایی که به شما می‌رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید)

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ یونس: ۱۰۳

آن گاه پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند [روز نزول عذاب] می‌رهانیم، همین گونه بر ما لازم است که مؤمنان را نجات

دهیم.

﴿ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩ ﴾ العنكبوت: ٦٩

(و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم، و یقیناً خدا با نیکوکاران است)

[﴿ وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ١٧ ﴾ محمد: ١٧

(و کسانی که هدایت یافته‌اند خدا بر هدایت‌شان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است)

[وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى](طه69)

(و جادوگر هر جا درآید، پیروز نمی‌شود)

﴿ وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ ٣٦ وَإِنَّهُمۡ لَيَصُدُّونَهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُم مُّهۡتَدُونَ ٣٧ ﴾ الزخرف: ٣٦ - ٣٧

(و هر کس خود را از یاد [خدای] رحمان به کوردلی و حجاب باطن بزند، شیطانی بر او می‌گماریم که آن شیطان ملازم و دمسازش باشد * و بی‌تردید شیطان‌ها چنین کسانی را از راه خدا باز می‌دارند، در حالی که [با این گمراهی سخت] گمان می‌کنند راه یافته‌گان واقعی آنانند)

12- صداقت

یکی دیگر از صفات پیروان رسول اللهε راستی و درستی در گفتار و کردار است؛ صداقت و راستی همچون دژی مستحکم انسان مسلمان را از فرو افتادن در گناهان حفاظت می‌کند، همان گونه که کذب و کجی دروازه‌های بسیاری از انحرافات مهلک را به روی انسان می‌گشاید چنان که رسول اللهε فرمودند:

«إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا»[1]

(یقیناً که صدق و راستی انسان را به نیکی هدایت می‌کند و سرانجام نیکی‌ها بهشت است؛ و شخص راستی و درستی را در پیش می‌گیرد تا به درجه‌ی صدیق می‌رسد. و هر آیینه دروغ انسان را به فسق و فجور می‌کشاند و فجور منتهی به دوزخ می‌گردد و شخصی دروغ را پیشه‌ی خود می‌سازد تا این که در نزد الله در زمره‌ی دروغگویان مکتوب می‌گردد)

عروه پسر زبیر پسر عوام فقیه مدینه در این باره می‌گوید:

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ}

«اذا رأيت الرجل يعمل السيئة فاعلم أن لها عنده أخوات. و إذا رأيته يعمل الحسنة فاعلم أن لها عنده أخوات»[1]

(وقتی می‌بینید شخصی مرتکب گناهی می‌شود، بدانید که شخص مذکور به گناهان دیگری نیز آلوده است و اگر دیدید بنده‌یی کار نیکی انجام می‌دهد، بدانید که او اعمال خوب دیگری نیز دارد)

یعنی قانون و سنت الهی در مورد انسان این است که وقتی کار نیکی را انجام دهد، توفیق انجام کارهای نیک دیگر را نیز می‌یابد؛ و اگر عمل زشتی را مرتکب شد، به کارهای بَد دیگر نیز کشیده می‌شود. اما دروغ که ضد و مقابل صدق است، زمینه ساز انحرافات بسیار عظیمی است. استاد محمد احمد الراشد در ادامه‌ی کلام فضیل بن عیاض در مورد پی‌درپی آمدن گناهان، دروغ را سرسلسله‌ی صدها عیب و گناه دیگر می‌داند.

فضیل(رح) گفته بود: «کسی که می‌خواهد از غیبت سالم بماند، دروازه‌ی ظن و گمان را بر روی خود ببندد؛ زیرا کسی که از گمان بد اجتناب کند، از تجسس در امان می‌شود و کسی که تجسس نکند از غیبت دوری می‌کند» استاد راشد ادامه می‌دهد: «شکی نیست که فضیل رح به این خاطر سخنش را ادامه نداد تا خود تان با زیرکی و ذکاوت خود عیوب دیگر را حدس بزنید، چون عیوبی که متوجه شخصیت انسان می‌شود بعضی مقدمه بعضی دیگر و برخی مؤخره‌ی برخی دیگراند. آخرین عیبی که فضیل ذکر نموده است غیبت است؛

---

1 – تهذيب التهذيب؛ ج22 ص183.

همین غیبت به نوبه‌ی خود سر سلسله‌ی عیوب دیگر می‌شود، زیرا غیبت منجر به حسد شده و حسد باعث تهمت می‌گردد و بهتان انسان را وادار به دروغ بستن می‌کند و کسی که دروغ خود را توجیه کند از آلوده شدن به صدها عیب دیگر در امان نخواهد ماند»[1]

حالا صدق به تنهایی اکثر امراض روانی و عیوب شخصیتی انسان را مهار می‌کند و نمی‌گذارد پای انسان به معصیت‌های بزرگ کشیده شود.

تعالیم اسلام –اعم از قرآن و حدیث- صدق را به حیث یکی از صفات کمالی انسان برشمرده‌اند و در سیره‌ی عملی رسول اکرمε موارد زیادی به چشم می‌خورد که آن حضرت عملاً یاران خود را به صداقت و راستی تشویق و ترغیب نموده از دروغ باز می‌داشت؛ حتا پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اجازه نمی‌داد در مسایل بسیار خورد و ریزه صدق را نادیده انگارند.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ أَنَّهُ قَالَ دَعَتْنِي أُمِّي يَوْمًا وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَاعِدٌ فِي بَيْتِنَا فَقَالَتْ هَا تَعَالَ أُعْطِيكَ. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم «وَمَا أَرَدْتِ أَنْ تُعْطِيهِ»؟ قَالَتْ أُعْطِيهِ تَمْرًا. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم «أَمَا إِنَّكِ لَوْ لَمْ تُعْطِيهِ شَيْئًا كُتِبَتْ عَلَيْكِ كِذْبَةٌ»[2]

(عبدالله پسر عامر رضی الله عنه می‌گوید روزی رسول اللهε در خانه‌ی ما نشسته بود مادرم مرا صدا کرده گفت بیا تا برایت چیزی

[1] – العوایق؛ ص43.

[2] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي التَّشْدِيدِ فِي الْكَذِبِ.

بدهم. رسول اللهε فرمود: می‌خواهی برایش چه بدهی؟ مادرم گفت: می‌خواستم برایش خرما بدهم. رسول اللهε فرمود اگر برایش چیزی نمی‌دادی در نامه‌ی اعمالت یک دروغ ثبت می‌شد)

معمولاً وقتی سخن از صدق به میان آید، اذهان متوجه صدق در گفتار می‌شود، در حالی که مفهوم صدق بسیار گسترده‌تر از راست گفتن است. امام ابن قیم‌رح ضمن شرح مقام صدق می‌گوید: «منظور از صدق در اقوال این است که زبان انسان بر گفتارش چنان راست و برابر باشد که خوشه‌ی گندم بر ساقه‌اش برابر است؛ منظور از صدق در اعمال این است که افعال انسان چنان بر اوامر خدا و پیامبرش میزان باشد که سر انسان بر روی تنه‌اش میزان است؛ صدق در احوال آن است که اعمال قلب و اندام‌های انسان بر اخلاص استوار باشد و انسان تمام انرژی‌ها و استعدادهای خود را در راه رسیدن به کمال صرف کند؛ در این حالت است که بنده از جمله‌ی کسانی می‌گردد که با صدق در مقابل خدا حاضر می‌شوند و هر اندازه امور فوق در شخص کمال پیدا کند، به همان میزان صدیقیت او کامل‌تر است. به همین خاطر مقام ابوبکر صدیق رضی الله عنه در صدیق بودن به اوج کمال رسیده است»[1]

نکته‌ی بسیار مهم در این زمینه -که بدبختانه اکثر انسان‌ها از آن غافل‌اند- مرتب بودن نتایج غیبی بر صفات خوب و بد انسان است؛ در جهان قدرتی وجود ندارد که بتواند از کار زشت نتیجه‌ی خوب به

1 – تهذیب مدارج السالکین؛ ج2 ص629.

دست دهد و یا جلوی نتیجه‌ی خوب کار نیک را بگیرد. صدق یکی از بزرگ‌ترین صفات خوب و صداقت یکی از بزرگ‌ترین اعمال نیک انسان است که حتماً نتایج خوبی را به بار می‌آورد و اگر رعایت نشود منجر به نابسمانی‌های زیاد می‌شود.

پیامبر اکرمε اصحاب خود را به خوبی از این حقایق آگاه ساخته بود، به همین دلیل است که آنها در تعامل با خالق و مخلوق صداقت به نیکوترین وجه رعایت می‌کردند هرچند در رعایت آن هزینه‌های بزرگ مادی و خسارت‌های هنگفت دنیوی بر آنان تحمیل می‌گردید. به طور مثال ما در موضوع پیوند اخوتی که رسول اللهε بین مهاجرین و انصار برقرار کرده بودند به عجایبی برمی‌خوریم که اکنون تصور آن برای ما ناممکن می‌نماید. چه چیز باعث شده بود که یک مسلمان انصاری حاضر می‌شود تمام اموال خود را که طی چندین سال فراهم آورده با برادر مهاجر خود مساویانه تقسیم کند و از دو همسرش یکی را طلاق دهد تا بعد از سپری شدن عده به نکاح برادر مهاجرش درآید؟[1] منظورش از این معامله خود نمایی نبود. او می‌خواست با کسی که پیامبر صلی الله علیه وسلم او را برادر ایمانی‌اش خوانده، صادقانه معامله کند. اما امروز مسلمانان سعی می‌کنند حقوق مسلم مادی و معنوی دیگران را به بهانه‌های گوناگون و حیله‌های مختلف زیر پا کنند و در عین حال خود را خیرخواه و صادق معرفی نمایند.

زنده‌گی ما انسان‌ها سراسر قرارداد و معامله است؛ ما از طرفی با

---

1 – صحيح البخاري؛ بَاب الْوَلِيمَةِ وَلَوْ بِشَاةٍ.

خدای خود رابطه داریم و از سویی با مخلوقات پیرامون خود به خصوص انسان‌ها. بنابراین مکلفیت ما این است که در رابطه‌ها و قراردادهای خود با خالق و مخلوق جانب صدق را رعایت کنیم و اعتقاد جازم داشته باشیم که مراعات صدق مشکلات ما را تا حد زیادی کاهش می‌دهد؛ در حالی که زیر پا کردن قانون صداقت ممکن است ما را به مصیبت‌های بزرگ مادی و معنوی روبه‌رو کند. دین مبین اسلام تعامل غیر صادقانه را حتا با دشمنان اسلام اجازه نمی‌دهد الا در صحنه‌ی نبرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آن فرمودند: «بَاب الْحَرْبُ خَدْعَةٌ»[1] (جنگ حیله و نیرنگ است). در غیر این مورد قطعاً جایز نیست که انسان با کسی از راه مکر و حیله وارد معامله شود و یا در قراردادهای طبیعی و اجتماعی صداقت را نادیده انگارد.

متأسفانه امروزه اکثر مسلمانان نه در ارتباط و پیوند شان با خدا صادق‌اند و نه در معامله و قرارداد شان با انسان‌ها؛ مسلمانان این زمانه به جای این که سعی کنند از طریق راستی و درستی خود را به مدارج عالی مادی و معنوی برسانند، تلاش می‌کنند از راه فریب‌کاری، دروغ و خیانت جایگاه‌های بلندی را به دست آورند. همین کج‌اندیشی‌ها باعث شده است که هم عزت دنیا از دست مسلمانان برود و هم در آخرت زیان کنند و یا به تعبیر قرآن کریم [خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ][2] شوند.

1 – صحيح البخاري؛ بَاب الْحَرْبُ خَدْعَةٌ.

2 – سوره‌ي حج، آيه‌ي 11.

تصور نشود که اگر انسان در معـاملاتش صـادق باشـد دنیـا را از دست می‌دهد؛ اصلاً و ابداً چنین نیست. حکیم ابن حزام رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرمε فرمودند:

«الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا أَوْ قَالَ حَتَّى يَتَفَرَّقَا فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا»[1]

(خریدار و فروشنده تا زمانی که در مجلس عقد نشسته‌اند، اختیـار دارند [که معامله‌ی خود را ادامه می‌دهند یا فسخ می‌کنند] اگر صـادق باشند و حقیقت را [در مورد عیب مال و نحوه‌ی پرداخت پول و تسلیم دهی مال و...] گفته باشند، در معامله‌ی شان برکت نهاده می‌شـود. امـا اگر عیب مال [و یا حقیقت امر را در جای از معامله] بپوشـند و یـا بـه یکدیگر دروغ بگویند، برکت معامله‌ی شان محو می‌شود)

ولی ما مسلمانان درک نمـی‌کنیم کـه از بـین رفـتن برکـت چـه مشکلاتی را در زنده‌گی فردی و اجتماعی ما ایجاد می‌کنـد. هـر چـه بیشتر تلاش می‌کنیم کم‌تر آسایش داریم و هر چه بر ثروت مان افزوده می‌گردد، حریص‌تر می‌شویم؛ شب و روز دیوانه‌وار تلاش می‌کنیم تـا بیشتر به دست آوریم، باز ناخواسته برای خود درد سر ایجاد می‌کنیم و مشکلات خـود را بـه ایـن و آن نسـبت مـی‌دهیم. علـت ایـن همـه نابسامانی‌ها این است که ایمان ما به قول خدا و پیامبر از باور مـان بـه طرح‌ها و نقشه‌های خود ما ضعیف‌تر است. امـا پیـرو راسـتین پیـامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می‌کند که خـدا و پیـامبرش چـه دسـتور

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب بَيْعِ الْخِلْطِ مِنْ التَّمْرِ.

می‌دهند، سپس سعی می‌کند خواسته‌های خود را با آن مطابق سازد، نه این که به گفته‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم وقعی ننهد و یا سعی کند فرموده‌ی خدا و پیامبر را به گونه‌یی تفسیر نماید که با امیال و آرزوهایش هماهنگ شود چون می‌داند که آن چه را خدا و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گویند حق محض است.

رسول اللهε در حدیثی که عبدالله پسر عمرو روایت نموده فرمودند:

«لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ»[1]

(یکی از شما ایمان ندارد تا این که خواسته‌های او تابع احکامی گردد که من از جانب خدا آورده‌ام)

و خداوند متعال فرموده است:

﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٤﴾ ﴾ التوبة: ٢٤

(بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادی‌اش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند)

[1] – شرح السنة للبغوي؛ باب رد البدع والأهواء.

13- جوانمردی

جوانمردی یکی دیگر از ویژه‌گی‌های پیروان واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم است؛ صفتی که در مقاطع مختلف سبب حل مشکلات بزرگ و فایق آمدن مسلمانان بر مصیبت‌های کمرشکن شده است.

مردمی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان شان به پیامبری مبعوث شد، فطرتاً دارای یک سلسله صفات خوب بودند که در هنگام گرم شدن تنور دعوت، کار پیامبر صلی الله علیه وسلم را آسان کرد و روند گسترش اسلام را سرعت بخشید. جوانمردی بهترین و کارآمدترین صفتی بود که نخستین شاگردان رسول الله صلی الله علیه وسلم به میزان بالایی از آن برخوردار بودند.

وقتی ما سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم را مطالعه می‌کنیم، در طول بیست و سه سال حیات پیامبری آن حضرت حتا به یک مورد برنمی‌خوریم که یکی از یاران آن حضرت علیه ایشان توطئه‌یی چیده باشد و یا به برادر مسلمانش خیانتی کرده باشد. بلی بودند کسانی که توطئه می‌کردند ولی آنان منافقانی بودند که از روز اول قصد و نیت سوء شان به همه‌گان معلوم بود و آیات قرآن وقت به وقت در مذمت و رسوا کردن‌شان نازل می‌گردید.

تاریخ انسانیت به یاد ندارد که مکتبی به قوت و سرعت مکتب اسلام در میان جامعه‌ی بشری گسترش یافته باشد؛ تحلیل

جامعه‌شناسانه‌ی این پدیده جوانمردی اطرافیان رسول الله صلی الله علیه وسلم را بعد از ارتباط آن حضرت با خدا قوی‌ترین عامل این پدیده می‌داند. ولی موضوع ارتباط با الله مثلاً در دعوت موسیυ به تنهایی سبب گسترش سریع و دقیق دین وی نشد، چون بنی‌اسراییل جوانمردی یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم را نداشتند. قرآن کریم صحنه‌های مختلفی از نامردی بنی‌اسراییل را بازگو می‌کند و بیان می‌دارد که در بسا موارد موسیυ نمی‌توانست با اطمینان‌خاطر طرح‌ها و برنامه‌های خود را با بنی‌اسراییل در میان گذارد؛ اما رسول الله صلی الله علیه وسلم با توکل به خدا و اعتماد به یارانش خود را به قلب نیروهای چند برابر دشمن می‌زد و پیروزمندانه بیرون می‌شد.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤ ﴾ الأنفال: ٦٤

(ای پیامبر! خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است)

تاریخ واقعی صدر اسلام نشان می‌دهد که هیچ‌وقت و در هیچ‌جا مردانی به صلابت و مردانه‌گی یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم سراغ نشده‌اند. مقایسه‌ی کوتاه میان موقف اصحاب پیامبر اسلام در جنگ بدر و یاران حضرت موسی وقتی آن حضرت دستور داد تا وارد فلسطین شوند، برتری اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم به خوبی روشن می‌کند.

همراهان پیامبر خدا موسیυ به او گفتند:

﴿ قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَآ أَبَدٗا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ ٢٤ ﴾ المائدة: ٢٤

(ای موسی تا وقتی آنان در آن [شهر]ند ما هرگز پای در آن ننهیم

تو و پروردگارت برو[ید] و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم)
اما یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به نام مقدادبن اسود در غزوه‌ی بدر وقتی آن حضرت مشغول دعا بود نزد شان آمده می‌گوید: ما برای تو آن چه را قوم موسی‌υ به پیامبر خود گفتند نمی‌گوییم که (تو و پروردگارت برو[ید] و جنگ کنید) بلکه ما از چپ و راست و پیش‌رو و پشت‌سرت می‌جنگیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم طوری خوشحال شدند که آثار خورسندی در چهره‌ی مبارک‌شان نمایان گردید.[1]

در تاریخ همین امت کمی جلوتر می‌آیم و زمانی را در نظر می‌گیریم که حسین رضی الله عنه علم جهاد را بر افراشت، مردم کوفه به او وعده‌ی همکاری دادند، او هم به قول شان اعتماد کرده عازم کوفه گردید، اما وقتی قضیه جدی شد، مردمی که او را به آن دیار کشانده بودند با نامردی تمام تنهایش گذاشتند و در نتیجه فاجعه‌ی کربلا به وقوع پیوست و حسین رضی الله عنه با معدود کسانی که مردانه در کنارش مانده بودند جنگید تا به شهادت رسید.

آیا می‌توان گفت که مردم کوفه صرف با گفتن کلمه (لااله الا الله) و این که نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، پیرو واقعی پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند؟ البته ما حق نداریم آنها را از مسلمان بودن بیرون کنیم ولی با اطمینان کامل می‌گوییم آنها هرگز پیرو واقعی رسول الله نبودند چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم معلم بود و می‌گفت:

---

1 – صحيح البخاري؛بَاب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ...

«إِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا»1

رسول الله صلی الله علیه وسلم با یک‌سلسله تعالیم دعوت خود را آغاز کرد و با تکمیل همان تعالیم دعوتش را به انجام رساند؛ پیروان واقعی او کسانی‌اند که همان تعالیم را به خوبی فراگیرند و به آن جامه‌ی عمل بپوشند.

تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برای کامیاب ساختن انسان در دنیا و آخرت وضع شده است. انسان موجودی است که با داشتن قلب از دیگر مخلوقات خدا متمایز می‌گردد؛ قلب انسان ظرف اعتقاد و باور است، یعنی قلب است که چیزی را می‌پذیرد و از چیزی دوری می‌کند؛ قلب انسان هنگام تعامل با انسان‌های دیگر از خلال گفتار و حرکات‌شان میزان صدق و کذب و اخلاص و غش شان را در می‌یابد؛ به هر اندازه تقوای انسان زیاد باشد، میزان درک و فهم او نیز زیادتر است، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند:

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»2

(از فراست مؤمن برحذر باشید، چون او با نور خدا می‌بیند)

یعنی فکر فریب دادن مؤمن را از سر بیرون کنید...

در حدیثی دیگر رسول معظم اسلام قلب هر مسلمان را برترین مفتی شخص او معرفی می‌کنند:

«اسْتَفْتِ قَلْبَكَ، الْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَاطْمَأَنَّ إِلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالإِثْمُ مَا حَاكَ

---

1 – سنن ابن ماجه؛ بَاب فَضْلِ الْعُلَمَاءِ وَالْحَثِّ عَلَى طَلَبِ الْعِلْمِ.

2 – سنن ترمذي؛ بَاب وَمِنْ سُورَةِ الْحِجْرِ.

فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوْكَ»1

(از دلت بپرس! نیکوکاری چیزی است که روح به آن آرام گیـرد و دل بر آن آسوده شود و گناه چیزی اسـت کـه در دل خارشـی پدیـد آورد، و در سینه شک و تردید ایجاد کند. اگر مردم بر خلاف آن چـه در قلب تو است فتوا دهند، تو به آن فتوا اعتماد مکن)

بناءً با موجودی که سینه‌اش جایگاه استقرار قلب است، باید بسـیار صادقانه و جوانمردانه تعامـل شـود، چـون در غیـر آن قلـبش آزرده می‌شود هرچند ممکن است به خاطر مصلحتی ساکت و خاموش باقی بماند.

اگر تعالیم اسلام به صورت صحیح فهمیده و فهمانده شـود، حتمـاً در زمین وجود انسان بزر جوانمردی را غرس نموده و می‌بالاند؛ چـرا که تعالیم پیامبر اسلام همان گونه که می‌تواند انسـان را بیـدار، آگـاه، زیرک، متواضع، بردبار، عزیز، خوش‌خلق و متین بار آورد، قـدرت آن را نیز دارد که از یک انسان عادی شخصی کریم و جوانمرد بسـازد و تقدیم جامعه‌ی انسانی کند.

وقتی ما از جوانمردی صحبت می‌کنیم و می‌خواهیم آن را با تعالیم رسول الله صلی الله علیه وسلم ربط دهیم، منظور ما این است که پیرو رسول الله صلی الله علیه وسلم همان طور که نمـاز می‌خوانـد، روزه می‌گیرد و حج می‌رود، باید در تعاملش با دیگران جای برای تزویـر و نیرنگ باقی نگذارد، یا به سخن دیگر کسانی کـه بـا پیـرو رسـول الله

---

1 – اربعون نووي؛ ص**41**.

صلی الله علیه وسلم معاشرت دارند باید از طـرف او کـاملاً مطمـئن باشند و او توانسته باشد با عمل خود اعتماد و اطمینان قلبـی آن‌هـا را جلب کند، چون اعتماد از اعمال قلب است و چیزی در قلـب انسـان جا می‌گیرد و به عقیده تبدیل می‌شود که عمل شخص باربار آن را بـه اثبات رسانیده باشد و پایبندی به تعالیم پیامبر صلی الله علیـه وسـلم این اعتماد را ایجاد می‌کند.

انسان ناجوانمرد به مفهوم دوستی و اخوت خیانت کرده و در نتیجه تابع واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست؛ چنین کسـی بنیـان دین رسول الله صلی الله علیه وسلم را در زنده‌گی خود و اطرافیـانش متزلزل می‌کند، چهره‌ی زیبای دین را زشت جلوه می‌دهـد، بـه جـای حسن ظن و همکاری مخلصانه، تخم فریبکاری، امتیـازطلبی، توطئـه، خیانت و کلاه‌برداری را می‌کارد؛ صفوف مسلمانان را به هم می‌زنـد و بالآخره مانع نزول رحمت و برکت الله صلی الله علیه وسلم می‌شود...

یکی از آثار و نشانه‌های ناجوانمردی در وجود انسان این است که در وقت گرفتن امتیاز خود را بر دیگران مقدم دارد، ولی در جای خطر سعی کند دوستش را جلو اندازد؛ برعکس انسـان جـوانمرد کوشـش می‌کند تا در وقت خطر خود را از دیگران جلـو انـدازد و در هنگـام گرفتن امتیاز خود را کنار کشد. رسول الله صلی الله علیـه وسـلم در شأن انصار فرمودند:

«إنکم لتقلون عند الطمع وتکثرون عند الفزع»[1]

---

[1] – الجامع لاحکام القرآن؛ ج5 ص247.

(شما کسانی هستید که در وقت امتیاز گـرفتن انـدک و در هنگـام سختی‌ها و مصیبت‌ها زیاد می‌شوید)

ناجوانمردی در حقیقت نوعی فریب‌کاری و دغل‌بازی است که در اسلام جز در صحنه‌ی نبرد رو در رو با دشمن در جـای دیگـر مجـاز نیست و مسلمان حق ندارد حتا با کـافر غیـر محـارب از راه حیلـه و فریبکاری پیش آمد کند، چه رسد با مسلمان و آنهم مسلمانی که سنگ دوستی و اخوت او را به سینه می‌زند. ما در جامعه‌ی اسلامی مان زیاد برمی‌خوریم به کسانی که از مردی و مردانه‌گی جز نام چیزی نمی‌دانند و پشت پا زدن به دوستی و رفاقت در نزد شان از نوشیدن آب ساده‌تر است؛ در یک لحظه با کسی دوست می‌شوند و در ابراز دوستی افراط می‌کنند و لحظه‌ی دیگر به خاطر مشتی پول و یا مقامی خیالی دشـمنی می‌کنند و تمام قواعد انسانی را پشت‌سر می‌اندازند.

امام ترمذی حدیثی را از ابوهریره نقل می کند که رسول الله صـلی الله علیه وسلم فرمودند:

«أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا»[1]

(در دوستی با کسی زیاده‌روی نکنید، چـون ممکـن اسـت روزی دشمن شما شود و در دشمنی با کسی افراط ننمایید چون امیـد اسـت روزی دوست شما گردد)

کسانی که دَم از دینداری و دعوتگری می‌زنند باید همیشـه متوجـه

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي الِاقْتِصَادِ فِي الْحُبِّ وَالْبُغْضِ.

ایــن موضــوع باشــند؛ چــون کوتــاهی در ایــن عرصــه و برخــورد ناجوانمردانه با همراهان راه دعوت کار اسلامی را از ریشه بر می‌کند.

یکی از بزرگ‌ترین مظـاهر نـاجوانمردی، بی‌تـوجهی بـه احسـان دیگران است؛ تمام شخصیت‌های مطرح تاریخ موقعیت خود را مدیون اطرافیان خود می‌باشند؛ افراد جوانمرد ایـن مطلـب را می‌داننـد و بـه همین دلیل هرچند بالا روند قدر اطرافیان خـود را بیشـتر می‌شناسـند؛ ولی انسان‌های ناجوانمرد، وقتی احساس بی‌نیازی کنند محسنین خـود را فراموش می‌نماند. به همین خاطر است که الله متعال در کلام مجیـد خود نیکی با والدین را بیش از نیکی به دیگران مورد تأکید قـرار داده است چون پدر و مادر بوده‌اند که در وقت ضعف و ناتوانی فرزند بـه داد او رسیده وی را به انسانی توانا مبدل ساخته‌اند. رسـول الله صـلی الله علیه وسلم با وجود این که بزرگی خـود را از الله جـل جلالـه بـه دست آورده بود باز هم قدر همکاری و احسـان یـارانش را فرامـوش نمی‌کند، باری در وقت تقسیم غنایم هوازن انصار مدینـه را در یکجـا جمع کرده اولاً احسانی را که الله متعال توسط پیـامبرش نصـیب آنهـا کرده بود به آنها گوش‌زد می‌کند سپس می‌فرماید:

«أَفَلاَ تَقُولُونَ قَاتَلَكَ قَوْمُكَ فَنَصَرْنَاكَ وَأَخْرَجَكَ قَوْمُكَ فَآوَيْنَاكَ»[1]

(چرا نمی‌گویید قومت با توجنگیدند و ما تو را یاری کردیم، قومت تورا بیرون کردند و ما تو را پناه دادیم)

هیچ‌گاه از خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌رود کـه چگونـه

---

[1] – مسند احمد؛ ج18 ص356.

در مکه عرصه برایش تنگ شده بود و این مردم مدینه بودند که زمینه را برای مهاجرت او و اصحابش فراهم کردند و در کنارش ایستادند تا دینش به ابهت و قدرتی که خدا می‌خواست رسید.

اینها مسایلی است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بیست و سه سال از عمر گران‌بهایش را صرف نهادینه نمودن آن کرد؛ شایسته نیست ما مسلمانان به ساده‌گی از کنار آن بگذریم و با انجام برخی از مراسم عبادی و یا درست کردن ظاهر و لباس خود مدعی شویم که ما پیرو واقعی پیامبریم...

14- گذشت

«انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید روزی با رسول خـدا صـلی الله علیه وسلم در حالی که چادری نجرانی با حاشیه‌ی درشت پوشیده بود از راهی می‌گذشتم، ناگهان مردی اطرافی آمـد و از چـادر پیـامبر صلی الله علیه وسلم گرفت و به شدت او را به سوی خود کشید، بـه شانه‌ی آن حضرت صـلی الله علیـه وسـلم نگـاه کـردم دیـدم اثـر کشیده‌شدن کناره‌ی درشت چادر در شانه‌ی مبارک باقی مانده اسـت؛ مرد غریبه گفت: ای محمد امر کن تا از مال خدا که در نزد تـو اسـت [بیت المال] برایم بدهند، رسول الله صلی الله علیه وسلم بـه او نگـاه کرده تبسم نمود و دستور داد تا به او چیزی داده شود»[1]

گذشت و چشم‌پوشی از لغزش‌های دیگران به خصوص زمانی کـه انسـان قـدرت انتقـام‌گیری را داشـته باشـد، یکـی از بزرگ‌تـرین خصوصیاتی است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بر اسـاس آن صحابه صلی الله علیه وسلم را تربیت نمـوده بـود. در واقـع تربیـت انسان بر ایـن کـه بتوانـد از کوتاهی‌هـای دیگـران بگـذرد، یکـی از ویژه‌گی‌های مهم تربیت اسلامی است که کتـاب خـدا بـر آن تأکیـد می‌ورزد و سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مثال‌هـای جالـب و

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب التَّبَسُّمِ وَالضَّحِكِ.

به یاد ماندنی را از آن به نمایش می‌گـذارد. از جملـه خداونـد متعـال می‌فرماید:

﴿ فَٱصۡفَحۡ عَنۡهُمۡ وَقُلۡ سَلَٰمٞۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٨٩ ﴾ الزخرف: ٨٩

(از ایشان روی برتاب و بگو به سلامت؛ پس زودا که بدانند)

برای درک حقیقت گذشت و دانستن جوانب مختلف این ویژه‌گـی باید ابتدا به برخی از خصوصیات بینش اسلامی که زاینـده‌ی صـفات خوب انسانی از جمله گذشت است اشاره‌یی داشته باشیم:

الف. جایگاه انسان در هستي

بسیاری از مشـکلاتی کـه انسـان‌های بیچـاره را کلافـه نمـوده و زنده‌گی موقت و چندروزه‌ی دنیا را بر آنان تلخ می‌نماید عدم شناخت صحیح از جایگاه واقعی شان در دنیا است؛ بدبختانـه ایـن پدیـده در عصر ما که تصور می‌شود عصر شگوفایی دانش و استعداد بشر اسـت به مراتب گمراه‌کننده‌تر و خطرناک‌تر شده است، زیرا وقتی انسـان‌های ناآگاه دستاوردهای مادی بشر را می‌بینند گمان می‌کنند که لزومـاً بایـد انسان قدرتمند امروز نسبت به انسان دیروز از خود شناخت دقیـق‌تری دارد؛ در حالی که تسلط بر جهان مادی چیزی است و معرفت واقعـی از انسان چیزی دیگر. بر این اساس انسان برای این که قدرت شناخت و معرفت پدیده‌های مربوط به خود را پیـدا کنـد، بایـد اول خـود را بشناسد و به درست بودن شناخت و معرفت خود یقین داشـته باشـد، چون خیلی از انسان‌های به ظاهر هوشیار و نابغه، خود را نمی‌شناسـند و جایگاه واقعی خود را در دنیا نمی‌دانند؛ به همین خاطر نه می‌تواننـد

از استعداد خود به خوبی استفاده کنند و نه می‌توانند از وسایل و دستاوردهای مادی خود به‌درستی بهره‌برداری نمایند.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این رابطه چهارده قرن قبل پیش‌گویی نموده فرمودند:

«...حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ مَا أَجْلَدَهُ مَا أَظْرَفَهُ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ...»[1]

([در آخرالزمان کار به جای می‌رسد] که برای شخصی گفته می‌شود چقدر چالاک، با شخصیت و هوشیار است، در حالی که به اندازه‌ی یکدانه اسپند از ایمان در قلبش وجود ندارد)

بنابراین، عقیده‌ی راسخ به تعالیم اسلامی و عدم تأویل ارشادات واضح قرآن و سنت در مورد انسان و جایگاه او در پهنه‌ی هستی بهترین و مطمئن‌ترین راه شناخت انسان و به تبع منطقی‌ترین روش معرفی صفات خوب و بد انسانی است.

حالا انسانی که خود را از طریق تعلیمات قرآن و رهنمایی‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم شناخته است، سعی می‌کند اعمال او نیز از محدوده‌ی قرآن و سنت تجاوز نکند به همین خاطر اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم که خود را به خوبی شناخته بودند و ارزش ذاتی کارهای نیک را می‌دانستند، در صورت لزوم به سهولت از بزرگ‌ترین جفاهای که در مورد شان صورت گرفته بود چشم‌پوشی می‌کردند.

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب رَفْعِ الْأَمَانَةِ.

ب. مسؤولیت انسان در زنده‌گي

الله تعالی در آیه‌ای جامع و مانع مسؤولیت انسان را در دنیا منحصر می‌کند در عبادت و پرستش خود:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝٥٦ ﴾ الذاریات: ٥٦

(و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند)

زرق و برق دنیا به گونه‌یی انسان‌ها را به خود مشغول نموده که بسیاری از آنها مهم‌ترین وظیفه‌ی خود را فراموش نموده، همه‌ی انرژی و استعداد خود را در راه رسیدن به چیزهای پیش‌پاافتاده و غیرضروری صرف می‌کنند؛ انتقام گیری نیز یکی از کارهای بیهوده‌یی است که انسان را از مسؤولیت اصلی‌اش غافل نموده مقدار زیادی از وقت و توانایی‌هایش را از او می‌گیرد و برعکس گذشت و چشم‌پوشی زمینه را برای استفاده‌ی بهینه از وقت و امکانات برای انسان فراهم می‌آورد.

به همین ترتیب رسول الله صلی الله علیه وسلم توانسته بود با متوجه ساختن ذهن و فکر اصحاب به مسؤولیت انسانی شان آنان را از درافتادن در منجلاب کارهای نامربوط و بی‌فایده محفوظ نگهدارد.

امام بخاری حدیثی را به این شرح نقل کرده است که:

«عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَصْرَ فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ سَرِيعًا دَخَلَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ ثُمَّ خَرَجَ وَرَأَى مَا فِي وُجُوهِ الْقَوْمِ مِنْ تَعَجُّبِهِمْ لِسُرْعَتِهِ فَقَالَ ذَكَرْتُ وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ تِبْرًا عِنْدَنَا فَكَرِهْتُ أَنْ يُمْسِيَ أَوْ يَبِيتَ عِنْدَنَا فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِهِ»[1]

---

[1] – صحیح البخاري؛ بَاب يُفْكِرُ الرَّجُلُ الشَّيْءَ فِي الصَّلَاةِ.

(عقبه پسر حارث رضی الله عنـه می‌گویـد روزی در مدینـه نمـاز عصر را با رسول الله صلی الله علیه وسلم ادا می‌کردم، وقتـی پیـامبر صلی الله علیه وسلم سلام گردانید با عجله و در حـالی کـه از روی شانه‌های مردم رد می‌شد به خانه‌ی یکی از همسرانش داخـل گردیـد، مردم از عجله‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم هراسان شدند [چند دقیقه بعد] آن حضرت از خانه بیـرون شـده نـزد آنـان برگشـت و آنهـا را شگفت‌زده دیده فرمود: پارچه‌یی از طلا یا نقره را که در خانه‌ام بود به یاد آوردم، بد می‌پندارم که باز هم مانع [توجه و اقبالم بـه الله تعـالی] گردد، بنابراین امر کردم تا آن را تقسیم کنند [صدقه دهند])

تربیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، از اصحاب شخصـیت‌هایی ساخته بود که حتا توجه و اعتنا به کارهای مباح را نمی‌پسـندیدند و از این که چیزی از دنیا آنها را برای لحظاتی از توجه و اقبال بـه عبـادت الله جل جلاله و آخرت بـاز دارد ناراحـت می‌شـدند و آن را نـوعی دوری از اسلام تصور می‌کردند. در صحیح مسلم از حنظله صلی الله علیه وسلم حدیثی روایت شده است که باری با ابوبکر صـدیق صـلی الله علیه وسلم روبه‌رو شده برایش گفت حنظلـه منـافق شـده اسـت، ابوبکر صلی الله علیه وسلم گفت سبحان الله چـه می‌گـویی! حنظلـه گفت وقتی در مجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته‌ایم و آن حضرت از دوزخ و بهشت یاد می‌کند، [چنان متأثر می‌شویم] که گویـا به چشم خود آن را می‌بینیم، اما وقتی از مجلس پیامبر بیرون می‌آییم و با زن و فرزند و مال و متاع دنیا مشغول می‌شـویم بسـیاری چیزهـا را فراموش می‌کنیم؛ ابوبکر صلی الله علیه وسلم می‌گوید قسم بـه خـدا

که ما نیز چنین هستیم؛ سپس می‌گوید من و ابوبکر هر دو نـزد پیـامبر آمدیم و من گفتم یا رسول الله حنظله منافق شده است، پیـامبر گفتنـد چگونه؟ برای‌شان توضیح دادم آنگاه فرمودند:

«وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنْ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِی وَفِی الذِّكْرِ لَصَافَحَتْكُمُ الْمَلاَئِكَةُ عَلَى فُرُشِكُمْ وَفِی طُرُقِكُمْ وَلَكِنْ یَا حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً»[1]

(قسم به ذاتی که جانم در ید اوست اگر شما زنده‌گی را آن گونـه که در نزد من هستید و به یاد خدا مشغولید ادامه دهید، هرآیینه ملایکه با شما در خانه‌ها و کوچه‌ها مصافحه می‌کنند؛ اما ای حنظله هر کار از خود وقت و زمانی دارد)

پس اندوختن توشه‌ی آخرت هدف نهایی زنده‌گی انسـان اسـت و هرچه جز آن در حیات ما انسان‌ها پیدا می‌شود و ما به حکـم طبیعـت خود مجبور به تعامل با آن می‌باشیم حیثیت عارضی دارد که باید ما را از هدف اصلی حیات‌مان غافل نکند و توجـه مـا را از جهـان دیگـر منصرف ننماید.

ج. در نظرداشت ویژه‌گی‌های انسان

انسان در زنده‌گی خود ضعف‌ها، کاستی‌ها و محـدودیت‌های دارد که از نظرانداختن آن، تعامل با این مخلوق را غیر علمی و غیـر دقیـق می‌سازد؛ هر انسان باید اولاً به کاستی‌های خود معتـرف باشـد ثانیـاً ضعف‌ها و محدودیت‌های دیگران را نادیده نگیرد، یعنـی بـا خـود و

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب فَضْلِ دَوَامِ الذِّكْرِ وَالْفِكْرِ فِي أُمُورِ الْآخِرَةِ...

دیگران برخوردی واقع‌بینانه داشته باشد. خداوند متعال در جای‌ها مختلف قرآن کریم پیامبر خود را به تحقیق در قضایا امر نموده از قضاوت عجولانه نهی می‌کند، یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم مأمور می‌شود تا بعد از تحقیق و رسیدن به علم و شناخت قضاوت نماید:

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ٣٦ ﴾ الإسراء: ٣٦

(و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد)

حتا پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم چون محدویت علمی دارد باید بدون تحقیق فیصله‌یی صادر نکند، و آنگاه که تحقیق نمود مطابق با علمی که خدا به او داده قضاوت نماید. بنابراین وقتی کسی در برابر ما -که خود را پیرو رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌دانیم- کاری انجام می‌دهد که ما را خشمگین می‌سازد باید عجولانه تصمیم نگیریم، ابتدا خوب دقت کنیم که آیا ما مستحق چنین برخوردی بوده‌ایم یا خیر؟ اگر مستحق بوده‌ایم عکس العمل معنایی ندارد؛ و اگر مستحق نبوده‌ایم باز تحقیق کنیم که آیا طرف مقابل در برخورد خود واقعاً معذور نبوده است؟ اگر برای ما ثابت شد که عذری نداشته، باز هم احتمال این که نتیجه‌ی تحقیق ما خطا باشد منتفی نیست؛ و اگر فرضاً نتیجه‌ی تحقیق ما درست باشد، باید حاصلی را که از عکس العمل ما به دست می‌آید به درستی بررسی نماییم تا ثابت شود که مفسده‌یی که از آن برمی‌خیزد از مصلحتش کلان‌تر نباشد چون اگر فسادی که عاید می‌شود زیادتر بود -که غالباً چنین است- باید از عملی کردن آن

صرف‌نظر کنیم. ما می‌توانیم مثال‌های زیادی از این قبیل را در سنت و سیرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و سیرت صحابه صلی الله علیه وسلم مشاهده کنیم. وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تصمیم فتح مکه را اتخاذ کرد، سعی می‌نمود تا کفار مکه از جریان مطلع نشوند و برای جنگ آماده نگردند تا خونریزی صورت نگیرد. در همین وقت ثابت شد که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به نام «حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه» برای کفار مکه نامه‌یی فرستاده و قصد داشته آنان را از تصمیم پیامبر صلی الله علیه وسلم مطلع کند، عمر صلی الله علیه وسلم گفت: یا رسول الله اجازه دهید گردن این منافق را بزنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»[1]

(این شخص در جنگ بدر حاضر بوده است، چه می‌دانی شاید الله تعالی بر قلوب اهل بدر مطلع است که فرموده هر چه می‌خواهید بکنید، من گناهان شما را آمرزیده‌ام)

این حادثه به خوبی گواه این مطلب است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که می‌دانند حاطب اشتباه بزرگی را مرتکب شده ولی به علت این که خداوند اصل قضایا را بهتر می‌داند و همین که حاطب در جنگ بدر شرکت داشته و خدای متعال می‌دانسته است که روزی این شخص اشتباه می‌کند باز هم او را مورد مغفرت خود قرار

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب غَزْوَةِ الْفَتْحِ وَمَا بَعَثَ حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ.

داده، دلیل بر این است که ایشان نیز باید از تقصیر او چشم‌پوشی کنند.

گذشت صفتی است که همه‌ی پیامبران الهی و تمام دعوتگران مسیر دعوت به سوی الله جل جلاله -بلا استثنا- از آن بهره‌مند بوده‌اند چون در واقع بدون گذشت پیمودن راه دعوت ممکن و میسر نخواهد بود و انسان‌های که از این ویژه‌گی بی‌بهره‌اند هرگز نمی‌توانند پا جای پای انبیاء‡ بگذارند و مردم را به طرف دین خدا دعوت کنند چون دعوتگر با انسان‌های سر و کار دارد که همانند او از ضعف‌ها و کاستی‌های زیادی رنج می‌برند و اگر قرار باشد که در مقابل هر عمل نابجا عکس العمل شدید نشان داده و یا انتقام بگیرد، هیچ کس حاضر نخواهد بود به سخن او گوش دهد.

خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ۖ ﴾ آل عمران: ١٥٩

(پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند)

ابن قیم؟ح در کتاب مدارج السالکین ضمن برشمردن کرامات زیادی که از شیخ الاسلام ابن تیمیه(رح) نقل می‌کند، نوشته است: روزی نزد شیخ آمده و او را به مرگ بزرگ‌ترین دشمنش که با او عداوتی دیرینه داشت و او را بسیار اذیت کرده بود بشارت دادم، شیخ الاسلام به سرم فریادی کشیده و نارضایتی خود را از کارم ابراز داشت و (انا لله و انا الیه راجعون) خواند، سپس با عجله برخاست و به

خانه‌ی میِّت رفت تا بازمانده‌گانش را تسلیت دهد، به آنها گفت مرا به جای او قبول کنید و در هر امری که ضرورت داشتید من برای کمک و مساعدت شما حاضرم... ابن قیم می‌گوید آنها خوشحال شدند، برایش دعا کردند و این موقف‌گیری‌اش را ستودند»[1]

پیامبر صلی الله علیه وسلم برای معالجه‌ی امراض مختلفی که در وجود اطرافیانش در طول سال‌های جاهلیت پیدا شده بود روش‌های مختلفی را به کار می‌بست و با اسلوب‌های گوناگون سعی برآن داشت تا بهترین ویژه‌گی‌ها را جای‌گزین آثار دوران جاهلیت کند؛ بنابرآن هم از پند، اندرز، ترغیب، ترهیب و... استفاده می‌کرد و هم با بودن در کنار شان و همراهی با آنان در سفرهای دعوتی و جهادی بهترین صفات انسانی را در وجود آنان به ملکه تبدیل می‌نمود. رسول الله صلی الله علیه وسلم تربیت خود را به گونه‌یی پی‌ریزی کرده بود که در حد معدود کسانی که با او معاشرت داشتند خلاصه نشود بلکه در طول تاریخ انسان‌ها بتوانند به سهولت از آن بهره‌مند شوند؛ به همین خاطر با صحابه طوری معامله می‌کرد که به گفتارش ارج می‌نهادند و آن را حفظ می‌کردند و حوادثی را که در موجودیت او شاهد بودند به خاطره می‌سپردند تا فراموش نشود و بعد با کمال امانت آن را به دیگران منتقل می‌کردند؛ این روند به گونه‌یی ادامه یافت که حالا وقتی ما گفته‌یی را به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت می‌دهیم می‌توانیم از صحیح بودن انتساب آن به آن حضرت کاملاً مطمئن باشیم.

---

[1] – مدارج السالکین؛ ج2 ص262.

در نتیجه‌ی تعلیمات رسول الله صلی الله علیه وسلم روشی مستحکم و غیرقابل تحریف و تغییر برای ابد در جهان پدیدار شد و اصول اخلاق نیکو پی‌ریزی گردید. اینک که گردش زمانه ما را وارثان خط پیامبر صلی الله علیه وسلم گردانیده و لطف خدای بزرگ گنجینه‌یی از تعالیم رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب بزرگوارش را در دسترس ما قرار داده است؛ دست بشریت فردای قیامت به گریبان ما خواهد بود اگر با اعمال و رفتار زشت‌مان چهره‌ی دین را بد جلوه داده باشیم و انتقام جویی‌ها و عقده‌گشایی‌ها، تمام وقت و توان ما را به تحلیل برده، فرصت پرداختن به هدف اصلی زنده‌گی را از ما گرفته باشد و در نتیجه هیچ ارمغانی برای انسان سرگشته‌ی امروز که سخت محتاج پیام دین ماست نداشته باشیم. در ضمن باید کاملاً مطمئن باشیم که تمسک به تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از جمله گذشت مایه‌ی آبرو و عزت ما در همین دنیا نیز خواهد بود؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

«مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلاَّ عِزًّا وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلاَّ رَفَعَهُ اللَّهُ»[1]

(صدقه مال [کسی] را کم نکرده است و الله تعالی در نتیجه‌ی عفو و بخشش بنده جز بر عزت و سربلندی وی نیفزوده و هیچ کس به خاطر خدا فروتنی نکرده مگر این که الله جل جلاله مقام و منزلتش را بلند برده است)

---

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب اسْتِحْبَابِ الْعَفْوِ وَالتَّوَاضُعِ.

در آخر تذکر این نکته ضروری است کـه آن چـه از پیـرو پیـامبر صلی الله علیه وسلم انتظار می‌رود گذشت و چشم‌پوشی بـه عنـوان وسیله‌ی تقرب به خداست نه قبول ذلت و خواری بـه حیـث اسـباب دست‌یابی به مال و متاع دنیا و نه سـکوت و تسـلیم در برابـر ظلـم و استبداد قوت‌های زورگو و شیطانی از ترس ملامت و سرزنش و یا بـه زندان افتادن و مردن و...

15- ایثار و فداکاری

خداوند متعال در مورد انصار مدینه و فداکاری که در مقابل مهاجران مکه داشتند می‌فرماید:

﴿وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ الحشر: ٩

(و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هر کس از خست‌نفس خود مصون ماند ایشانند که رستگارانند)

رسول الله صلی الله علیه وسلم مردمی را تربیت کرد که در وقت گرفتن امتیازات مادی سعی می‌کردند برادران خود را جلو اندازند ولی در هنگام بروز مشکلات و خطرات هر یک سعی می‌کرد خود را برای برادرش سپر قرار دهد. چنان چه پیامبر صلی الله علیه وسلم در شأن انصار فرمودند:

«إنكم لتقلون عند الطمع وتكثرون عند الفزع»[1]

(شما کسانی هستید که در وقت امتیاز گرفتن اندک و در هنگام سختی‌ها و مصیبت‌ها زیاد می‌شوید)

اگر ما با دیدی عمیق تاریخ ملل گذشته و جریان‌های معاصر را

---

1 – الجامع لاحکام القرآن؛ ج5 ص247.

نگاه کنیم و اُفت و خیزهای هریک را مورد بررسی قرار دهـیم بـدون شک رَدّ پای اوج و تعـالی هـر جریـان را در ایثـار و از خودگـذری محدود کسانی می‌یابیم که به خاطر دست یافتن به اهداف خود از همه چیز حتا هستی خود گذشتند. ما در پشت هر جریـان موفـق دنیـا بـه شخصیت‌های بر می‌خوریم که در راه رسیدن به اهداف ترسیم شـده‌ی خود حاضر بودند وقت، مال و جان خود و فرزندان خـود را در طبـق اخلاص بگذارند و در جریان کار و تـلاش زنـدان، شـکنجه، تبعیـد، سرزنش، تحقیر و توهین دیگران را تحمل کنند و بالآخره بـه پیـروزی برسند. به طور نمونه شما می‌توانید زنده‌گی «گاندی» رهبر فقید هنـد و یا سرگذشت «فیدل کاسترو» رهبر کوبا را مورد مطالعه قـرار دهیـد و ببینید که آنان در راه آزادی مردم خود چه فداکاری‌ها که از خود بروز نداده‌اند.

رسول معظم اسلام که به حیث آخرین پیام‌آور الهی آمد تا انسان را از اسارت انسان و بندهای مختلف توهمات و خیال‌پردازی‌هـا نجـات دهد، پیروان خود را به گونه‌یی تربیت می‌کرد که همه‌ی صفات خوب انسانی در وجود شان عمق می‌یافت، به نحوی که نه نیروهای خارجی توان بیرون کشیدن آن را از وجود شان داشت و نه وساوس درونـی و داخلی.

در فرهنگ دینی ما ایثار مفهومی ویژه و منحصر بـه فـرد خـود را دارد؛ خودگذری که اسلام از آن سخن می‌گوید و محمـد صـلی الله علیه وسلم یـاران خـود را بـر اسـاس آن تربیـت می‌نمـود از حیـث درونمایه با از خودگذری گانـدی و کاسـترو فـرق اساسـی داشـت؛

انگیزه‌ی فداکاری کاسترو و گاندی هر چه بوده باشد محدود و متعلـق به دنیا است؛ اما فداکاری و ایثاری که خدا آن را می‌ستاید و جزیی از برنامه‌ی تربیتی پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌شود انگیزه‌یی اخـروی دارد و شخص مسلمان به این باور می‌رسید کـه ثمـره‌ی ایثـارگری و فداکاری خود را در جهان دیگر و به گونه غیـر محـدود از الله متعـال می‌گیرد.

ایثار به این معنا جزیی از پیام اسـلام می‌شـود؛ بـه عبـارت دیگـر فداکاری و از خودگذری صفت همیشه‌گی انسـان مسـلمان می‌گـردد؛ یعنی اگر انسان مسـلمان جـرأت از خودگذشـته‌گی را نداشـت و در موارد ضروری نمی‌توانست خـود و منـافع شخصـی خـود را فـدای هدایت، آسایش و آرامش دیگران کند، باید عقیـده‌ی خـود را مـورد تفحص قرار دهد و به یقین بداند که در اسلام او نقصی موجود است.

اگر مسلمان بخواهد که مزد هر عمـل او نقـد و در همـین دنیـا و توسط انسان‌ها برایش داده شود، آنگاه ایمان به آخرت که همان بـاور به پاداش عمل در جهان بعدی است مفهوم خود را از دست می‌دهد.

از این جا است که به علت تأکید زیاد قرآن روی مسایل عقیـده‌تی به خصوص ایمان به (الله و روز آخرت) پی می‌بریم، چون تـا زمـانی که عقیده به یگانه‌گی الله صلی الله علیه وسـلم و روز قیامـت قـوی نباشد، پایبندی به اعمال و اخلاق اسلامی دشوار و در مواردی ناممکن است.

یکی از رویدادهای مشهور در هجرت پیامبر صلی الله علیه وسـلم ایجاد پیمان اخوتی است که آن حضرت میان مهاجران مکـه و انصـار

مدینه منعقد نموده بودند. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای انصار اهمیت ایثار و جایگاه آن را در اسلام بیان می‌کند و آنان را به ایثار در مقابل مهاجران دعوت می‌نماید، انسان نمونه‌های شگفت‌انگیزی از فداکاری را می‌بینید؛ امام بخاری نقل کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه وسلم میان عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع پیوند اخوت برقرار نمود، سعد به عبدالرحمن می‌گوید من ثروتمندترین فرد انصارم و می‌خواهم سرمایه‌ام را نیمانیم با تو قسمت کنم. من دو همسر دارم ببین هر کدام را دوست داشتی برایم بگو تا او را طلاق دهم وقتی عده‌اش تمام شد آن را به نکاح خود در آور. سعد گفت خداوند در مال و همسرانت برکت اندازد بازار را برایم نشان دهید [تا از طریق کار و بار زنده‌گی‌ام را سر و سامان دهم]...»[1]

داستان سعد و ربیع اولین و آخرین نمونه از ایثارگری صحابه صلی الله علیه وسلم نبود؛ فداکاری و ایثارگری جزیی از اخلاق آنان شده بود؛ در آن وقت هر که مؤمن بود ایثارگر هم بود؛ در جمع یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم فقط اهل نفاق فداکار نبودند چون عقیده به خدا و آخرت نداشتند و فکر می‌کردند که از دست دادن چیزی در این دنیا مساوی است با محروم شدن از آن برای همیشه؛ اما مسلمانی که رضای خدا و کامیابی آخرت، یگانه هدف او شده بود به ساده‌گی می‌توانست از همه‌چیز خود دست بردارد، حتا اصحاب صلی الله

1 – صحيح البخاري؛ بَاب مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى{فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ...}

علیه وسلم وقتی فرصتی برای ایثارگری میسر می‌شد آن را به عنوان چانسی می‌دانستند که از طرف الله متعال برای شان مرحمت شده است.

در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ما به سه نوع از مردم برمی‌خوریم، مسلمانان مخلص، منافقانی که به ظاهر کلمه می‌گفتند اما قلباً باور به خدا و روزآخرت نداشتند و کافرانی که در ظاهر و باطن با پیامبر صلی الله علیه وسلم و برنامه‌ی او دشمنی می‌کردند، مسلمانان دارای ویژه‌گی‌های بودند که می‌توان گفت ایثار و از خودگذری یکی از برجسته‌ترین آنها بود؛ منافقان نیز صفاتی داشتند که احیاناً قرآن به برخی از آنها اشاراتی دارد از جمله:

﴿ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢ ﴾ النساء: ١٤٢

(منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند)

و در جای دیگر از قرآن می‌خوانیم:

﴿ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْۚ وَقِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ قَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدۡفَعُواْۖ قَالُواْ لَوۡ نَعۡلَمُ قِتَالٗا لَّٱتَّبَعۡنَٰكُمۡۗ هُمۡ لِلۡكُفۡرِ يَوۡمَئِذٍ أَقۡرَبُ مِنۡهُمۡ لِلۡإِيمَٰنِۚ يَقُولُونَ بِأَفۡوَٰهِهِم مَّا لَيۡسَ فِي قُلُوبِهِمۡۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يَكۡتُمُونَ ١٦٧ ﴾ آل عمران: ١٦٧

(همچنین کسانی را که دو رویی نمودند [نیز] معلوم بدارد و به ایشان گفته شد بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید گفتند اگر جنگیدن می‌دانستیم مسلماً از شما پیروی می‌کردیم آن روز آنان به کفر

نزدیک‌تر بودند تا به ایمان به زبان خویش چیـزی مـی‌گفتنـد کـه در دل‌هایشان نبود و خدا به آن چه می‌نهفتند داناتر است)

بلی منافقان نه می‌توانستند در اعمال عبادی مانند نماز پایبندی نشان دهند و نه قادر بودند به خاطر دفاع از مقدسات دینی و رسـاندن پیـام الله جل جلاله به دیگـران –و در واقـع بـه خـاطر راهیـابی دیگـران– زنده‌گی خود را به مخاطره اندازند؛ جهـاد چیـزی جـز ایثـار نیسـت، مجاهد سلاح خود را بر می‌دارد، به صحنه‌ی جنگ می‌رود و می‌میـرد تا مسلمانان آسوده زنده‌گی کنند و کافرانی که به خاطر نرسـیدن پیـام دین در لبه‌ی پرتگاه دوزخ قرار دارند هدایت یابند و مستحق رفتن بـه جنت شوند؛ یا به تعبیری مسلمان مخلص مانند شمع ذوب می‌شـود و هستی خود را از دست می‌دهد تا دیگران در روشنی آن پیش‌پای خود را ببینند. مسلمان واقعی معتقد است که اگر کشته شود چیزی را که از دست داده در مقابل آن چه به دست می‌آورد بـه مثابـه‌ی قطره‌یـی در مقابل دریا هم به حساب نمی‌آید؛ او یقین دارد که با این کار خود اولاً خالق و مالک خود را خوشنود کرده و ثانیـاً زنـده‌گی ابـدی خـود را اعمار نموده است. اما منافق چه فکر می‌کند؟ او می‌داند که از رفتن به میدان جنگ زنده‌گی این جهانی او به مخاطره می‌افتد و در عـوض آن هیچ چیزی به دست نمی‌آورد، چون به آخرت ایمان ندارد؛ بـه همـین خاطر است که منافقان در جنگی که احتمال زنده ماندن و بـه دسـت آوردن غنیمت زیاد بود بـا پیـامبر صـلی الله علیـه وسـلم شـرکت می‌کردند؛ ولی در نبردی که احتمال کشته‌شدن بود خود را بـه عقـب می‌کشیدند، چنان چه وقتی از رفـتن بـه غـزوه‌ی تبـوک کـه نبـردی

خطرناک بود امتناع ورزیدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با مسلمانان مخلص تنها گذاشتند، پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت برگشت از تبوک این آیه‌ی مبارکه را دریافت نمودند:

﴿ فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ ٨٣ ﴾

التوبة: ٨٣

(و اگر خدا تو را به سوی طایفه‌یی از آنان بازگرداند و آنان برای بیرون آمدن [به جنگ دیگری] از تو اجازه خواستند بگو شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد زیرا شما نخستین بار به نشستن تن دردادید پس [اکنون هم] با خانه‌نشینان بنشینید)

ما می‌توانیم شواهد زیادی از این قبیل را در میادین مختلف دینداری ببینیم، ما کسانی را در میان مسلمانان –حتا آنانی که دَم از دینداری می‌زنند– می‌یابیم که در وقت سربالاکردن امتیازات و جای که احتمال رسیدن به مال و مقام و شهرت قوی باشد سراسیمه قدم پیش می‌گذارند؛ اما وقتی احتمال خطر در کاری زیاد باشد قدم‌های شان سست و متزلزل می‌گردد.

وقتی ما از کافران زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم بگذریم، فقط با دو نوع انسان روبه‌رو می‌شویم: مؤمنان مخلصی که ویژه‌گی‌های شان در ادبیات دینی ما مشخص است و منافقانی که به برخی از خصوصیات‌شان در فوق اشاره گردید. اکنون در چنین وضعیت خطیری ما باید اندکی به خود رجوع کنیم و ببینیم که آیا صفاتی که ما

داریم با صفات یاران مخلص پیامبر صلی الله علیه وسلم بیشتر مشابهت دارد یا نعوذ بالله با صفات منافقانی که همیشه بزرگ‌ترین مایه‌ی دردسر برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان مخلص بودند و رسول الله صلی الله علیه وسلم بیشترین رنج و زحمت را از ناحیه‌ی آنان می‌دید؟ و ما هم اگر در ناحیه‌یی از زنده‌گی مان از صفات پیروان راستین پیامبر صلی الله علیه وسلم برخوردار نباشیم به یقین بدانیم که در همان قسمت زنده‌گی ما صفتی از صفات منافقان باقی مانده است و در هر گوشه‌ی دنیا که زنده‌گی کنیم مایه‌ی رنج و زحمت برای مؤمنان مخلص و پیروان واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهیم بود.

16- میانه‌روی

میانه‌روی در برخورد با افراد و پدیـده‌ها در واقـع یکـی از تعـالیم ارزشمند دین حنیف و یکی از برجسته‌ترین صفات رسول معظم اسلام و اصحاب ایشان و بالتبع صفت همه‌ی کسانی است که ادعای پیـروی پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارند.

میانه‌روی و تعادل عبارت است از اتخاذ روش میانه در برخورد بـا اشخاص و پدیده‌ها، به این صورت که انسـان در تعامـل بـا افـراد و قضایا حقیقت هرچیز را در نظر گرفته شخص و یا شـئ را از جایگـاه اصلی آن بالاتر نبرد و از منزلت واقعی‌اش فروتر نگذارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسـلم در میـان مردمـی بـه پیـامبری مبعوث شد که مانند همه‌ی جوامع انسـانی دارای صـفاتی مخلـوط از خوبی و زشتی بودند و طبعاً در بعضی از کارها افراط می‌کردنـد و در برخی امور دچار تفریط می‌شدند؛ آنها در وصف بت‌های ساخته شـده از سنگ و چوب تا جای پیشرفته بودند که سر خود را در مقابل آنهـا خَم می‌کردند و به نام شان قربانی می‌دادند ولی منزلت خدای یگانـه – پروردگار خود و جهان هستی را– به اندازه‌ی پایین آورده بودنـد کـه فرشته‌ها را دختران او می‌دانستند در حالی که خـود از داشـتن دختـر شرم می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیامبری مبعوث شد تا با ارائه‌ی آیینی میانه و متوسط مردم را بـه صـلاح آورد و نگـذارد

فرزندان آدم با وجود عقل و منطقی که خدا برای شان داده حقیقت‌ها را نادیده گرفته با تأثر از فرهنگ حاکم و عنعنات رایج روش میانه و معتدل را فروگذارند.

نخستین تعلیم پیامبر صلی الله علیه وسلم توحید بود، توحید یعنی روش معتدل میان چند خدایی و بی‌خدایی. توحید یعنی اقرار و اعتراف به خدایی واحد و یگانه -ذاتی که همه‌ی جهان و هم انسان را از نیستی به هستی آورده است- و دور انداختن تمام خدایان دوروغینی که دجال‌ها به خاطر سوءاستفاده از انسان برای او معرفی می‌کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاش می‌کرد تا بعد از توحید تمام بخش‌های زنده‌گی انسان‌ها اعم از عقاید، عبادات، اخلاق، سلوک، معاملات و... را اصلاح کند؛ اکنون وقتی ما بعد از چهارده قرن به تعالیم پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می‌کنیم در هیچ مورد نشانی از غُلو و یا تقصیر نمی‌یابیم که این امر خود دلیلی محکم بر سالم ماندن تعالیم اسلامی از تحریف و تغییر است.

مشهور است که رسول الله صلی الله علیه وسلم یاران خود را زیاد دوست می‌داشت و همیشه آنها را ستایش می‌کرد، ولی سعی می‌نمود در توصیف شان زیاده‌روی نکند و عیب‌های شان را نادیده نگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه اصحاب خود را به کارهای نیک توصیه می‌کرد و اهل فضل را اکرام می‌نمود، اما هرگز اجازه نمی‌داد در توصیف شخصی مبالغه صورت گیرد.

در حدیثی که امام ترمذی آن را روایت کرده رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

«أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا»[1]

(در ابراز محبت با دوست خود زیاده‌روی مکن، چون ممکن است روزی دشمن تو شود و در عداوت با دشمنت راه افراط در پیش نگیر، چون بعید نیست روزی با تو دوست گردد)

برخورد متعادل و میانه با افراد و پدیده‌ها مهم‌ترین و کارآمدترین اسلحه‌یی است که بنده‌ی مؤمن را در اجرای برنامه‌ها و رسیدن به اهداف عالی‌اش کمک می‌کند؛ و شایسته‌ترین صفتی است که پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم را از دنباله‌رو هوا و هوس متمایز می‌سازد.

در حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما دستور می‌دهند تا حقیقت انسان را به حیث یک مخلوق و حقیقت دوستی و دشمنی را به حیث تعامل با همین مخلوق در نظر گرفته با وی پیش‌آمد نماییم. مگر غیر از این است که انسان همیشه در معرض تغییر و دگرگونی قرار دارد و اگر ما دوست خود را غیرقابل تغییر فکر کنیم و با همین ایده در دوستی با او راه افراط را در پیش بگیریم، فردا که حالتش -به حیث یک موجود قابل تحول- به گونه‌یی دگر شد و یا خود ما متحول شدیم و با فکر جدید خود نتوانستیم دوستی سابق را با او ادامه دهیم ممکن است مشکلات بزرگی را سر راه خود ایجاد کرده باشیم؟ بالعکس اگر با کسی که به خاطر دین، اخلاق و سلیقه‌اش دشمنی

[1] – سنن ترمذي؛ بَاب مَا جَاءَ فِي الِاقْتِصَادِ فِي الْحُبِّ وَالْبُغْضِ.

داریم، حقیقت را نادیده بگیریم و او را غیر قابل تحول فکر کنیم و به همین خاطر در دشمنی با او از مسیر اعتدال و میانه منحرف شویم، اولاً پل‌های دوستی میان خود و او را خراب کرده‌ایم، ثانیاً در صورتی که روزی دوست ما شود در مقابلش شرمنده و سرافگنده می‌باشیم.

حدیثی که در فوق به صورت یک متن متین از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نقل گردید، پرده از روی حقیقت مسأله‌ی افراط کنار زده، روش میانه را با تمام ابعاد آن برای ما معرفی می‌کند. اینک در ذیل به صورت موجز و خلاصه به برخی از ابعاد مطرح شده در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اشاره می‌کنیم:

الف. زيان‌هاي افراط در دوستي

1- زیاده‌روی در محبت و دوستی زمینه‌ساز اختلاط بیش از حد می‌گردد و نشست و برخاست غیر ضروری عرصه را برای پرحرفی، بیهوده‌گویی، غیبت، تمسخر و اهانت به دیگران فراهم می‌کند.

2- انسان طبیعتاً رازهای دارد که بر حسب مهم بودن آن را از افراد پیرامونش می‌پوشد؛ وقتی انسان در دوستی با دیگری واقعیت‌ها را نادیده گرفته پا از جاده‌ی تعادل بیرون نهد، ممکن است به گمان این که رابطه‌ی محبت میان او و دوستش هرگز مخدوش نمی‌شود، اسراری را با وی در میان گذارد که افشا شدن آن بلوای بزرگی را بر پا نماید؛ مسلماً وقتی بنا به علتی رابطه‌ی دوستی سست گردید، حفظ اسرار معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد؛ به خصوص اگر طرفین و یا یکی از آنها اهل تقوا و مروت نباشند.

ب. ضررهاي افراط در دشمني

1- از نظر اسلام دشمنی با انسان به حیث انسان از ریشه و اساس مردود است و ما مکلفیم از این حیث همه‌ی انسان‌ها را دوست بداریم و آنان را اشرف مخلوقات خدا بدانیم؛ چیزی که دشمنی یک مسلمان با انسانی دیگر را توجیه می‌کند، برخی از صفات زشتی است که در شخصیت انسان پدیدار می‌گردد؛ بنابراین انسان مسلمان با نوع بشر دشمنی ذاتی ندارد بلکه با صفات زشتی عداوت دارد که احیاناً در وجود برخی از انسان‌ها پیدا می‌شود. یا به دیگر سخن بنده‌ی مسلمان همانند طبیبی دلسوز است که مریض را دوست دارد ولی با مرضش مبارزه می‌کند؛ مسلمان نیز آدم فاسق و بد اخلاق را دوست دارد، اما هرگز نمی‌تواند با صفات زشتش آشتی نماید.

2- وقتی ما دشمنی با انسان را به حیث یک پدیده‌ی عارضی بدانیم، مسلماً در صدد برطرف‌کردن عوارض و برقرار کردن رابطه‌ی دوستی با دشمن خود حریص‌تر از ادامه دشمنی با او می‌باشیم؛ و این چیز ما را کمک می‌کند که به مرور زمان بیشتر دشمنانان خود را به دوستانی صمیمی تبدیل کنیم. الله متعال در این رابطه می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ ﴾ فصلت: ٣٤

(و نیکی با بدی یکسان نیست [بدی را] آن چه خود بهتر است دفع کن آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می‌گردد)

3- وقتی در دشمنی با کسی که مثلاً کافر است افراط کنیم و

حقیقت امر او را نادیده بگیریم، تلاشی مؤثر در جهت دعوت و رهنمایی او انجام نخواهیم داد و مسؤولیت ایمانی خود را در برابر او ادا نخواهیم کرد و فردای قیامت دست او به گریبان ما خواهد بود. به همین خاطر است که وقتی علی رضی الله عنه عازم خیبر می‌شود و می‌خواهد با مکارترین دشمنان خدا و پیامبر جهاد کند رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

«فَوَاللَّهِ لأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»[1]

(اگر یک نفر به وسیله‌ی تو هدایت شود برایت از شتران سرخ‌مو بهتر است)

مفهوم سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم این است که ای علی تمایل زیادی به حذف آنها نداشته باش؛ بلکه سعی کن تا ایمان بیاورند و در دنیا و آخرت سرفراز شوند؛ نه این که کشته شوند و دنیا و آخرت شان تباه گردد.

و اگر در دشمنی با فاسق و فاجر مسلمان زیاده‌روی کنیم، شیطان ما را وسوسه خواهد کرد که از اصرار او بر گناه و معصیت لذت ببریم و از راه‌یابی او محزون و ملول شویم، که در این صورت گناه ما به مراتب بزرگ‌تر از گناه کارهای زشت او خواهد بود.

3- افراط در دشمنی انسان را از قضاوت بی‌طرفانه در مورد افراد و گروه‌ها باز می‌دارد و در نتیجه حدود تعیین شده‌ی شریعت زیر پا می‌گردد. الله متعال می‌فرماید:

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب دُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ...

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨ ﴾ المائدة: ٨

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خـدا بـه داد برخیزیـد [و] بـه عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شـما را بـر آن دارد که عدالت نکنید عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر اسـت و از خـدا پروا دارید که خدا به آن چه انجام می‌دهید آگاه است)

ج. پدیده‌ي افراط و تفریط

هر یک از افراط و تفریط در واقع به معنای نادیده گرفتن حقیقت و انحراف از راه درست و مستقیم است. طبعاً همان گونـه کـه در عـالم مادی انحراف و بیرون شدن از راه مستقیم باعث دور شـدن انسـان از مقصد و سبب رنج و زحمت می‌شود، در عالم معنوی نیز زیر پـاکردن روش میانه انسان را از مقصد دور کرده سبب مشکلات و مصیبت‌های فراوان می‌گردد. به همین خاطر الله متعال به مـا تعلـیم داده اسـت تـا همیشه از او توفیق استقامت بر راه راست را طلب کنیم:

﴿ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧ ﴾ الفاتحة: ٦ - ٧

(ما را به راه راست هدایت فرما، راه آنان که گرامی‌شان داشته‌ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان)

خلاصه پیرو راستین پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی است که در هر حرکت و سکونش سعی می‌کند روش میانه را از دست ندهد چون

او تابع پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است نه پیرو خواسته‌های نفس و مطیع وسوسه‌های شیطان.

مؤمن واقعی می‌بیند که چگونه پیامبر بزرگوار اسلام تلاش می‌کرد تا در همه‌ی امور میانه‌روی را حفظ نموده قدم از دایره‌ی اعتدال بیرون نگذارد؛ بنده‌ی مؤمن وقتی ابعاد مختلف زنده‌گی رسول الله صلی الله علیه وسلم را از نظر می‌گذراند، موردی را سراغ نمی‌کند که در آن قدم پیامبر صلی الله علیه وسلم به جانب افراط و یا تفریط متمایل شده باشد. مثلاً:

- در عرصه‌ی عبادت می‌بیند که رسول الله صلی الله علیه وسلم باوجود اصرار و تأکیدی که بر نماز جماعت داشت، نمی‌پسندد که انسان‌های سخت‌گیر سلیقه‌ی خود را بر این عبادت الهی تحمیل کنند.

«فَمَنْ أَمَّ قَوْمًا فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ وَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَإِنَّ فِيهِمْ ذَا الْحَاجَةِ وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ»[1]

(کسی که برای مردم امامت می‌دهد باید نمازش را خفیف ادا کند، چون ممکن است افراد سالخورده، مریض، ضعیف و کسانی که کار عاجل دارند به او اقتدا نموده باشند؛ اما زمانی که یکی از شما به تنهایی نماز می‌گذاشت هر قسمی که دوست داشت [طولانی و یا کوتاه] نمازش را بخواند)

- در میدان دعوت و تبلیغ نمی‌خواست در یک جلسه همه‌ی مسایل را به مردم بگوید و یا از مردم نمی‌خواست کار و بار خود را

---

[1] - صحیح مسلم؛ بَاب أَمْرِ الْأَئِمَّةِ بِتَخْفِيفِ الصَّلَاةِ فِي تَمَامٍ.

تعطیل کرده همه روزه به مجلس و صحبت او حاضر شوند، بلکه شرایط زنده‌گی و اوضاع و احوال مردم را در نظر گرفته به آنها موعظه می‌کرد.

در حدیثی که امام بخاری آن را نقل کرده عبدالله بن مسعود می‌گوید:

«كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِى الأَيَّامِ، كَرَاهَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا»[1]

(رسول الله صلى الله عليه وسلم برای نصیحت کردن ما اوقاتی را مشخص ساخته بود، چون دوست نداشت [از موعظه و پند زیاد و همه روزه] خسته شویم)

به همین صورت در سرتاسر زنده‌گی پیامبر صلى الله عليه وسلم شما یک مورد را سراغ کرده نمی‌توانید که آن حضرت پای خود را از جاده‌ی اعتدال بیرون گذاشته باشند و یا دستوری داده باشند که از آن بویی افراط و تفریط به مشام رسد. بنابراین کسانی که دم از اسلام و پیروی محمد صلى الله عليه وسلم می‌زنند و در برخورد با انسان‌ها و قضایا راه افراط و یا تفریط را در پیش می‌گیرند، یا شناخت شان از اسلام ناقص است و یا می‌خواهند سلیقه‌های شخصی خود را بر دین مبین اسلام تحمیل کنند. به تعبیر قرآن کریم چنین کسانی صراط مستقیم را کنار گذاشته راه غضب‌شده‌گان و یا گمراهان را در پیش

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب مَنْ جَعَلَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَيَّامًا مَعْلُومَةً. و صحيح مسلم؛ بَاب الِاقْتِصَادِ فِي الْمَوْعِظَةِ.

گرفته‌اند.

17- مراعات حدود الله

رسول اکرم صلی   الله علیه وسلم از همان روزهای اول بعثت خود اعلان نمود که من مأمور رساندن پیام الله تبارک و تعالی می‌باشم نه سازنده‌ی قانونی به نام اسلام.

کلمه‌ی «قُل» (بگو من...) در قرآن کریم زیاد به کار رفته و مبین این مطلب است که رسول الله صلی   الله علیه وسلم مأمور به مراعات حدود تعیین شده از جانب الله جل جلاله می‌باشند:

﴿ قُلْ إِنِّيٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿١١﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾ قُلْ إِنِّيٓ
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾ قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِي ﴿١٤﴾ ﴾ الزمر: ١١ - ١٤

(بگو من مامورم که خدا را در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده‌ام بپرستم و مامورم که نخستین مسلمانان باشم، بگو من اگر به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روزی هولناک می‌ترسم، بگو خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او بی‌آلایش می‌گردانم)

رسول الله صلی   الله علیه وسلم به شاگردان و یاران خود می‌گفت مأموریت شما در قبال این دین کم‌تر از من نیست و یگانه فرق من با شما این است که دستور الله جل جلاله به صورت مستقیم و یا به واسطه‌ی فرشته به من می‌رسد، اما به شما از طریق من؛ و الا وقتی خدا امر می‌کند که نماز بگذارید چنین نیست که مسؤولیت شما در قبال این فریضه‌ی الهی نسبت به من کم‌تر باشد و یا وقتی امر می‌کند

که جهاد کنید خطاب خدا جل جلاله به مـن بیشـتر از شـما متوجـه گردد.

خلاصه همه کسانی که شهادت می‌دهند جز الله جل جلاله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا است، مکلف بـه مراعات حدود تعیین شده توسط الله جل جلاله می‌باشند، بدون این که در این زمینه میان پیامبر و غیر پیامبر و میـان زن و مـرد و میـان مـردم عصری با مردم زمان دیگر فرقی باشد. البته حدود خدا نسبت به افـراد فرق می‌کند مثلاً پیامبر ما احیاناً به کارهای مأمور می‌شد که بقیه بـه آن مکلف نبودند، مانند نماز شب که به آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود و بر امت ایشـان مسـتحب اسـت و یـا مـردان مکلف‌انـد نمازهای پنج‌گانه را به جماعت و در مسجد ادا کنند ولی زنان به چنین چیزی مأمور نیستند. یعنی حدود خدا در مورد نمازهای پنج‌گانه بـه دو قسم می‌باشد و هر یک از دو جنس زن و مرد مکلف به اجرای حـدی است که از جانب الله صلی الله علیه وسلم مخصـوص بـه او تعیـین شده است.

پیرو راستین رسول خدا کسی است که نه بر اساس تمایلات نفسی خود بلکه در چوکات شریعت نـازل شـده‌ی الله جـل جلالـه عمـل می‌کند. امام ابن قیم ضمن ارائـه‌ی برداشـت‌های مختلـف از بهتـرین عبادت، برداشت یک گروه را تأیید کرده می‌گوید:

«گروه چهارم می‌گویند: بهترین عبادت عملی است کـه بـه قصـد رضای پروردگار و بر اساس تقاضای وقت و زمان انجام شود.

بهترین عبادت در وقت جهاد، مشغول شدن به جهـاد اسـت و لـو

مصروف شدن به آن باعث ترک شدن نماز شب، روزه‌ی نفـل و حتـا منجر به ترک ادای نماز فرض به صورت مکمل آن گردد.

بهترین عبادت در وقت آمدن مهمان پرداختن به ادای حق اوست و لو با عث ترک اذکار و اوراد شود؛ همچنان در هنگام ادای حـق زن و فرزند باید به حقوق آنان اولویت داده شود.

بهترین کار در وقت سحر مصروف شدن به نمـاز، تـلاوت قـرآن، دعا، ذکر و استغفار است.

بهتـرین کـار در وقـت رهنمـایی طالـب علـم و تعلـیم جاهـل، روی‌آوردن به تعلیم و صرف وقت در آن است.

برترین کار در وقت اذان، ترک اوراد دیگر و مصـروف شـدن بـه جواب مؤذن است.

بهترین کار در وقت نمازهای پنجگانه، اشتغال به نماز و ادای آن به کامل‌ترین وجه ممکن و سعی در ادای آن در اول وقـت و رفـتن بـه مسجد است و اگر مسجد دور باشد دارای ثواب بیشتر است.

بهترین عمل در وقت ضرورت نیازمند، رسیده‌گی به او و برطـرف کردن مایحتاج وی به کمک جاه، جسم و مال است و باید این کار بر اوراد و خلوت عبادت‌گذار ترجیح داده شود.

بهترین حالت هنگام تلاوت قرآن این است که انسان قلب خـود را برای تدبر و فهم معانی و مفاهیم آن از تمام مشغله‌های دیگر فارغ کند و به گونه‌یی قرآن بخواند که گویا خداوند متعال او را مخاطـب قـرار داده است و تصمیم بگیرد که اوامر الله جل جلاله را به گونـه‌یی اجـرا کند که گویا از طرف حاکمی قدرت‌مند برایش نامه‌یی آمده و او را به

کاری مشخص و مهم امر نموده است.

بهترین کار در وقت ایستادن به عرفات تـلاش در عـذر و زاری و دعا و ذکر است نه گرفتن روزه کـه انسـان را بـر انجـام آن عبـادات ناتوان سازد.

بهترین عمل در روزهای دهه‌ی ذی الحجه عبادت زیـاد اسـت بـه خصوص تکرار (الله اکبر، لااله الا الله و الحمد لله) و این کار از جهـاد غیرمشخص فضیلت بیشتر دارد.

بهترین کار در دهـه‌ی اخیـر مـاه مبـارک رمضـان گوشـه‌گیری و خلوت‌گزینی در مسجد و مشغول شدن به اعتکاف است نه درآمیخـتن با مردم و مصروف شدن به کارهای آنان؛ حتا تعـداد زیـادی از علمـا می‌گویند این کار از تعلیم دادن علم و آموزش قرائت قرآن برای مـردم بهتر است.

بهترین کار در وقت مریضی برادر مسلمان، عیادت او و در هنگـام مرکش، شرکت در تشییع جنـازه وی می‌باشـد و بایـد ایـن کـار بـر خلوت‌گزینی و مجالس اجتماعی ترجیح داده شود.

بهترین عمل در وقت فرود آمدن مصیبت‌ها و اذیت‌ها بر سر مـردم، پایبندی به صبر و ایستادن در کنار مردم است نه فرار از نزدیک شـدن به آنان، زیرا مؤمنی که بـا مـردم زنـده‌گی نمـوده و بـر مصـیبت‌ها و مشکلات آنان صبر کند، بهتر از مؤمنی است که نه بـا مـردم آمیـزش دارد و نه هم آزار و اذیتی متوجه او می‌شود.

همراهی با مردم در کارهای خیر بهتر از گوشه‌گیری اسـت و خـود را از شر مردم به کنارکشیدن بهتر از هم‌آهنگی با آنان در کارهای شـر

است. اگر کسی احساس کند که بودن او در میان مردم شرور می‌تواند شر را از میان بردارد یا از آن چیزی بکاهد، در چنین صورتی بودن در میان شان بهتر از کناره‌گیری است.

بنابراین بهترین کار در هر وقت و هر حالت، ترجیح دادن چیزی است که الله جل جلاله را راضی می‌کند.

کسانی که الله جل جلاله را به این صورت عبادت می‌کنند اهل عبادت مطلق‌اند؛ و اما غیر این گروه خدا را به گونه‌ی مقید عبادت می‌نمایند و اگر یکی از آنان از عبادتی که به آن عادت نموده است جدا شود فکر می‌کند که عبادت را کنار گذاشته است؛ لکن اهل عبادت مطلق هدف شخصی از به‌جاآوردن عبادتی ویژه ندارند تا عبادتی را بر عبادت دیگر ترجیح دهند؛ بلکه هدف و غرض ایشان از انجام هر عمل متابعت رضای خداوند جل جلاله می‌باشد. مدار و ملاک عبادت کردن چنین بنده‌یی رضای الله جل جلاله است و او همیشه در منازل عبودیت سیر می‌کند و هر گاه از عبادتی که مرتبه‌ی او را به سوی خدا بالا می‌برد فارغ شد، به سوی عبادتی دیگر و منزلتی بالاتر ره می‌پیماید تا به سرمنزل مقصود برسد. اگر در مجالس علما وارد شوید، او را با ایشان خواهید دید؛ اگر عبادت‌گذاران را ببیند او نیز در جمع آنان است؛ اگر در میدان جهاد گذر کنید او را با آنان خواهید یافت؛ اگر از اهل ذکر خبر گیرید او نیز با ایشان خواهد بود؛ اگر اهل تصدق و احسان را زیارت کنید او نیز با آنان است؛ اگر بر جماعت‌های خیر و دعوت به سوی خدا گذر کنید او را در جمع آنان خواهید یافت... این بنده، عبادتگذار مطلق است؛ مسلمانی است که

رسم و رواج‌ها او را مغلوب نمی‌کند و در بند قیودات در نمی‌آید؛ عملش در گرو خواسته‌های نفسانی و لذت‌های شهوانی و عباداتی که از آن احساس راحتی می‌کند نیست؛ بلکه او خود در گرو خواست پروردگار خود قرار دارد و لو این که استراحت و لذت نفسش در چیزهای غیر رضای خدا قرار داشته باشد...»[۱]

در این جا ابن قیم رحمه الله چنین کسی را اهل عبادت مطلق می‌نامد و باکی نیست اگر ما آن را پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم بنامیم؛ چرا که از دل تعلیمات رسول الله صلی الله علیه وسلم در جامعه‌ی مدینه چنین کسانی بیرون آمدند که تمام توجه شان به طرف حدود خدا بود و هر جا که می‌دانستند دستور خدا است در انجام آن از یکدیگر پیشی می‌گرفتند و اگر متوجه می‌شدند که حدود خدا را نادیده گرفته‌اند اظهار پشیمانی می‌کردند و عملاً از آن دست می‌کشیدند.

«ابن عباسم می‌گوید باری عیینه نزد عمر رضی الله عنه آمده گفت: ای پسر خطاب! قسم به خدا تو به ما بخشش نمی‌دهی و در میان ما عادلانه رفتار نمی‌کنی؛ عمر رضی الله عنه عصبانی شده قصد زدن او را نمود، حُر [برادر زاده‌ی عیینه] گفت ای امیر مؤمنان خداوند به پیامبر خود دستور داده است که:

﴿ خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩ ﴾ الأعراف: ۱۹۹

(گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ

---

[1] - مدارج السالکین؛ ج1 ص77.

برتاب)

این شخص از جمله‌ی جاهلان است، [عبدالله می‌گوید] قسم به الله که وقتی حضرت عمر این آیه را شنید باز ایستاد؛ و او کسی بود که در مقابل کتاب الله جل جلاله قطعاً توقف می‌کرد»[1]

بلی! تربیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کسانی را تحویل جامعه‌ی انسانی داد که در اوج قدرت و عظمت در برابر حدود خدا زانو می‌زدند و هیچ‌کس و هیچ چیز را بر احکام الله متعال ترجیح نمی‌دادند؛ به همین خاطر در زمان حکومت پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلافت خلفای راشدین صلی الله علیه وسلم بر هیچ‌کس جور و ستمی روا داشته نمی‌شد و همه در سایه‌ی عدل الهی با کمال عزت و آبرو زنده‌گی می‌کردند. در جامعه‌ی اسلامی صدر اسلام فرقی میان غنی و فقیر و حتا از نظر برخورد رسمی تفاوتی میان مسلمان و غیر مسلمان نبود. چون پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین همان‌گونه که در عبادات خود قواعد و اصول تعیین شده از جانب الله جل جلاله را رعایت می‌کردند، به همان صورت در حکومت و قضاوت خود نیز حدود الله جل جلاله را مراعات می‌نمودند.

بنابراین از پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم انتظار می‌رود که در تمام مراحل زنده‌گی و در همه‌ی ابعاد حیات خود حدود تعیین شده از جانب خدا را به تمام و کمال رعایت کند.

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب الِاقْتِدَاءِ بِسُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

18- حفاظت از کرامت انساني

در نظام اسلامی انسان دارای شرافت و کرامت ذاتی است و همین ویژه‌گی می‌طلبد که تعامل با انسان از تعامل با سایر موجودات متمایز باشد. الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿ ۞ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ٧٠ ﴾ الإسراء: ٧٠

(و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم)

بنابراین کسی که به حق تابع رسول خدا باشد باید با انسان‌ها بر اساس قواعد وضعی که الهام‌گرفته از وسوسه‌های شیطانی و خواهشات نفسانی است تعامل نکند، بلکه انسان را به حیث انسان محترم شمارد؛ چنین نباشد که خیر و خوبی را به کسانی بخواهد که بر اساس معیارهای غیر شرعی مانند قوم، قبیله، رنگ، منطقه، منافع مادی، جاه و مقام و غیره برتری می‌یابند؛ بلکه خیر و خوبی را به همه بخواهد و به هرکس اراده‌ی برخوردار شدن از آن را داشت و آماده‌ی پذیرش آن بود تقدیم کند و اگر کسی همه‌ی معیارهای فوق را داشت ولی آماده‌ی پذیرش دین خدا نبود وقت و انرژی خود را صرف خواسته‌های بی‌جا و آرزوهای ناروای او نکند. چنان چه از آیات متعدد قرآن کریم بر می‌آید رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به عنوان اولین مؤمن مأمور به مراعات این قاعده بودند:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا ٢٨﴾ الكهف: ٢٨

(و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند شکیبایی پیشه کن و دو دیده‌ات را از آنان برمگیر که زیور زنده‌گی دنیا را بخواهی و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است اطاعت مکن)

یکی از عوامل گسترش سریع اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اصحاب بزرگوار شان مراعات همین قانون بود. یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم بر اساس قرابت و خویشاوندی رابطه برقرار نمی‌کردند و معیار دوستی و دشمنی شان مال و منصب شخص نبود؛ بلکه ابتدا به همه‌ی انسان‌ها احترام می‌گذاشتند، سپس با هر کس که دین خدا را می‌پذیرفت و بر احکام دین پایبند بود رابطه‌ی دوستی برقرار می‌نمودند. اما اکثر کسانی که امروزه ادعای تبعیت از رسول الله صلی الله علیه وسلم را دارند احترام را در میان مردم بر اساس برچسپ‌های جانبی مانند مال و ثروت و یا مقام و شهرت تقسیم می‌کنند نه بر اساس معیارهای انسانی که اسلام آن را معرفی نموده است.

بدترین نوع زیر پا کردن کرامت انسانی زمانی است که توهین به مقام انسانیت به نام دین صورت گیرد و در جامعه‌ی اسلامی عده‌ی به نام دین سعی کنند مخالفان خود را کنار زنند و هواداران خود را بر

اریکه‌ی قدرت نشانند. این کار انسان‌های زیـادی را نسـبت بـه دیـن بدگمان می‌کند.

شهید سید قطب در تفسیر سـوره‌ی عصـر حادثـه‌یی را از کتـاب «البدایه و النهایه» به این مضمون نقل می‌کند:

«عمر پسر خطاب رضی الله عنه به عمرو پسر عاص رضی الله عنـه، والی و حاکم مصر گفت، بدان‌گاه که پسر او یک فـرد مصـری را زده بود و بدو گفته بود: ایـن ضـربه را از پسـر بزرگ‌تـران و گرامی‌تـران دریافت دار! عمر رضی الله عنه از عمرو پسر عاص قصاص گرفـت و گفت:

«متی استعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً؟»

(چه وقت مردمان را بنده و برده‌ی خـود کرده‌ایـد؟ در حـالی کـه مادران شان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند)[1]

خدا میان بنده‌گان خود تبعیض قایـل نمی‌شـود، چنـان کـه یهـود می‌پندارند و خود را بنده‌گان برگزیده‌ی خدا می‌دانند و می‌گویند خـدا نعمت‌های دنیا و آخرت را برای مـا آفریـده اسـت. ایـن عقیـده کـه متأسفانه در میان برخی از گرایش‌های منحرف اسلامی نیز رخنه کـرده است، درگیری‌هـای بی‌مـورد زیـادی را در جامعـه‌ی انسـانی ایجـاد می‌کند. فرضیه‌ی بر حق بودن بر اساس نـژاد، زبـان، قـوم، وطـن و... دست و بال انسان را از ترحم بر بنده‌گان خدا بسته، زمینه را برای ظلم و تجاوز مساعد می‌کند؛ چنان چه خداوند متعـال در مـورد قضـاوت

[1] – ترجمه‌ي فارسي في ظلال القرآن؛ ج6 ص948.

غیرعادلانه‌ی برخی از اهل کتاب در این مورد می‌فرماید:

﴿ ۞ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥ ﴾ آل عمران: ۷۵

(و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری آن را به تو نمی‌پردازد مگر آن که دایماً بر [سر] وی به پا ایستی این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند بر زیان ما راهی نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان [هم] می‌دانند)

پیرو واقعی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی است که در میدان دعوت و تبلیغ همه‌ی انسان‌ها را به یک چشم می‌بیند و خود را مکلف به رساندن هدایت الله جل جلاله به تمام ابنای بشر می‌داند.

تاریخ اسلام مواردی را از زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ثبت نموده که اگر بشریت امروز برای رهایی از این جنگ‌های ویرانگر آن را سرلوحه‌ی زنده‌گی و قضاوت خود قرار دهد، صلح جهانی که همه حسرت آن را می‌خورند در روی زمین حاکم خواهد شد.

امام بخاری نقل می‌کند که:

«كَانَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَقَيْسُ بْنُ سَعْدٍ قَاعِدَيْنِ بِالْقَادِسِيَّةِ فَمَرُّوا عَلَيْهِمَا بِجَنَازَةٍ فَقَامَا فَقِيلَ لَهُمَا إِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ أَيْ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَقَالَا إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله

علیه وسلم مَرَّتْ بِهِ جِنَازَةٌ فَقَامَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهَا جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ فَقَالَ أَلَيْسَتْ نَفْسًا»[1]

(سهل بن حنیف و قیس بن سعد در قادسیه نشسته بودند که جنازه‌یی را از آنجا عبور دادند، هر دو نفر بپا خواستند، گفته شد که جنازه از اهل زمین، یعنی از اهل ذمه است، آن دو نفر گفتند هر آینه از کنار نبی صلی الله علیه وسلم جنازه‌ی می‌گذشت پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاد، به ایشان گفته شد که جنازه از شخصی یهودی می‌باشد آن حضرت فرمودند: آیا نفس [انسانی] نیست؟)

ابی الفداء نقل می‌کند که: «زره علی رضی الله عنه گم شده بود، آن را نزد مردی نصرانی یافت، او را گرفته با خود نزد قاضی شریح برد و خود در کنار قاضی نشست و گفت: اگر کسی که با وی دعوا دارم مسلمانان می‌بود حتماً در ردیف او می‌نشستم. سپس فرمود: زرهی که در دست این شخص می‌باشد مال من است. نصرانی گفت خیر بلکه این زره از خودم می‌باشد. شریح برای علی رضی الله عنه گفت آیا شاهد به این ادعای خود دارید؟ علی رضی الله عنه در حالی که می‌خندید گفت: خیر. مرد نصرانی زره را برداشته و رفت و بعد از لحظاتی دوباره باز گشت و گفت: شهادت می‌دهم که این حکم از احکام انبیاء‡ است. بعداً مسلمان شد و اعتراف کرد که این زره در راه صفین از نزد علی رضی الله عنه افتاده بود. حضرت علی از مسلمان شدن او خرسند گردیده زره و یک اسپ به او بخشید. آن شخص در رکاب علی رضی الله عنه در جنگ با خوارج شرکت کرد و در همان

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب مَنْ قَامَ لِجَنَازَةِ يَهُودِيٍّ.

جنگ به شهادت رسید. رحمت خدا بر او باد»[1]

بلی! بزرگان دین مبین اسلام و شاگردان پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به هیچ کس حتا به خود و اعضای خانواده و رهبران ارتش و مسؤولان زیر فرمان خود اجازه نمی‌دادند تا به انسان‌های دیگر بی‌احترامی کرده حقوق آنان را پایمال کنند.

اکنون نیز این ویژه‌گی می‌تواند به حیث یکی از معیارهای برجسته میان پیروان راستین رسول الله صلی الله علیه وسلم و کسانی که به خاطر رسیدن به امتیازات دنیوی، ادعای پیروی از آن حضرت را دارند خط فاصل بگذارد.

[1] – تاریخ ابي الفداء؛ ج1 ص281.

19- وفا به عهد و پیمان

یکی از بزرگ‌ترین دستاورهای دین مبین اسلام دادن ارزش واقعی به شخصیت انسانی است؛ در حقیقت همه‌ی ادیان الهی با این ویژه‌گی از مکاتب انسانی و قوانین بشری تمایز می‌یابند، چون همه‌ی پیامبران خدا وقتی به پیامبری مبعوث می‌شدند قضیه‌ی عبودیت را در سرلوحه‌ی تعالیم خود قرار می‌دادند. الله تبارک و تعالی از این حقیقت در سوره‌ی مبارکه‌ی نحل چنین تعبیر می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ ﴾

النحل: ٣٦

(و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید)

در نبود دین الهی نوعی هرج و مرج و بی‌بندوباری سراسر زنده‌گی انسان را فرا می‌گیرد به گونه‌یی که فرد به هیچ‌کس حتا به خود اعتماد نمی‌کند، تا جایی که ممکن است گزارشات چشم و گوش خود را نادرست انگارد. در غیاب دین آسمانی انسان به گم‌کرده راهی می‌ماند که در بیابانی هولناک بدون این که جهت آبادی را بداند هر لحظه به سوی می‌دود و دقایقی بعد پشیمان می‌شود و آخرالامر جز ناامیدی چیزی دستگیرش نمی‌گردد.

انبیاء‡ وقتی پیامبر می‌شدند اولین کار شان نجات انسان‌ها از سردرگمی و گمراهی بود؛ در پیام فرستاده‌گان خدا هیچ گونه ابهامی در این قسمت وجود ندارد؛ چون نخستین سخن همه‌ی شان این بود

که شما بنده‌گان ذاتی هستید که به خاطر هدفی والا شما را خلق نموده است و همه‌ی تان بعد از سپری شدن ایام محدود زنده‌گی دنیا به سوی او رهسپار می‌شوید.

انسان با دیانت و کسی که دعوت پیامبران خدا را لبیک گفته است، نه تنها که در سرنوشت عمومی خود دچار سرگردانی نمی‌شود بلکه در هیچ کاری به بن‌بست نمی‌خورد. در واقع زنده‌گی انسان با داخل شدن در اسلام معنا پیدا می‌کند و الا چه فایده از حیاتی که در خوردن و آشامیدن خلاصه گردد؟ و چه فرق است میان زنده‌گی انسانی که به خدا و آخرت ایمان ندارد با چهارپایی که چیزی از آخرت نمی‌داند و مکلف به ایمان آوردن به روز قیامت نیست؟!

پیرو واقعی پیامبر صلی الله علیه وسلم مکلف است تا فضای ماحول خود را پر از اعتماد و اطمینان سازد؛ و این حالت زمانی به وجود می‌آید که وقتی با کسی پیمان می‌بندد و یا وعده‌یی می‌سپارد به هیچ صورت خلاف نورزد.

آیا چیزی غیر از ایمان به خدا و آخرت می‌تواند به انسان چنین توانی بدهد؟ آن هم زمانی که شخص فکر کند که در شکستن عهد و پیمان نفعی دنیوی نصیب او خواهد شد. بنده‌ی مؤمن بر اساس باوری که به روز قیامت دارد و می‌داند که از عهد و پیمانی که با دیگران بسته است باید در روز بازپسین در برابر پروردگار خود پاسخ دهد، راهی جز وفاداری و پایبندی به تعهدات خود در پیش روی خود نمی‌یابد. الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا﴾ الإسراء: ٣٤

(و به پیمان [خود] وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد)

در جامعه‌ی انسانی برای ملتزم کردن انسان به قوانین و مقررات دو روش وجود دارد: یکی روشی که معنویت انسان را بالا می‌برد و انسان را از نظر روحی به جای می‌رساند که می‌تواند به ساده‌گی از منافع دنیوی صرف‌نظر کند. دیگری روش‌های بازدارنده که انسان‌ها خود در اثر تجارب به آن دست یافته‌اند و در جوامع مختلف به گونه‌های متفاوت از آن استفاده می‌کنند.

تاریخ بشر و تجارب طولانی نشان داده است که قدرت روش‌های معنوی به مراتب بیشتر از روش‌های تجربی است و انسان معنوی خیلی خوب‌تر و بهتر می‌تواند به قوانین و مقررات پایبندی نشان دهد به خصوص زمانی که این مقررات از طرف منبعی که به انسان معنویت بخشیده وضع شود.

اما روش‌های وضعی و بشری هرچند کاربرد دارد و اگر با دقت به معرض اجرا درآید می‌تواند تا حد زیادی التزام به قوانین را تضمین کند، ولی ناگفته پیدا است که روش‌های عاری از معنویت فقط در محدوده‌ی ظواهر می‌تواند کاربرد داشته باشد نه بیشتر از آن؛ انسان‌های تهی از معنویت اگر در شرایطی قرار بگیرند که روش‌های انسانی نتواند آنان را مراقبت کند دست از جنایت نمی‌کشند؛ به همین دلیل است که در جوامع پیشرفته میزان جرم و جنایت پایین نیامده است.

از میان روش‌های معنوی، موفق‌ترین روش آن است که بتواند قناعت مخاطبان خود را حاصل کند. بنابراین از دلایل متعدد روشن

می‌شود که در زمان حاضر فقط و فقط دین اسلام است که بهترین روش را جهت ملتزم ساختن انسان به قوانین و مقررات خود دارد؛ چون از یک‌طرف طرح‌ها و برنامه‌های خود را با دلایل قاطع و شکست‌ناپذیر ارائه می‌کند و از طرفی با ایجاد مراقبی در درون انسان او را در همه‌ی لحظات شب و روزش از زیرپاکردن قوانین باز می‌دارد.

مسأله‌ی وفاداری به تعهدات و پیمان‌ها از همین قبیل است؛ یعنی مسلمان واقعی کسی است که اگر در سطوح مختلف با کسی عهد و پیمانی منعقد نماید، به هیچ قیمتی حاضر نیست آن را نادیده انگارد.

وفا به عهد و پیمان در آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر بزرگوار اسلام مورد تأکید فراوان قرار گرفته است؛ حتا رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور بود تا به تعهداتی که با سرسخت‌ترین دشمنانش منعقد نموده پایبندی نماید؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم با مشرکان مکه در منطقه‌ی حدیبیه صلح‌نامه‌یی به امضاء رساند و بعد از مدتی کفار مکه از جانب خود پیمان را نقض کردند، خداوند متعال به پیامبر خود دستور داد که فقط با کافرانی که پیمان خود را شکستند می‌توانید درگیر شوید، نه آنان که هنوز به قول و قرار خود استواراند.

﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ عَٰهَدتُّم مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ثُمَّ لَمۡ يَنقُصُوكُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَمۡ يُظَٰهِرُواْ عَلَيۡكُمۡ أَحَدٗا فَأَتِمُّوٓاْ إِلَيۡهِمۡ عَهۡدَهُمۡ إِلَىٰ مُدَّتِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٤ ﴾ التوبة: ٤

(مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید چرا که خدا

پرهیزگاران را دوست دارد)

الله تعالی پایبندی به تعهد را و لو این که طرف مقابل کافر باشد علامه و نشانه‌ی پرهیزگاری می‌خواند؛ لذا ممکن نیست کسی که به عهد و پیمان خود التزام ندارد پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به حساب آید.

عمل‌کرد تابع واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به گونه‌یی است که فردای قیامت کسانی که با او در تعامل بوده‌اند بهانه‌ی از عدم گرویدن به اسلام نداشته باشند؛ یعنی عمل مسلمان راستین طوری است که هر کس با دید باز و غیرمتعصبانه به کارها و فعالیت‌هایش نگاه کند، به برتری، حقانیت و سلامت آن اعتراف نماید.

بنابراین پیروان رسول الله صلی الله علیه وسلم باید همانند خود آن بزرگوار و یاران دست‌پرورده‌اش به تمام تعهداتی که با دیگران می‌بندند به صورت جدی ملتزم باقی مانده و به هیچ قیمتی از پایبندی به پیمان‌های که با دیگران بسته‌اند شانه خالی نکنند.

یکی از علل عمده‌ی گسترش سریع اسلام در زمان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین پایبندی به پیمان‌های بود که با دیگران بسته بودند و برای غیرمسلمانان ثابت شده بود که اگر نخواهند به دین اسلام داخل شوند و در بدل تسلیم دهی شهرها و مناطق خود از مسلمانان تعهداتی بگیرند، می‌توانند با آسوده‌گی و امنیت کامل در زیر سایه‌ی حکومت اسلامی زنده‌گی بهتری را سپری نمایند؛ آنان به یقین دانسته بودند که مسلمانان به هیچ صورت از تعهدات خود تخلف نمی‌کنند.

تاریخ اسلام حوادث به یادماندنی را از این واقعیت ثبت کرده است از جمله پیمان‌نامه‌یی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در وقت هجرت به مدینه با یهود آن دیار به امضا رساندند و تا زمانی که آنان به صورت یک‌جانبه آن را نقض نکردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم به پیمان خود ملتزم مانده تمام مواد آن را به صورت کامل رعایت می‌کردند.

20- رسیده‌گي به امور زیردستان

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی که امام بخاری و دیگران آن را روایت کرده‌اند می‌فرمایند:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ فَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»[1]

(هر یک از شما سرپرست بوده و مسؤولیت زیردستان خود را به عهده دارید؛ کسی که به مقام امارت مردم می‌رسد سرپرست بوده و مسؤولیت ایشان را به دوش دارد، مرد [خانه] سرپرست بوده، مسؤولیت ایشان [اعضای خانواده‌ی خود را] به دوش دارد؛ زن در خانه‌ی شوهر و فرزندان او سرپرست بوده، مسؤولیت آنان را به عهده دارد؛ غلام سرپرستی و نگهداری مال ارباب خود را بدوش داشته، مسؤولیت آن را به عهده دارد؛ پس بدانید که هر یک از شما سرپرست بوده و مسؤولیت زیردستان خود را به عهده دارید)

بنابراین سرپرستی و رعیت‌داری در اسلام نه مخصوص قشر و طبقه‌ی خاص بوده، بلکه هر انسان باورمند به اسلام باید در قبال افرادی که پیرامون او زنده‌گی می‌کنند و قضایای که در ماحول وی می‌گذرد احساس مسؤولیت کند و به امور همه کسانی که به نوعی با

---

[1] – صحيح البخاري؛ بَاب كَرَاهِيَةِ التَّطَاوُلِ عَلَى الرَّقِيقِ...

او رابطه دارند رسیده‌گی نماید؛ یعنی تابع رسول خدا صلی الله علیه وسلم انسانی بی‌تفاوت و لاابالی نیست بلکه در قبال رویدادها و حوادث ماحولش احساس مسؤولیت نموده، در حد توان سعی می‌کند از هر رویداد به نفع دین و آخرتش به نحو احسن استفاده کند.

البته قضیه‌ی سرپرستی و رعیت‌داری نسبت به موقعیت اجتماعی افراد و استعداد و توانایی و تخصص هر مسلمان فرق می‌کند؛ یعنی مسؤولیت افراد با نفوذ و کسانی که مردم به آنان اعتماد نموده، ایشان را به کارهای مهم می‌گمارند نسبت به افراد عادی زیادتر است؛ در این جا مهم این است که بدانیم هیچ انسان مسلمانی از این قاعده مستثنا نیست و همه‌ی مسلمانان اعم از مرد و زن از لحظه‌یی که به سن تکلیف می‌رسند مسؤول‌اند و باید در روز قیامت از کاستی‌ها و بی‌تفاوتی‌های خود در پیشگاه الله متعال پاسخ دهند.

شریعت اسلام همان گونه که همه را مسؤول می‌داند، جزییات مسؤولیت هر یک را نیز تعیین کرده است؛ مثلاً ما در کتاب و سنت در مورد حدود مسؤولیت‌های حاکم و امیر تفصیلاتی را می‌یابیم که در هیچ قانون دیگری نیست؛ همچنان در مورد مسؤولیت پدر و مادر در قبال خانه و فرزندان مسایلی زیادی را به تفصیل در قرآن و حدیث می‌خوانیم و...

فلسفه‌ی احساس مسؤولیت در قبال زیردستان که اسلام آن را به کامل‌ترین وجه مطرح نموده است برمی‌گردد به فلسفه‌ی خلقت انسان و خلیفه گردانیدنش در روی زمین؛ زیرا الله متعال چنان که خود بارها در قرآن کریم فرموده است انسان را به منظور هدفی سترگ خلق

نموده و مسؤولیتی بزرگ را به عهده‌ی او گذاشته است.

خداوند بزرگ از طرفی نظام زنده‌گی انسان‌ها را به گونه‌یی سر و سامان داده است که هیچ یک از آنان به صورت مستقل و بدون ارتباط با دیگر هم‌نوعان خود زنده‌گی کرده نمی‌تواند و از سویی ابزار مورد نیاز انسان‌ها را طوری تقسیم کرده که همه به هم وابسته‌گی داشته باشند و در خلال همین وابسته‌گی به خالق خود و خالق هستی امتحان بدهند. الله متعال نعمت‌های خود را به گونه‌یی متناسب میان انسان‌ها تقسیم نموده، هر یک را به نوعی مورد امتحان و آزمایش قرار داده است؛ به یکی ثروت بخشیده، دیگری را از آن محروم ساخته است؛ به اولی دستور داده تا شکر نعمتی را که به او داده شده به جا آورد و حق مستمندان را بدهد و نیاز حاجت‌مندان را برآورده سازد؛ دومی را مأمور ساخته تا به ناحق دست به سوی مال دیگری دراز نکند و اگر به کاری گمارده می‌شود خیانت ننماید و در مقابل سرمایه‌دار احساس ذلت و خواری نکند و او را از خود برتر و خود را از او پست‌تر نداند.

همچنان خداوند متعال به یکی استعداد و توانایی رهبری می‌دهد و تعداد زیادی را از آن محروم می‌کند؛ باز هم هر دو طرف مورد امتحان و آزمون الهی قرار دارند تا معلوم شود که در برابر دستورات الله جل جلاله چه گونه عمل می‌کنند. کسی که استعداد رهبری را دارد و یا زمینه‌ی سلطه بر دیگران برایش فراهم شده باید از قدرت و سلطه‌ی خود آن گونه که خدا می‌پسندد استفاده کند و استعداد و توانایی‌هایش را در راه آسایش و بهبودی وضع کسانی که بر آنان سلطه یافته به کار برد و از هیچ رهگذری به آنان خیانت روا ندارد. عمر رضی الله عنه

می‌گفت:

«من ولي من امر المسلمين شيئاً فولي رجلاً لمودة أو قرابة بينهما فقد خان الله و رسوله والمسلمين»[1]

(کسی که عهده‌دار سرپرستی بخشی از امور مسلمانان شود و شخصی از دوستان و خویشاوندان [نااهل خود را] بر آنان گمارد به خدا، پیامبر و مسلمانان خیانت کرده است)

در آغاز اسلام از اثر تعلمیات رسول الله صلی الله علیه وسلم کسانی وارد میدان اجتماع و سیاست شدند که به معنای واقعی کلمه به امور مردم رسیده‌گی می‌کردند و به هیچ عنوان اجازه نمی‌دادند در ساحه‌ی قلمروشان نسبت به شخص و یا طایفه‌یی از رعیت شان تعدی و تجاوزی صورت گیرد و در حد توان سعی می‌کردند اسباب و وسایل آسایش و رفاه مردم را فراهم کنند. روایت است که «روزی حضرت عمر رضی الله عنه از کوچه‌ای می‌گذشت، چشمش به پیرمردی افتاد که بر در خانه‌ای ایستاده چیزی می‌طلبد، لذا به او نزدیک و هویت و حالش را پرسید. عرض کرد: یکی از رعایا و یهودی هستم که چون پیر و ناتوان گشته‌ام نیاز به کمک دارم. عمر رضی الله عنه به همراهانش فرمود: در ایام جوانی‌اش طبق قانون اسلام از او جزیه گرفتیم، اکنون که پیر و ناتوان شده روا نیست که او را به این حال رها کنیم. سپس او را به امین بیت المال سپرد تا برایش

---

[1] – السياسة الشرعية؛ ص12.

حقوق تعیین کند»[1]

عمر رضی الله عنه در مقابل انسانی یهودی، کسی که تا توان داشت برای اسلام و مسلمین از هیچ‌گونه توطئه‌چینی کوتاهی نکرد چنین جوانمردانه برخورد می‌کند، چون عمر رضی الله عنه در تربیتگاه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پرورش یافته و می‌داند که رسیده‌گی به امور رعیت وظیفه‌ی اوست و کوتاهی در این مورد او را به خشم و غضب خدا مواجه می‌کند.

در حقیقت عمر رضی الله عنه به حیث یکی از شاگردان پاکباز مکتب اسلام هم خدای خود را شناخته است، هم خود را و هم وظیفه و مسؤولیت خود را؛ و هرکس به جای عمر رضی الله عنه باشد و مانند آن بزرگوار شناختی کامل از الله جل جلاله ، انسان و آخرت داشته باشد تعاملش با دنیا و انسانی که در دنیا زنده‌گی می‌کند همانند تعامل عمر رضی الله عنه خواهد بود؛ اما مسلمانانی که امروز دعوای مسلمانی دارند و خود را پیرو پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران او می‌دانند و حتا با مسلمانان از در مکر و نیرنگ پیش‌آمد می‌کنند علتش این است که در قسمت شناخت موارد فوق دچار ضعف و ناتوانی شدید می‌باشند. امروز هم اگر کسی پیدا شود که شناختی صحیح از خدا و آخرت و انسان و وظیفه‌ی انسان در جهان داشته باشد، نمی‌تواند در حق دیگران کوتاهی کند و یا نسبت به زیردستان خود احساس مسؤولیتی نداشته باشد.

---

[1] – شیخین؛ ص206.

انبیاء‡ انسان‌های بودند که در قبال مردم احساس مسؤولیت می‌کردند و با رعایای خود از سر دلسوزی و ترحم پیش‌آمد می‌نمودند و حتا آنان را در کارهای زشت و توهین و تحقیرها و اذیت‌های شان معذور می‌دانستند.

«قال عَبْدُ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم يَحْكِي نَبِيًّا مِنْ الْأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ فَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»[1]

(عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: گویا من به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نگاه می‌کنم در حالی که او برای ما حکایت یکی از پیامبران را بیان می‌نمود که چگونه او را قومش زده و خون‌آلود نموده بودند و او خون را از صورتش پاک کرده می‌گفت پروردگارا قوم مرا بیامرز، زیرا آنها نمی‌دانند)

البته نباید از این حادثه برداشت سوء شود و گمان رود که نبی بزرگوار تن به ذلت داده و در برابر ظلم ظالم سکوت کرده است، بلکه این پیامبر بزرگوار مخاطبان خود را می‌شناسد و از ضعف و کاستی‌های آنان با خبر است و وظیفه و مسؤولیت خود را در برابر آنها می‌داند و می‌فهم که روزگار خواری و ذلت روزی به‌سر خواهد رسید و او در مقابل صبر، پایداری و استقامت خود از خدای بزرگ پاداش خواهد گرفت. سکوت او سکوت مرگباری نیست که ظالم را بر ظلم و تجاوزش جرأت‌مند کند.

1 – صحيح البخاري؛ بَاب حَدِيثُ الْغَارِ.

باری خود رسول گرامی اسلام زمانی که از مردم مکه مأیوس گردید، عازم طایف دومین شهر بزرگ عربستان آن زمان شد و از آنان خواست تا به دعوت او پاسخ مثبت داده، اجازه دهند طایف را پایگاه دعوت اسلام سازد؛ اما آنان نه تنها که سنگ رَدّ بر سینه‌ی آن حضرت زدند که وی را از طایف اخراج نموده دیوانه‌ها و بچه‌ها را بر سر راه خروج او فرستادند تا آن حضرت و همسفرش زید بن حارثه را سنگباران کنند؛ در اثر پرتاب سنگ‌ها هردو پای مبارک خون آلود شد و غلام شان زید رضی الله عنه که خود را در مقابل سنگ‌های جاهلان سپر رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار می‌داد به شدت مجروح گردید؛ وقتی رسول اکرم و یار همسفرش خسته و مجروح به حوالی مکه رسیدند و مَلَک مکلف بر کوه‌ها نزد آن حضرت آمد و گفت اگر خواهی دو کوه بلند دو سوی مکه را بر سر ایشان فرود آورم، رسول معظم فرمود: من امیدوارم خداوند عزّوجل از نسل اینان افرادی را بیرون آورد که خدای عزّوجل را به یگانگی بپرستند و برای او هیچ شریکی قایل نشوند!»[1]

این است سیرت سرورکاینات که باید مدعیان پیروی از آن بزرگوار پا جای پای ایشان گذاشته و نسبت به رعیت و افراد زیر دست خود مسؤولانه و دلسوزانه رفتار کنند.

---

[1] – رحیق المختوم؛ 191.

21- امر به معروف و نهي از منكر

امر به معروف و نهی از منکر –به مفهوم وسیعی آن– صفت دیگری است که باید پیرو راستین محمد صلی الله علیه وسلم به آن متصف باشد.

یکی از فرق‌های عمده میان ما و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم نحوه‌ی تعامل با دین و دنیا است؛ آنها کار و برنامه‌ی اصلی‌شان حفظ ارزش‌های دینی، دعوت به دین الهی، دفاع از دین و گسترش قدرت و سلطه‌ی دینی بود. آنان دنیا را به عنوان وسیله‌یی می‌دانستند که باید به قدر ضرورت مورد توجه قرار گیرد؛ ولی ما دنیاطلبی و ازدیاد متاع دنیا را هدف اصلی خود قرار داده‌ایم و دین در زنده‌گی عملی ما جایگاهی به مراتب فروتر از دنیا دارد. این پدیده دستاورد عصر ما نیست، متأسفانه قرن‌ها است که در میان امت اسلامی پیدا شده و روز به روز بر ابعاد و جوانب آن افزوه شده است.

امروزه، مسلمانان عزت و هیبت خود را از دست داده‌اند و علت آن هم پشت‌کردن به دین و روی‌آوردن به دنیا است؛ چنان چه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَى قَصْعَتِهَا فَقَالَ قَائِلٌ وَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ قَالَ بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ وَلَيَقْذِفَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ الْوَهْنَ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ

وَمَا الْوَهْنُ قَالَ حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»[1]

(زمانی خواهد رسید که ملت‌های دیگر بر شما هجوم آورند، همان‌گونه که خورنده‌گان بر ظرف غذا هجوم می‌آورند. کسی سؤال کرد، به خاطر کمی تعداد ما چنین حالتی رخ می‌دهد؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: آن روز تعداد شما زیاد است، ولی مانند کف روی سیل وزن ندارید؛ الله متعال هیبت شما را از دل دشمنان‌تان برمی‌دارد و در قلب‌های شما سستی را مسلط می‌سازد. کسی پرسید: یا رسول‌الله! سستی چگونه در قلوب ما پیدا می‌شود؟ فرمودند: از محبت دنیا و نفرت از مرگ»).

یعنی زنده‌گی خود را آن قدر با دنیا گره می‌زنید و محکم می‌کنید که گویا هیچ آماده‌گی برای مردن ندارید.

شاید نیازی به مقایسه‌ی کار دین با کار دنیا نباشد؛ چون هر مسلمان عاقل و باورمند به آخرت، اگر اندکی فکر کند و نتایج فعالیت‌های دینی و کارهای دنیوی را در نظر آورد، طالبان دنیا را دیوانه‌گانی تصور خواهد کرد که همه چیز، حتا خود را فراموش کرده‌اند. الله تبارک و تعالی در دو آیه‌ی کوتاه ما را متوجه این حقیقت نموده می‌فرماید:

﴿بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ١٦ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ١٧﴾ الأعلى: ١٦ - ١٧

(بلکه زنده‌گی دنیا را ترجیح می‌دهید. در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است)

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي تَدَاعِي الْأُمَمِ عَلَى الْإِسْلَامِ.

به هر حال شـاید بزرگ‌تـرین علـت و سـبب بی‌تـوجهی عمـوم مسلمانان به کار دین و دعوت به سوی الله، تنبلی و کسالت نخبـه‌گان از تلاش در مسیر دعوت به دین الهی، دل‌سردی عده‌یی از دعـوتگران و پوینده‌گان راه دعوت و توقف‌شان در وسط راه و برداشت نادرسـت یا فهم غیر مستقیم از فریضه‌ی امر به معروف و نهـی از منکـر باشـد. بسیاری از مسلمانان به فرایضی مانند نماز، روزه، زکـات و... التـزام و پایبندی دارند و بی‌توجهی به آن را گناه می‌دانند؛ امـا اگـر کسـی در پیش روی شان به این عبـادات عمـل نمی‌کنـد، عکس‌العملـی نشـان نمی‌دهند و این کار خود را گناه نمی‌دانند. و یا بسـیاری از مسـلمانان خود از گناهانی مانند دروغ، غیبت، معـاملات حـرام و نامشـروع و... اجتناب می‌کنند؛ ولی اگر یکـی از دوسـتان و نزدیکان‌شـان بـه ایـن معصیت‌ها آلوده باشـد، او را نهـی نمی‌کننـد و خـود را مقصـر هـم نمی‌دانند.

امر به معروف و نهی از منکر دو وجیبه‌ی شرعی است که از دیرباز جایگاه اصلی و درخور خود را در میان عامه‌ی مسلمین از دسـت داده است و غالباً در لیست برنامه‌های دینی مسلمانان بـه حیـث واجبـات عینی گنجانیده نمی‌شوند.

شاید لزومی به بررسی سیر تاریخی این پدیـده نباشـد و فایـده‌ی چندانی بر دانستن زمان پیـدایش و آغـاز ایـن نقطه‌ضـعف در میـان مسلمانان مرتب نگردد؛ بناءً سعی می‌کنیم در این جا بـه چنـد نکتـه‌ی لازم و ضروری در رابطه با موضوع اشاراتی داشته باشیم:

الف. حقیقت امر به معروف و نهی از منکر در اسلام

دین مبین اسلام که بر اساس بـاور و اعتقـاد مـا کامـل‌ترین دیـن آسمانی است، وقتی از جانب الله جل جلاله فرو فرستاده شد در بطـن خود یک سلسله بایدها و نبایدها را آورد؛ یا بـه دیگـر سـخن پیـامبر صلی الله علیه وسلم بعد از نایل‌شدن به مقام پیامبری مکلف شـد بـه مردم بگوید شما باید بعضی کارهایی را که تا به حال انجـام نداده‌ایـد انجام دهید و برخی از اموری را که تا بـه حـال در میـان شـما رواج داشته است کنار بگذارید؛ ضمناً پیامبر اسلام صـلی الله علیـه وسـلم مأمور بود تا انسان‌ها را قناعت دهد که هر آن چه اسلام آن را خـوب می‌گوید و به اجرای آن امر می‌کند، نفعی را برای خود شـما در قبـال دارد و آن چه را بد می‌داند و از آن نهـی می‌کنـد ضـرری را در پـی داشته باعث تباهی و هلاکت تان می‌گردد. حالا به زبان ساده، آن چـه در دین اسلام به عنوان خیر و خوبی معرفـی شـده اسـت و انسـان‌ها مأمور به اجرای آن گردیده‌اند اصطلاحاً «معروف» نام گرفته است و آن چه در متون اسلامی «قرآن و سنت» زشت و بد دانسته شده و انسان‌ها مأمور به ترک آن گردیده‌اند «منکر» نامیده شده است.

ب. وجوب امر به معروف و نهی از منکر

اگر بگوییم مأموریت اصلی پیامبران امر به معروف و نهـی از منکـر بوده است شاید مبالغه نباشد، چون الله متعال می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ ﴾

النحل: ٣٦

(و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که [اعلام کند کـه] خـدا را بپرستید و از [پرستش] طاغوت بپرهیزید)

عبادت و پرستش موحدانه‌ی الله جل جلاله بزرگ‌ترین معروف و عبادت و فرمانبرداری از غیر الله، بزرگ‌ترین منکر است. تمام خوبی‌های دیگر فرع و تبع شناخت و عبادت الله است و همه‌ی بدی‌های دیگر فرع شرک و پرستش غیر الله است؛ به همین خاطر پیامبران مأمور بودند که دعوت به توحید و یکتاپرستی و مبارزه با شرک را در صدر برنامه‌های اصلاحی خود قرار دهند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: الله تبارک و تعالی پیامبران را به چیزهای مأمور کرده است که آحاد مسلمانان به آن مأمور اند:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ...»[1]

(ابوهریره روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای مردم! الله جل جلاله پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد و الله متعال به مؤمنان همان دستوری را داده است که به پیامبران داده است)

بنابراین امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی مسلمانان عاقل و بالغ اعم از مرد و زن –زمانی که منکری را می‌بیند و کسی غیر از او نیست تا آن منکر را از بین ببرد– همانند نماز و روزه فرض عین است. یعنی هر مسلمان وقتی ببیند که شخص و یا اشخاصی معروفی را انجام نمی‌دهند و یا از منکری اجتناب نمی‌کنند، برایش فرض است که آنها را به انجام کار خوب امر کند و از کار بد باز دارد؛ همان طور که

---

1 – صحیح مسلم؛ بَاب قَبُولِ الصَّدَقَةِ مِنْ الْكَسْبِ الطَّيِّبِ وَتَرْبِيَتِهَا.

هنگام داخل‌شدن وقت نماز بر هر مسلمان عاقل و بالغ فرض می‌شود که نماز را ادا کند و حین فرارسیدن ماه مبارک رمضان فرض می‌گردد که روزه بگیرد. در این صورت امر به معروف عبادت نفلی نیست که هر که انجامش دهد مستحق پاداش باشد و کسی که آن را اهمال کند عقوبتی متوجه او نگردد. در این مورد آیات و احادیث بی‌شماری وجود دارد. امام مسلم در (صحیح مسلم) عنوان بابی را گذاشته است (نهی از منکر جز ایمان است...)

البته در صورتی که دولت اسلامی برپا گردد و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود آیا باز هم این عبادت بر هر مسلمان فرض عین است یا خیر؟ علما در این مورد اختلاف نظر دارند، امام ابن حزم می‌گوید امر به معروف و نهی از منکر در هر صورت بر بنده‌ی مسلمان فرض عین است، ولی جمهور علما به این نظرانـد کـه اگر در یک محیط تعدادی به آن مبادرت ورزند به گونه‌یی که نیازی به امر به معروف و نهی از منکر دیگران نباشد فرض کفایی بوده و از عهده‌ی دیگران ساقط می‌گردد.

البته این مطلب مورد اتفاق علما است که هر گاه یک مسلمان عاقل و بالغ در جای حاضر باشد که معروفی ترک شود و یا منکری انجام گردد و کسی جز او نباشد که به معروف امر نماید و از منکر نهی کند بر او واجب می‌گردد که به یکی از وسایل (دست، زبان و یا قلب) خود این کار را انجام دهد؛ در غیر آن مرتکب گناه شده است، مگر این که بر امر و نهی دست و زبان او مفسده‌ی بزرگ‌تر از منکر موجود مرتب گردد که در آن صورت مأمور است سکوت نموده، فقط با قلب

خود از آن بد ببرد؛ ولی اگر مسلمان در جای قرار گرفت که منکری انجام می‌شد و کسی جز او از انجام منکر نهی می‌کرد و یا معروفی ترک می‌گردید و کسی بود که به آن امر کند و نیازی به امر و نهی او نبود و آمر به معروف نیازی به تأیید او نداشت، در آن صورت سکوت وی گناه محسوب نمی‌شود.

امام ابن تیمیه(رح) می‌گوید: «امر به معروف حقی است که الله جل جلاله پیامبران خود را به خاطر اجرای آن فرستاده است و نهی از منکر تمام آن چه مخالف حق است از انواع بدعت‌ها و فسادها را در بر می‌گیرد. امر به معروف و نهی از منکر از بزرگ‌ترین واجبات و برترین طاعات به حساب می‌آید؛ بلکه این کار روش ائمه و مشایخ دین است. ما هم در این کار به آنان اقتدا می‌کنیم. الله جل جلاله فرموده است: «و باید از شما گروهی باشند که به سوی خیر دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و ایناند که یقیناً رستگارند». اهل استدلال با استناد به آیه‌ی فوق می‌گویند: در مسایل دینی به شیوخ اقتدا می‌شود؛ بناءً کسی که امر به معروف و نهی از منکر نکند، نه از جمله‌ی شیوخ و بزرگان دین است و نه هم جایز است که به او اقتدا شود»[1]

ج. پیامدهای بد ترک امر به معروف و نهی از منکر

این پیامدها در غالب دو نوع مشکل ظاهر می‌گردد:

- مشکلاتی که دامنگیر فرد می‌شود.

[1] – مجموع الفتاوي؛ ج11 ص510.

- مشکلاتی که دامنگیر جامعه‌ی اسلامی می‌گردد.

1- شخصیت مسلمان باید متین، با عزت، استوار، متکی به خود، مطمئن و سربلند زنده‌گی کند.

﴿وَلَا تَهِنُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾﴾ آل عمران: ۱۳۹

(و سستی نکنید و اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید)

این یک شعار محض نیست که ما مسلمانان برای دل‌خوشی خود به آن متوسل شویم؛ بلکه حقیقتی انکارناپذیر و یکی از قوانین پایدار الهی است که در قرآن کریم به صورت ذیل از آن تعبیر شده است:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللَّهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾﴾ الرعد: ۲۸

(کسانی که ایمان آوردند و دل‌های‌شان به یاد الله آرام می‌گیرد، آگاه باشید! دل‌ها فقط به یاد الله آرام می‌گیرد)

اکنون ببینیم که در واقعیت زنده‌گی ما مسلمانان چند درصد از این اطمینان و آرامش تجسم یافته است؟ و چه تعداد از مسلمانان از زنده‌گی توأم با آرامش برخورداراند؟ دین آمده است تا زنده‌گی ما انسان‌ها را دگرگون کند، به حیات ما معنا بدهد، ما را از حضیض پست حیوانیت به قله‌ی رفیع انسانیت ارتقا بخشد؛ ولی ما با کنارنهادن تعالیم دین به خود ظلم کرده‌ایم.

هر انسان به میزان تمسک به دین، احساس آرامش و عزت می‌کند و از دینداری خود لذت می‌برد و هر اندازه از دین فاصله داشته باشد

به همان پیمانه مضطرب و پریشان است. بی‌تفاوتی نسبت به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر قوی‌ترین سبب اضطراب روحی مسلمانان است؛ زیرا بی‌تفاوتی انسان مسلمان نسبت به امر به معروف و نهی از منکر بیان‌گر عدم حساسیت وی از کارهای خوب و بد دیگران است و کسی که از کارهای خوب مردم خوشحال نشود و از اعمال زشت آنان متنفر نباشد حتماً در شناخت و عقیده‌ی وی مشکلاتی وجود دارد و خداوند متعال اطمینان و آرامش قلبی را نصیب کسانی می‌کند که شناخت شان از دین کامل باشد و در عقیده‌ی شان به احکام دینی هیچ نوع تزلزلی راه پیدا نکند.

به عنوان مثال، چگونه ممکن است من مطمئن باشم که نوشیدن شراب حرام است و خود از آن اجتناب نمایم، اما وقتی می‌بینیم مسلمانی دیگر شراب می‌خورد او را نهی نکنم؟ در حالی که معتقدم این شخص با خوردن شراب خود را به آتش دوزخ و عذاب خدا نزدیک می‌کند و خداوند متعال در روز قیامت مرا به خاطر سکوتم در این صحنه عذاب می‌نماید؛ اگر من در مجلسی که شراب نوشیده می‌شود حاضر باشم و در مقابل کسانی که شراب می‌نوشند عکس العملی نشان ندهم معلوم است که یا نسبت به حرمت قطعی شراب باور قطعی ندارم و یا فکر می‌کنم نهی کردن از خوردن شراب وظیفه‌ی من نیست؛ که در هر دو حالت در شناخت و معرفتم نسبت به مسایل دینی نقص است و باور ناقص از دین نمی‌تواند صاحبش را از اضطراب روانی نجات دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند:

«ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا»1

(لذت ایمان را کسی می‌برد که راضی باشد بر این که الله جل جلاله پروردگار او، اسلام دینش و محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر اوست)

کسی که نماز نمی‌خواند و یا نسبت به بی‌نمازی دیگران حساسیتی ندارد و شراب می‌نوشد و یا از شراب خوردن دیگران متأثر نمی‌شود، حقیقت امرش این است که او به فیصله‌ی خداوند نسبت به فرض کردن نماز و حرام کردن شراب راضی نیست... و کسی که به فیصله‌ی خدا راضی نباشد صرف با گفتن کلمه‌ی طیبه (لااله الا الله محمد رسول الله) لذتی از ایمان خود نمی‌برد.

2- اگر نخستین بنای جامعه‌ی اسلامی را در نظر آوریم، می‌بینیم که اولین خشت‌های آن در اثر امر به معروف و نهی از منکر کنار هم نهاده شده است؛ و روزی که این فریضه با قوت مطرح بود و بزرگ‌ترین عبادت تلقی می‌شد، نه نمازهای پنج‌گانه فرض شده بود، نه روزه‌ی ماه مبارک رمضان، نه زکات و نه حج خانه‌ی خدا؛ بعد هم در تمام مراحل تکمیل و تنظیم‌شدن دین مبین اسلام و گسترش دولت اسلامی فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در رأس برنامه‌های عملی مسلمانان قرار داشت.

فکر می‌کنم هیچ مسلمانی قایل به این نیست که پیامبر صلی الله

---

[1] – صحیح مسلم؛ بَاب الدَّلِيلِ عَلَى أَنَّ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولًا فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَإِنْ ارْتَكَبَ الْمَعَاصِيَ الْكَبَائِرَ.

علیه وسلم با اصحابش داخل مسجد و یا مدرسه‌یی نشسته بود دعا می‌کرد و نماز می‌خواند و مردم هم از گوشه و کنار عربستان دسته دسته می‌آمدند و به او ایمان می‌آوردند تا این که بنای با عظمت اسلام تکمیل شد و بعداً هم اصحاب بزرگوار فقط از طریق نماز و روزه ایران و روم را فتح کردند!...

بنای یک‌پارچه‌ی خلافت اسلامی محصول زنده‌بودن فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در میان آحاد مسلمین بود؛ از روزی که مسلمانان امر به معروف و نهی از منکر را کنار نهاده، به مصلحت‌اندیشی روی آوردند، آهسته آهسته علامات تخریب بنای جامعه‌ی بزرگ اسلامی (خلافت) آغاز شد تا بالآخره متلاشی گردیده از بین رفت؛ امروزه هم که مسلمانان از طرف قدرت‌های سلطه‌جو و اشغالگر مورد تاخت و تاز قرار گرفته‌اند، برای دست‌یابی به عظمت از دست‌رفته‌ی خود راه و چاره‌یی جز زنده‌کردن امر به معروف و نهی از منکر ندارند.

د. راه‌های تطبیق عملی امر به معروف و نهی از منکر

تطبیق عملی امر به معروف و نهی از منکر را باید از دو بُعد بررسی کرد:

1- از ناحیه‌ی عملی‌کردن آن به عنوان آغاز یک عبادت عینی که متوجه هر فرد مسلمان است و باید بالفور عملی شود. در این صورت هر مسلمان می‌تواند آن را ممارست کند و موارد ساده‌یی را که به آن مطمئن است میدان عمل خود قرار دهد. مثلاً یک مسلمان عادی چون یقین دارد که نماز فرض عین است، زمانی که می‌بیند وقت نماز است

و مسلمانی عاقل و بالغ این عبادت را انجام نمی‌دهد، باید به او امر کند که نمازش را بخواند و هر گاه با کسی روبه‌رو شد که دروغ می‌گوید و غیبت می‌کند؛ چون یقین دارد که غیبت و دروغ حرام است، باید او را از غیبت‌کردن و دروغ‌گفتن باز دارد، اگر چنین نکند، واجبی را ترک کرده و گناهی را مرتکب شده است.

2- امر به معروف و نهی از منکر به حیث یک عملیه‌ی بزرگ اجتماعی که نیاز به علم و خبره‌گی دارد و باید برای اجرای کامل آن به صورت بسیار وسیع و گسترده دقیقاً برنامه‌ریزی شود؛ غالباً ممثل این جنبه از امر به معروف و نهی از منکر دولت و سلطه‌ی سیاسی است و در نبود سلطه‌ی سیاسی-اسلامی، نهادهای دینی می‌توانند آن را در سطحی محدودتر تمثیل کنند و برای اجرای صحیح آن برنامه‌ریزی نمایند.

البته برای این که امر به معروف و نهی از منکر به صورت کامل عملی شود باید اجراکننده‌گان آن از صلاحیت‌های لازم برخوردار باشند. امام ابن تیمیه در تفسیر سوره‌ی مائده در این رابطه می‌گوید:

«اگر بعضی از محرمات به گونه‌یی باشد که نهی‌کردن از آن منجر به محرماتی بزرگ‌تر و خطرناک‌تر گردد، باید از نهی‌کردن آن اجتناب صورت گیرد؛ پس انکار منکر اگر به منکری بزرگ‌تر بینجامد جایز نیست که از آن انکار صورت گیرد... اگر مردمی به بدعت و فسق و فجور آلوده باشند و در صورت نهی‌کردن آنها شرّ بزرگ‌تر از بدعت و فسق‌شان به وجود آید و توان منع‌کردن آنها نیز موجود نباشد و مصلحتی راجح بر نهی‌شان از آن منکر مرتب نگردد، نباید از کاری که

می‌کنند نهی شوند...»[1]

هـ نتیجه‌ی امر به معروف و نهی از منکر

این مبحث نیز به دو بخش تقسیم می‌شود:

1- نتیجه‌یی که عاید فرد مسلمان می‌شود: چنان که الله متعال در آیه‌ی 28 سوره‌ی مبارکه‌ی رعد به ما خبر داده است که انسان به جز یاد الله با هیچ وسیله‌ی دیگری نمی‌تواند آرامش و اطمینان قلبی خود را به دست آورد. این مطلب نیز مورد اتفاق دانشمندان است که هدف اصلی و محوری تمام انسان‌ها از کار و تلاش و به‌دست‌آوردن مال، منصب، شهرت و... رسیدن به آرامش روحی و اطمینان قلبی است. حالا دعوت به سوی الله و امر به معروف و نهی از منکر قوی‌ترین ابزاری است که ذکر و یاد الله را همیشه در قلب بنده‌ی مؤمن تازه و زنده نگه می‌دارد و او را به بلندترین مراتب اطمینان قلبی می‌رساند.

﴿ وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ ﴾ آل عمران: ١٠٤

(و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند)

فلاح و رستگاری واقعی در دنیا رسیدن به بزرگ‌ترین نعمت الله متعال یعنی آرامش روحی و اطمینان قلبی است و رستگاری آخرت رفتن به بهشت و برخوردارشدن از نعمت‌های ابدی آن است.

حالا اگر برای انسان مسلمان فرصتی میسر شود و زمینه‌ی دعوت

---

[1] – مجموع الفتاوي؛ ج26 ص235.

به دین و امر به معروف و نهی از منکر فراهم آیـد، بایـد آن را نعمتـی بزرگ تلقی نموده، شکر الله متعال را به جا آورد؛ نه این که آن را باری بر دوش خود تصور نموده، سعی کند از برداشتن آن شانه خالی نماید. اگر انسان مسلمان به این حقیقت نرسیده باشـد، هرگـز نمی‌توانـد در راستای حفظ و توسعه‌ی دین کاری مخلصانه انجام دهد؛ چون ممکـن است انسان در میدان فعالیت‌های دینی هر لحظه از جانـب دوسـت و دشمن با مشکلاتی مواجه شود که کاسه‌ی صبرش را لبریز کنـد و در آن وقت فقط احساس مسؤولیت فردی می‌تواند قـدم‌های او را ثابـت نگه‌دارد؛ چون شخص با احساس می‌داند که فعالیت‌های او به خـاطر مردم نیست که با راضی‌بودن و همکاری آنها ادامه یابد و در صـورتی که آنها همکاری نکنند و یا مشکلی ایجاد نمایند متوقف گردد. شخص مسؤولیت‌شناس یقین دارد که کار او حتماً نتیجه می‌دهد و منفعـت آن به شخص خودش برمی‌گردد. چنین کسی از زنده‌گی توأم بـا آرامـش برخوردار است و یاد الله تبارک و تعالی او را همیشه شاداب و مطمئن نگه می‌دارد.

2- نتیجه‌یی که جامعه‌ی انسانی از آن مستفید می‌گردد: اگر امر بـه معروف و نهی از منکـر طبـق مـوازین شـرعی صـورت گیـرد تمـام مشکلات اجتماعی انسان‌ها را برطرف می‌کند؛ حتا اگر این فریضـه در میان مردمی آغاز شود که به الله و روز آخـرت ایمـان ندارنـد. چـون نخستین دستاورد آن داخل شدن غیرمسلمانان به دین اسلام و از میـان برداشته شدن مشکلات عقیدتی، اخلاقی، خانواده‌گی، اقتصـادی و... از جامعه است. سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به وضوح ایـن

حقیقت را روشن می‌کند که چگونه در اثر سعی و تــلاش مســتمر آن حضرت و یارانش مردم مشرک و غرق در نابسامانی‌های عربســتان در مدت بسیار کوتاه به مردمانی متدین و دارای بلندترین مکارم اخلاقــی تبدیل شدند؛ مگر چیزی غیر از دعوت پیامبر صلی الله علیه وســلم و فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر این تغییرات بــزرگ را در آنــان ایجاد نمود؟

خلاصه این که اگــر مــا مســلمانان در برداشــت و فهــم خــود از فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر تجدید نظر نکنیم و در راســتای عملی‌نمودن آن اقدام عملی ننماییم، نــه مشــکلات فــردی مــا از بــین خواهد رفت و نه مشکلات اجتماعی ما و نه هم می‌تــوانیم مشــکلات ذات‌البینی خود را ریشه‌کن کنیم و نه هم تمایلی به دعوت بــه ســوی دین خدا در ما پیدا خواهد شد؛ چون همه‌ی اینها تبع فهم و برداشــت درست از امر به معروف و نهی از منکر و احســاس مســؤولیت فــردی است؛ و تنها در این صورت است که ما در ادعای خود مبنی بر پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم صادق خواهیم بود.

22- جهاد در راه اعلاء کلمه‌ي خدا

جهاد در لغت به معنای کوشیدن به اندازه‌ی طاقت است.[1] و در اصطلاح شرعی عمدتاً عبارت است از تلاش و کوشش بنده‌ی مسلمان در راه حفظ دین، دفاع از ارزش‌ها دینی و گسترش تعالیم دین در میان انسان‌ها.

لهذا همه‌ی تلاش‌ها و کوشش‌های که انسان مسلمان در ابعاد سه‌گانه‌ی فوق صورت می‌دهد جهاد فی سبیل الله به حساب می‌آید.

جهاد اسلامی دارای مراتبی است که به گفته‌ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بلندترین مرتبه‌ی آن گفتن سخن عادلانه در برابر پادشاه ظالم است:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»[2]

بهترین مرگ شهادتی است که انسان در مقابل رهبری ستمگر بایستد، او را امر و نهی کند و به دستش کشته شود؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه وسلم به این امر اشاره نموده‌اند:

«سيد الشهداء حمزة بن عبد المطلب و رجل قام إلى إمام جائر فأمره و نهاه فقتله»[3]

بنابراین جهاد تنها تفنگ به دست‌گرفتن و کشتن کافران نیست؛

---

1 – فرهنگ عمید؛ ج1 ص715.

2 – سنن ابوداود؛ بَاب الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ.

3 – المستدرك علي الصحيحن؛ باب ذكر إسلام حمزة بن عبد المطلب.

هرچند جهاد مسلحانه در وقت خود _یعنی زمانی که برای حفظ دین، دفاع از دین و گسترش آن راهی جز قتال وجود نداشته باشد- برترین نوع جهاد به حساب می‌آید.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در پاسخ علی رضی الله عنه وقتی عازم خیبر شد و از آن حضرت پرسید:

«نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا»

(با آنها بجنگیم تا مانند ما شوند)

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لَأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»[1]

(آرام باش تا این که به منطقه‌ی شان برسی، سپس آنان را به اسلام دعوت کرده از آن چه بر عهده‌ی آنان واجب است با خبر شان ساز، قسم به الله اگر یک نفر به وسیله‌ی تو هدایت شود برایت از شتران سرخ‌مو بهتر است)

پس جهاد کشتن انسان نیست و در شریعت اسلام ریختن خون انسان بی‌گناه -و لو کافر باشد- بعد از شرک بزرگ‌ترین گناه به حساب می‌آید؛ در شریعت مقدس الهی زمانی کشتن یک انسان مجاز می‌گردد که مصلحتی بزرگ در پشت آن نهفته باشد و چیز دیگری جز از میان برداشتن یک انسان آن را جبیره کرده نتواند. خداوند متعال در مورد قتل عمد، قصاص و یا کشتن قاتل را مشروع گردانیده و فرموده

1 – صحيح البخاري؛ بَاب دُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ...

است:

﴿ وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَـٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ١٧٩ ﴾ البقــــرة: ١٧٩

(و ای خردمندان شما را در قصاص زنده‌گانی است باشد که به تقوا گرایید)

واقعیت‌های تاریخی نشان داده است که اگر کسی برخیزد و از یک فامیل انسانی را عمداً به قتل برساند، اولیاء مقتول نمی‌توانند وجود قاتل را در میان جامعه تحمل کنند و اگر با حکمت در مورد قتل یک انسان چاره‌اندیشی نشود، یک قتل می‌تواند زمینه‌ساز ریخته شدن خون ده‌ها انسان بی‌گناه شود. بنا بر همین حکمت است که شریعت الله متعال با وضع نمودن قانون قصاص (کشتن قانونی قاتل) مصلحتی بزرگی را در نظر داشته و از ریخته شدن خون دها نفر جلوگیری به عمل آورده است. در این مورد نیز الله متعال دستور داده است که اگر اولیاء مقتول بتوانند از کشتن قاتل بگذرند و از قصاص او صرف‌نظر کنند و موجودیت وی را در میان اجتماع تحمل نمایند مستحق اجر و پاداش بزرگی خواهند بود:

﴿ وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٞ لَّهُۥۚ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ٤٥ ﴾ المائـــدة: ٤٥

(و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در

برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس آن کفاره [گناهان] او خواهد بود و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود ستمگرانند)

در قسمت جهاد نیز چنین است که اگر بدون جنگ و خون‌ریزی حفظ دین، دفاع از دین و گسترش دین امکان پذیر باشد، متوسل شدن به سلاح جایز نیست. اما حقایق تاریخی نشان داده است که کفار با تأثیرپذیری از وسوسه‌های شیطان، وجود انسان‌های دیندار و دعوتگر را در روی زمین تحمل کرده نمی‌توانند و برای نابودی دین و پراکنده نمودن دینداران از هیچ گونه توطئه‌یی کوتاه نمی‌آیند، به همین خاطر رسول معظم اسلام می‌فرمایند:

«...وَالْجِهَادُ مَاضٍ مُنْذُ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ أُمَّتِي الدَّجَّالَ لَا يُبْطِلُهُ جَوْرُ جَائِرٍ وَلَا عَدْلُ عَادِلٍ...»[1]

(جهاد از روزی که خداوند بزرگ مرا به پیامبری مبعوث نمود به جریان افتاد و تا این که آخر امت من با دجال وارد جنگ شوند ادامه خواهد داشت، نه جور ظالم می‌تواند آن را باطل نماید و نه عدل عادل)

جهاد با شناختی که از مطالب بالا در مورد آن به دست می‌آید یکی از صفات و ویژه‌گی‌های برجسته‌ی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاران و شاگردان آن حضرت بود به گونه‌یی که یا مستقیماً به

---

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي الْغَزْوِ مَعَ أَئِمَّةِ الْجَوْرِ.

کار دین مصروف بودند و یا اگر به کاری مربوط به دنیا -که انسان من حیث انسان چاره‌یی از آن ندارد- اشتغال داشتند باز هم فکر و اندیشه‌ی شان خدمت به دین بود و سعی می‌کردند که در جریان کار و تصرف خود به گونه‌یی عمل نکنند که دین خدا متضرر شود.

نویسنده‌گان سیرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، زنده‌گی بعد از نبوت آن حضرت را به دو بخش (مکی و مدنی) تقسیم می‌کنند و علت این تقسیم‌بندی تفاوت دعوت و جهاد پیامبر صلی الله علیه وسلم در دو محیط است، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالی که در مکه‌ی مکرمه مصروف جهاد و مبارزه‌ی پیگیر با اعتقادات و باورهای مزخرف و نامعقول مردم مکه بود هرگز دست به سلاح نبرد و به یاران مبارز خود اجازه‌ی متوسل شدن به جهاد مسلحانه را نداد؛ اما وقتی وارد مدینه گردید و اجتماع کوچک اما توانمندی از مجاهدان و مبارزان را تشکیل داد، بعد از نزول این فرموده‌ی الله جل جلاله جهاد مسلحانه را آغاز کرد:

﴿ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ٤١ ﴾ الحج: ٣٩ - ٤١

(به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان

سخت تواناست * همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند [آنها گناهی نداشتند] جز این که می‌گفتند پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از روزی که به پیامبری مبعوث گردید تا زمانی که چشم از دنیا فرو بست برای یک لحظه هم از جهاد و مبارزه دست نکشید و یاران خود را نیز به گونه‌ی تربیت می‌کرد که حاضر بودند وقت مال و جان خود و فرزندان خود را در راه دین الهی قربانی کنند؛ اما نکته‌ی قابل تأملی که در این قسمت وجود دارد این است که آن حضرت سعی می‌کرد از تلاش‌های او و اصحابش به گونه‌یی بهره‌برداری شود که یک قدم، یک لحظه و یک درهم و دینار آن بدون نتیجه هدر نرود.

به همین دلیل است که در دوران استقرار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مکه‌ی مکرمه خداوند متعال به آن حضرت و مسلمانان همراه او اجازه‌ی قتال نداد، چون در آن وقت تعداد مسلمانان اندک و امکانات شان محدود بود و احتمال قوی بر این می‌رفت که در صورت بروز جنگ میان آنان و کفار مکه همه‌ی مسلمانان از بین رفته اموال شان ضایع گردد، در حالی که جهاد اسلامی خود وسیله‌یی است برای حفظ و نشر دین و حمایت از دینداران و تأمین عدالت در جامعه‌ی انسانی. بنابراین کسانی که دست به جهاد می‌زنند باید قبل از

آغاز به هر نوع جهاد موضوع را به درستی بررسی کرده شرایط ویژه‌ی خود را در نظر گیرند و زمانی عملاً پا در میدان جهاد گذارند که مطمئن شده باشند در عالم اسباب قدرت و توانایی تغییر به سوی خیر و خوبی را به دست آورده‌اند. طبعاً در این مورد جهاد مسلحانه نیاز به دقت بیشتری دارد چون در صورت به راه افتادن قتال خون‌ها ریخته شده، اموال زیادی حبطه می‌گردد در حالی که خداوند متعال ریخته شدن خون انسان بی‌گناه و هدر رفتن مال با ارزش را نمی‌پسندد مگر زمانی که در پشت ریخته‌شدن یک خون مصلحت بزرگی از جمله حفاظت از خون‌های بی‌شمار نهفته باشد و یا در بدل از بین رفتن یک درهم هزاران درهم دیگر به دست آید و یا از تلف شدن صدها درهم جلوگیری شود.

بنابر همین مصلحت‌ها بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در پانزده سال اول بعثت شان نه خود دست به جهاد مسلحانه زدند، نه اجازه دادند اصحاب بزرگوار شان وارد میادین جهاد و قتال شوند. پیامبر صلی الله علیه وسلم از دعوت آرام خود نتایج زیادی به دست آوردند که بعداً در جنگ‌های مشهور آن حضرت علیه کفار مکه، یهود مدینه، مشرکان هذیل و یهود خیبر... کارآیی آن ثابت شد.

پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم قبل از آغاز جهاد مسلحانه به شدت مصروف جهاد دعوت و ساختن سپاهیان مراحل بعدی اسلام بودند؛ کسانی که در میادین سیاست و نظام استقامتی ستودنی از خود بروز دادند.

واضح و روشن است که مسلمان بودن بنده به پایه‌ی اکمال

نخواهد رسید و شخص پیرو واقعی رسول الله صلی الله علیه وسلم نخواهد بود مگر زمانی که به خاطر حفظ ارزش‌های دینی و توسعه‌ی آن در میان انسان‌ها، دایماً گوش به فرمان خدا و آماده‌ی جهاد و مبارزه و قربانی دادن همه چیز خود در راه خدا باشد.

﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١ ﴾ التوبة: ١١١

(در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مال‌شان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده‌ی حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده‌ی اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است)

23- مبارزه با ظلم و فساد

﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّفَسَدَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ البقرة: ۲۵۱

(و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نمی‌کرد قطعاً زمین تباه می‌گردید ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد)

﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠﴾ الحج: ۴۰

(و اگر خدا بعضی از مردم را با برخی دیگر دفع نمی‌کرد صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است)

خداوند متعال در آیات فوق از روی حقیقتی پرده بر می‌دارد که بی‌توجهی به آن در طول تاریخ باعث به میان آمدن مصیبت‌های بزرگی شده است.

بلی حقیقت مذکور آن است که همیشه عده‌یی از انسان‌ها بنابر اغوای شیطان و تمایلات نامحدود نفس اماره بالسوء دست به ظلم و تعدی زده، عرصه را برای زنده‌گی مسالمت‌آمیز دیگران تنگ می‌کنند؛ بنابراین الله تبارک و تعالی از میان خود انسان‌ها کسانی را برمی‌انگیزد تا با اتکا به او و عتماد به اوامرش آستین همت بالازده جلو انسان‌های

شرور و مفسد را بگیرند.

حالا اگر چنین نمی‌شد و کسی نبود که در مقابل ظلم ایستاده‌گی نماید چه اتفاقی می‌افتاد؟ الله متعال به ما خبر داده است که در آن صورت زنده‌گی انسان‌ها مختل می‌گردید و در روی زمین فتنه و فساد بر پا می‌شد، عبادتگاه‌ها ویران می‌گردید و...

خداوند متعال که ظلم و تعدی را نمی‌پسندد، برای جلوگیر از انتشار آن دو سنت و روش را در جهان قرار داده است: یکی به کارگیری نیروی قهار طبیعت مانند طوفان، زلزله، سیل و غیره که احیاناً به وسیله‌ی آن بینی بزرگ‌ترین مستکبران جهان را به خاک می‌مالد؛ دیگری برانگیختن تعدادی از بنده‌گان خود جهت مبارزه با ظلم و فساد که به وسیله‌ی شان دست ظالمان را کوتاه می‌نماید.

الله متعال در آیات متعدد کتاب خود وعده داده است که اگر کسی برای جلوگیری از ظلم ظالم و یاری دادن مظلوم آستین بالازند علاوه بر کسب ثواب و پاداش اخروی از حمایت و نصرت مستقیم الله در دنیا نیز برخوردار خواهد شد، چنان چه پیامبران او از این حمایت برخوردار بودند:

﴿ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا ۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ ﴾ یونس: ۱۰۳

(سپس فرستاده‌گان خود و کسانی را که ایمان دارند می‌رهانیم زیرا بر ما لازم است که مؤمنان را نجات دهیم)

﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾ ﴾

غافر: ۵۱

(در حقیقت ما فرستاده‌گان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زنده‌گی دنیا و روزی که گواهان برپای می‌ایستند قطعاً یاری می‌کنیم)

رسول الله صلی الله علیه وسلم از روزهای اول بعثت خود برای مقابله با ظلم و فساد با جدیت کامل برنامه‌ریزی می‌کرد و یاران خود را برای مقابله با طرح‌ها و برنامه‌های ویران‌کن آموزش می‌داد.

در نتیجه‌ی تعلیمات آن حضرت صلی الله علیه وسلم انسان‌های پا به عرصه‌ی اجتماع و سیاست گذاردند که نه فریب تزویر را می‌خوردند و نه تسلیم زور می‌شد و نه هم کمی‌تعداد و قلت امکانات سرهای شان را در برابر زورمندان پایین می‌آورد. آنان با توکل به خدا و توسل به اوامر او توانستند بزرگ‌ترین سدهای ظالمان را در هم شکسته امپراتوری‌های ظلم و فساد را به زانو درآورند.

در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و دوران صحابه صلی الله علیه وسلم جهاد و مبارزه علیه مفاسد یکی از بزرگ‌ترین عبادات محسوب می‌شد و اگر برای یکی از آنان زمینه و فرصت اشتراک در جهاد میسر نمی‌گردید به گریه می‌افتاد. علت این که یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم به این فریضه‌ی الهی توجه بیشتر داشتند اولاً تأکید زیاد آیات قرآن کریم بود و آنان به قرآن ایمانی عمیق داشتند؛ ثانیاً آنها می‌دانستند که برای جلوگیری از ظلم، فساد و بی‌عدالتی راهی جز مبارزه‌ی بی‌امان وجود ندارد و آنها مکلف‌اند منتظر نمانند که خداوند به وسیله سیل، زلزله و غیره دست ظالمان را کوتاه کند.

در حقیقت جهاد و مبارزه زمانی معنا پیدا می‌کند و به عبادت

تبدیل شده سبب تقرب بنده به خدا می‌گردد کـه بـرای جلـوگیری از ظلم و فساد راهی مسالمت‌آمیز سراغ نشود، چـون الله متعـال بعـد از اولین جهاد مسلحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد که:

﴿ ۞ وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلۡمِ فَٱجۡنَحۡ لَهَا وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٦١ ﴾

الأنفال: ٦١

(و اگر به صلح گراییدند تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست)

از این آیت کریمه و صدها دلیل دیگری که در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد معلوم می‌شود که جهاد با این همه فضیلتی کـه دارد به ذات خود هدف نبوده بلکه منظور از آن براندازی شر و فساد اسـت و اگر راهی غیر از جنگ برای کوتاه کردن دست ظالم و شـرور پیـدا شود، روی‌آوردن به قتال جایز نیست؛ اما رویـدادهای فـراوان تـاریخ قدیم و معاصر نشان می‌دهد که شرارت و درنده‌خویی چنان در ضمیر عده‌یی از انسان‌ها خانه می‌کند که تمام راه‌های تعامل مسالمت‌آمیز بـا آنان مسدود می‌گردد و همین مسأله باعث شده اسـت کـه رسـول الله صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمایند:

«...وَالْجِهَادُ مَاضٍ مُنْذُ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى أَنْ يُقَاتِلَ آخِرُ أُمَّتِي الدَّجَّالَ لَا يُبْطِلُهُ جَوْرُ جَائِرٍ وَلَا عَدْلُ عَادِلٍ...»[1](40/17:3)

(جهاد از روزی که خداوند بزرگ مرا به پیامبری مبعوث نمـود بـه جریان افتاد و تا این که آخر امت من با دجال وارد جنگ شوند ادامـه

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي الْغَزْوِ مَعَ أَئِمَّةِ الْجَوْرِ.

خواهد داشت، نه جور ظالم می‌تواند آن را باطـل نمایـد و نـه عـدل عادل)

جالب است که اهل شَرّ برای ایجـاد فتنـه و فسـاد، شانه‌به‌شـانه‌ی پیشرفت‌های بشر برنامه‌ریزی می‌کننـد؛ چنـان چـه گفتـه می‌شـود در کشورهای پیشرفته جنایت‌کاران همیشـه یـک قـدم از پلـیس کشـور جلوتراند.

در چنین حالتی اگر اهل صلاح دست روی دست گذاشته فقط بـه فکر خواب و خور خود باشند فسـاد و تبـاهی همـه‌گیر شـده دامـن صالحان را نیز خواهد گرفت؛ بنا بر همین بینش است که قـرآن کـریم انسان‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

ظالم: کسانی که به دعوت انبیاء† ایمـان نمی‌آورنـد و بـر خـلاف رهنمایی‌های انبیاء عمل می‌کنند.

صالح: کسانی که به انبیاء† ایمـان دارنـد و بـر خـلاف تعلیمـات پیامبران کاری انجام نمی‌دهند، اما به همه‌ی تعالیم پیامبر از جملـه امـر به معروف و نهی از منکر پایبند نیستند.

مصلح: افرادی که علاوه بر ایمان به پیامبران الهی، به همـه تعـالیم آورده شده توسط انبیاء پایبند بوده و همه دساتیر آنان را در حد تـوان اجرا می‌کنند و همین‌گروه کسانی‌اند که قرآن کریم فلاح و رسـتگاری آنان را ضمانت کرده است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیثی مصروفیت بیش از حـد بـه دنیا و ترک ایستاده‌گی در برابر تجاوز ظالمان را سبب ذلت و خـواری امت اسلامی و معادل با کنار نهادن ایمان معرفی نموده‌اند:

«إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلاًّ لاَ يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ»[1]

(وقتی معاملەی «عینه» [نوعی از معامله که برای رهایی از ربا صورت می‌گیرد] در میان شما رواج یافت و دُم گاو را محکم گرفتید [به زراعت مشغول شدید] و جهاد در راه خدا را کنار گذاشتید، خداوند تعالی ذلت و خواری را بر شما مسلط می‌کند و این حالت از شما دور نخواهد شد تا دوباره به دین [اصلی] خود برگردید)

از همه اسفبارتر این که بیشتر کسانی که به دینداری مشهوراند، نه این که خود دست از مبارزه علیه ظلم کشیده‌اند که روش‌های ناقص ساختەی دست بشر را به نام دین و پیروی از خط پیامبر صلی الله علیه وسلم معرفی کرده، اسلام‌گرایان وسیع النظر را هدف اتهامات ناروا قرار می‌دهند و مجاهدان فی سبیل الله را به تهور متهم می‌کنند؛ در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم با وضاحت کامل جهاد و مبارزه را یکی از اوصاف برجستەی پیروان راستین خود می‌دانند و پشت کردن به جهاد و مصروف شدن به کارهای دنیا و زوایای بی‌دردسر اسلام را نوعی خروج از صراط مستقیم می‌شناسانند:

«إِذَا رَأَيْتَ أُمَّتِي لاَ يَقُولُونَ لِلظَّالِمِ مِنْهُمْ أَنْتَ ظَالِمٌ فَقَدْ تُودِّعَ مِنْهُمْ»[2]

(وقتی امتم را دیدید که به ظالم نمی‌گویند تو ظلام هستی، با آنان خدا حافظی کن)

---

[1] – سنن ابوداود؛ بَاب فِي النَّهْيِ عَنْ الْعِينَةِ.

[2] – مسند احمد؛ ج11 ص72.

در جامعه‌ی صدر اسلام –در مدینه‌ی منوره– مدعیان پیروی از خط پیامبر صلی الله علیه وسلم به دو دسته تقسیم شده بودند: مؤمنان مخلص که همیشه گوش به فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده، هنگام نماز به مسجد می‌آمدند، وقت فراغت از عبادت به کار و حرفه جهت تأمین معیشت می‌پرداختند و هنگام بروز مشکلی از طرف کفار کار و بار را کنار گذاشته جهت کوتاه کردن دست ظلم و تجاوز آنان رهسپار میدان جهاد و مباره می‌شدند؛ و در همین جامعه‌ی مدینه کسانی بودند که با رسول خدا در مسجد نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و ادعای ایمان‌داری داشتند، اما وقتی نوبت به جهاد می‌رسید بهانه تراشی می‌کردند و حتا مسلمانان مخلص را به باد انتقاد می‌گرفتند و به خاطر اشتراک در جهاد ملامت شان می‌کردند. کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم گروه دوم را منافق می‌خواند؛ و اینک که نوبت زنده‌گی و حمل رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما رسیده است بهترین راه شناخت مسلمان واقعی از منافق مقایسه‌ی جامعه‌ی کنونی با جامعه‌ی مدینه است؛ اگر کسی همانند اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم ساعتی در مسجد، ساعتی در کار و بار و ساعتی را به جهاد و مبارزه علیه ظلم و استبداد سپری کند و در عین حال سعی کند در همه‌ی عرصه‌ها از حدود تعیین کرده شده توسط رسول خدا تخطی ننماید، در ادعای پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم صادق است و اگر خدای نخواسته طوری دیگر بود باید ایمان و عقیده‌ی خود را مورد بازبینی مجدد قرار دهد...